میهن

فصلنامه
۴۶
دوره جدید | شماره
تابستان ۱۴۰۱

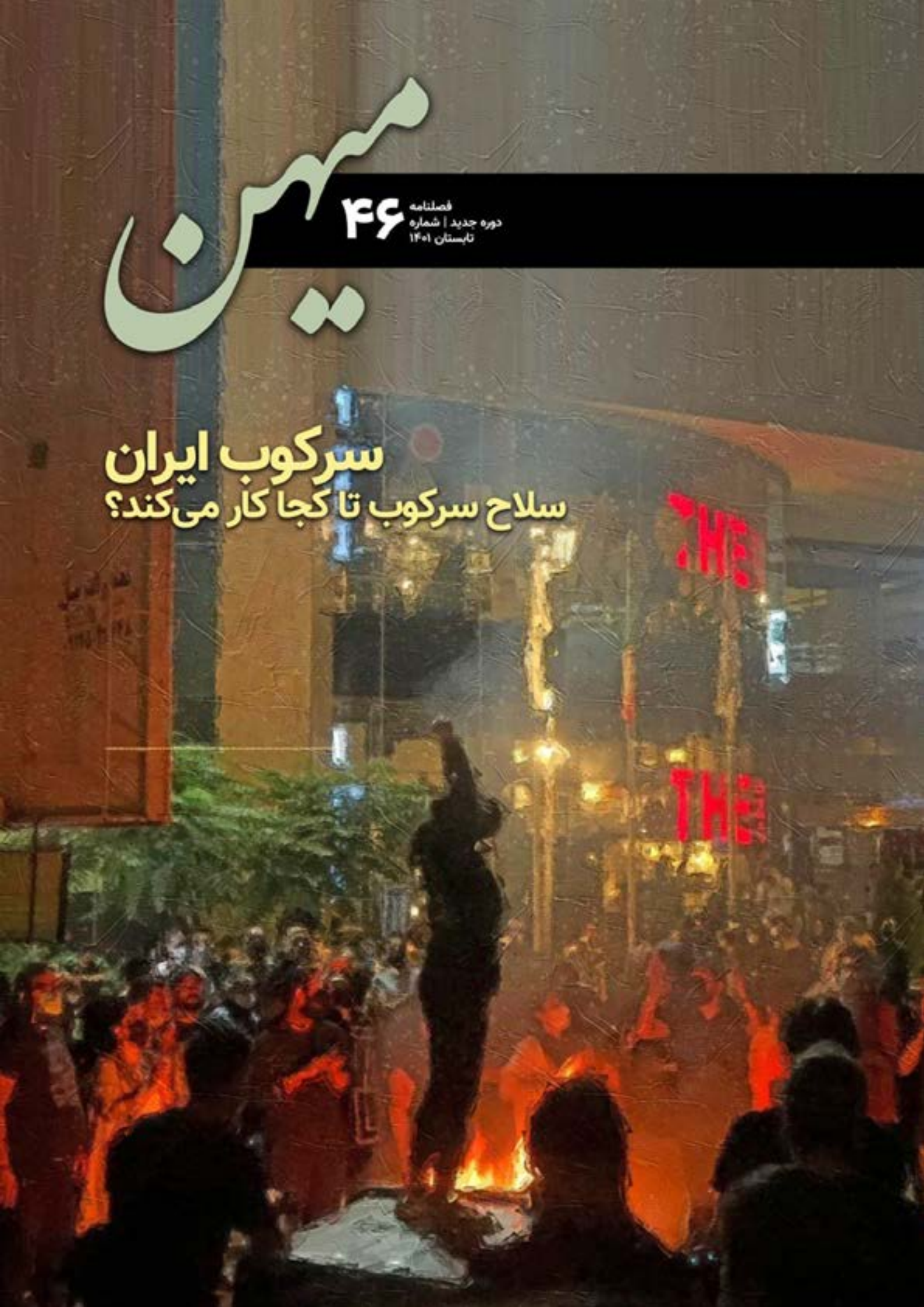

سرکوب ایران
سلاح سرکوب تا کجا کار می‌کند؟

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران
مدیر مسئول: علی کشتگر
دبیر تحریریه: رضا علیجانی
شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،
علی کشتگر، محسن یلفانی
طراحی جلد: دفتر گرافیک مرغ دریایی www.seagullstyle.com
طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی
Email: contact@mihan.net
Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از بازنشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

سرسخن ۳
سرکوب؛ سرعت گیر جامعه در گذار (فرزانه بذرپور) ۴
نقش رهبران و سازمان جنبش در تعیین پیامد سرکوب جنبش‌ها و حرکت‌های جمعی اعتراضی (پیام بهروزی) ۶
صدای پای انقلاب علیه رژیمِ اسلامی طنین انداخته است؛ تحلیلِ چهار پژوهشگرِ اروپایی درباره جنبشِ بزرگِ اجتماعی اخیر در ایران (شاهرخ بهزادی) ۹
سرکوب و خشونت حکومتی و کنش‌های اعتراضی در ایران: شتاب گرفتن روند ترس‌زدایی (سعید پیوندی) ۱۳
الگوی کره شمالی، راهنمای سیاست‌ها و عملکردهای جمهوری اسلامی (بهروز خلیق) ۱۶
دیوار ترس ترک برداشته است (شهلا شفیق) ۱۹
سرکوب‌های بی‌وقفه فعالین کارگری (رضا شیرازی) ۲۰
«فرصت طلاییِ» مردم و «لحظه نگرانی» حکومت؛ یک شرایطِ قفل شده (رضا علیجانی) ۲۲
خط سرکوب معلمان چرا در دستور کار قرار گرفت؟ (عزیز قاسم زاده) ۲۶
با همبستگیِ ملی و سازمان‌دهی و هوشیاریِ جمعی می‌توان هیولایِ سرکوب را ناکار آمد کرد (کاظم کردوانی) ۲۷
ضرورت تلفیق جنبش عدم خشونت و مقابله به مثل قهر آمیز! (علی کشتگر) ۲۸
دانش آموزان زیر بار روحانیون معلم‌نما نخواهند رفت! (بید مجنون) ۳۰
جمهوری اسلامی، نظامی بحران‌زا، بحران آفرین و بحران‌زی (علیرضا منافزاده) ۳۱
سپاه پاسداران و نجات ایران (فرهاد یزدی) ۳۹
تسخیر شهرها به جای اعتصاب عمومی (محسن یونسی) ۴۱

سرسخن

این شماره میهن قبل از خیزش اعتراضی اخیر در سراسر کشورمان طراحی و برنامه ریزی شده بود. بنا براین متن فراخوان (و سرسخن این شماره) و برخی مقالات قبل از این خیزش نوشته شده است. اما به طور اتفاقی موضوع در نظر گرفته شده کاملا با فصل نوی آغاز شده در صحنه سیاسی ایران و کشتار و سرکوب در جای جای میهن مان (به ویژه کردستان و بلوچستان) همخوانی دارد. این مسئله از سرسخنی که از قبل نوشته شده نیز مشخص است:

مدتی است که فشار سرکوب حاکمان جمهوری اسلامی گسترش و شدتی بیش از پیش یافته است.

فعالان صنفی معلمان تحت سرکوبی شدیدتر از قبل قرار گرفته‌اند و تعداد زیادی از معلمان در زندان به سر می‌برند.

فشار گشت‌های ارشاد و وحشیگری آنها علیه زنان شدت یافته و حاکمان روی حجاب اجباری تاکید و سماجت بیشتری به خرج می‌دهند.

فشار بر بهائیان سبعیت بیشتری یافته و در جای جای میهن مورد بازداشت و سرکوب قرار می‌گیرند و به تخریب منازل آنها حتی در روستاهای دورافتاده دست زده‌اند.

حساسیت روی تشکل‌های کارگری و فعالیتها و اعتصابات آنها دوچندان شده است.

تجمعات اعتراضی بازنشستگان سپید مو مورد حمله قرار می‌گیرد. حتی جانبازان جنگ نیز ضرب و شتم می‌شوند.

فعالان سیاسی، مدنی و حقوق بشری بیشتری احضار و یا محبوس می‌شوند.

برای هنرمندان معترض خط و نشان بیشتری کشیده می‌شود. فعالانشان به زندان می‌افتند و فضای فعالیت هنری و سیاسی هر چه تنگتر می‌شود.

برگزار کنندگان جلسات کلاب هاوسی که در داخل کشور اقامت دارند مرتبا احضار و جلسات و فعالیت‌های‌شان ممنوع می‌شود.

فعالان فضای مجازی احضار و مورد تهدید و صدور حکم حبس و جریمه و توقیف حتی تلفنهای همراهشان قرار می‌گیرند.

حکومت طرح به اصطلاح صیانت از فضای مجازی را به شدت پیگیری می‌کند.

اینک کار به آنجا کشیده شده که حاکمان حتی دنبال گزینش و فیلتر اعضای نهادهای مدنی از طریق تصویب قوانینی سرکوبگرانه در این حوزه هستند.

تعداد اعدام‌ها و اجرای احکام ضدانسانی قطع انگشتان دست شتاب گرفته است.

چتر سانسور و سرکوب حتی هیئتهای عزاداری و متن‌های مرثیه خوانی آنها را هم فراگرفته است. برخی هیئت‌های مذهبی منتقد تعطیل شده و برخی مداحان غیردولتیِ منتقد از اجرای مراسم مذهبی منع شده‌اند. همچنین به مداحان دولتی نیز گوشزد کرده‌اند که نباید انتقادی از دولت رئیسی بکنند.

برخی جوانانی که قبلا در جبهه ولائی قرار گرفته و اکنون منتقد فساد ساختاری حکومت شده اند، با احضارهای مکرر به حبس محکوم شده‌اند.

برخی روحانیون منتقد نیز احضار و تحت فشار برای توقف فعالیت‌های‌شان قرار گرفته‌اند.

بر این سیاهه می‌توان بسی افزود.

اینک حاکمان جمهوری اسلامی ضمن مقدس کردن مسئله هسته‌ای؛ اما اقتصاد و محیط زیست و سرنوشت ایران و ایرانیان را در حاشیه و تحت سرکوب و تخریب قرار داده است.

بر اساس این واقعیات تلخ، شورای دبیران میهن تصمیم گرفت که شماره ۴۶ نشریه به موضوع:

«سرکوب ایران»

(سلاح سرکوب تا کجا کار می‌کند؟)

اختصاص یابد.

در این شماره می‌خواهیم ببینیم چرا گستره و شدت سرکوب توسط حکومت ولایت فقیه بالا گرفته است؟ سلاح سرکوب تا کجا کار می‌کند؟ آیا این سرکوبها باعث سکوت فعالان و انفعال بقیه همراهان و مردمان می شود و یا به دامنه کمی و کیفی اعتراضات خواهد افزود؟ چرا و چگونه؟

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

سرکوب؛ سرعت گیر جامعه در گذار

فرزانه بذرپور

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

آیا سرکوب شدید و گسترده حقوق و آزادیهای اجتماعی-سیاسی افراد باعث طغیان اجتماعی نمیشود؟ سرکوب تشکل های مدنی و بازداشت فعالان سیاسی-اجتماعی، به بسیج این نیروها علیه حکومت منجر میشود؟ حکومت تاکجا میتواند از ابزار خشونت برای سرکوب استفاده کند؟

ماکس وبر جامعه شناس آلمانی معتقد است که عامل بقای قدرت، مشروعیت آنست. قدرت مشروع هم قدرتی است که افراد جامعه، جهت گیری ها و نظام ارزشی هیات حاکمه را میپذیرند و از آن تبعیت میکنند. مهمترین کارکرد نظام ارزشی جامعه، مشروعیت و مقبولیت بخشیدن به بهره برداری از قدرت است. «قدرت» مجموعه ابزاری است که برای اداره جامعه در اختیار طبقه حاکم قرار میگیرد و طیف وسیعی از تشویق و ترغیب لفظی تا تهدید به استفاده از قوه قهریه و اعمال زور و خشونت را شامل میشود. حکومت از طریق اعمال قدرت؛ جامعه را کنترل و نظم اجتماعی را برقرار میکند. وبر در ادامه میگوید حکومت بدون حداقلی از مشروعیت، پردوام نخواهند بود. بسیاری تحلیلگران از همین نظریه برای تحلیل انقلاب و شورش های اجتماعی در حکومت های دیکتاتوری استفاده میکنند.

ماکس وبر رفتار انسان را به دوگونه مشخص میکند: کنش و کنش اجتماعی . وبر کنش را رفتاری تعریف میکند که دارای مفهومی ذهنی برای عامل آن است ، درحالیکه کنش اجتماعی گونه ای از رفتار است که مفهوم ذهنی آن شامل اگاهی از رفتار متقابل کسانی است که فرد رفتار خود را با رفتار آنان مطابقت می دهد. جامعه در مقابل حکومتی که اعتبار و اقتدار مشروعش را از دست داده و ابایی از اعمال خشونت شدید ندارد، ضرورتا دست به انقلاب نمیزند بلکه گاهی کنش اجتماعی متفاوتی را در پیش میگیرد که به نوعی تطبیق رفتارش با رفتار طرف مقابل هست.

به عنوان مثال در تبعیدگاههای کار اجباری که در زمان جنگ جهانی دوم هزاران یهودی را در خود جای داده بود، زندانیان توانسته بودند نوعی هماهنگی با رفتار وحشیانه زندانبانان خویش کسب کنند. نوعی تفاهم متقابل و پذیرش ناخوشایندیها.

در جنگها هم طرفین متخاصم هریک رفتار خود را براساس کنش طرف متقابل تنظیم و با آن هماهنگ میسازد. درواقع جامعه، خشونت محدود و کنترل شده حکومت را به نوعی پذیرفته از ترس بروز خشونت عمومی و نامحدود که در صورت بروز ناامنی و شورش ممکن است رخ دهد.

شاید توصیف توماس هابز در کتاب لویاتان اینجا به کار بیاد که مدعی بود زمانی که مردم در نبود یک قدرت مشترک که همه از آن بترسند زندگی کنند، عملا در حال جنگ بسر میبرند و جنگ فرد علیه فردی دیگر رخ میدهد. نظر رئالیستی هابز درباره احترام برای قدرت هراس اور است. ولی برداشت مفیدی از ارتباط متقابل نظم با خشونت میدهد. به این معنا که گاه جامعه به خشونت سازمان یافته حکومت مقتدر تن میدهد از ترس هرج و مرج ناشی از نبود قانون و حکومت.

در نظریه هابز؛ جامعه عبارت است از گونه ای نظم که توسط گروهی از افراد بر سایرین تحمیل شده و تداوم ان توسط جبر و قوه قهریه تضمین میشود. متفکران هابزی بر این اعتقادند که نظام و نظم اجتماعی بر مبنای استفاده از خشونت توسط گروهی حاکم علیه سایر افراد جامعه پایه ریزی شده است. دولت در این دیدگاه انحصار قدرت مشروع و بکارگیری ان در حوزه جغرافیای سرزمینی را داراست.

ماکس وبر بر این تمکین ارادی شرط دیگری می آورد و آنهم «تمایل بی قید و شرط» زیردستان (مردم) در اطاعت از صاحبان قدرت (حکومت) است. در قدرت مشروع، مردم به نظام ارزشی معرفی شده توسط حکومت باور دارند و از آن تبعیت میکنند. اما وقتی اعتماد و اطمینان خود را نسبت به توانایی حکومت برای اداره صلح آمیز جامعه از دست بدهند؛ آنوقت حکومت مجبور میشود از حربه ی خشونت و اعمال زور برای به اطاعت واداشتن مردم استفاده کند.

بحران مشروعیت در جمهوری اسلامی

در حکومت های توتالیتر، هیات حاکمه تلاش میکند بر تمام جنبه های رفتار جامعه و حتی طرز تفکر افراد جبرا مسلط شود. نظام سیاسی تلاش میکند که با متمرکز ساختن افکار مردم در یک جهت و ایدولوژی خاص، انان را وادار به قبول تشکیلات توتالیتر خود کند. جمهوری اسلامی یک چهره زشت از حکومت توتالیتر است بااین همه علیرغم تلاشی ۴۰ ساله، هرگز نتوانسته آن یکدستی ایدئولوژیک مطلوبش را در جامعه برقرار کند. در این سالها نه تنها مردم به تدریج دچار تضاد ارزشی با حکومت شدند بلکه نیروهای درون نظام هم ریزش کردند. و دیگر نظام ارزشی حکومت، نقش و موقعیت و اعتبار پیشین را ندارد و فاقد مشروعیت شده است.

در این شرایط حکومت برای کنترل شهروندان روی نیروی قهریه متمرکز میشود چون به لحاظ

ارزشی دیگر نمیتواند جامعه را تشویق یا ترغیب به پذیرش ارزش های مطلوبش کند. اما این ابزار هم محدودیت خودش را دارد.

استفاده از زور اگرچه به عنوان ابزار حکومت برای برقراری نظم اجتماعی پذیرفته میشود اما استفاده از زور تنها زمانی مشروع و مجاز شناخته میشود که با معیار ارزشهای مشترک جامعه سنجیده شود.

نکته دیگر محدودیت اعمال زور، به تبعیت و فرمانبرداری کامل نیروی سرکوب از طبقه حاکم بازمیگردد. اطاعت کامل قوای مسلح از اوامر حکومت شرط لازم است اما این را باید در نظر داشت که نیاز روز افزون حکومت به استفاده از قوای مسلح برای اعمال قدرت، میتواند خود مشوق وقوع انقلاب های خشونت امیز شود.

چرا حکومت جمهوری اسلامی در سرکوب و استفاده از زور هراسی ندارد؟

۱-حکومت اسلامی و ولی فقیه با بهره گیری از دین و خرافات مذهبی، نظام ارزشی خاصی را برای جامعه تعریف کرده که به واسطه آموزش عمومی، قانون و اعطای امتیازات اقتصادی و اجتماعی به پیروان؛ توانسته آن نظام ارزشی خاص را در بخشی از جامعه عمومیت بدهد.

تردیدی نیست که امروز تضاد ارزشی بین جامعه و حکومت به نسبت سالهای اغاز حکومت اسلامی، افزایش قابل توجهی یافته است؛ بااین همه «نظام ارزشی حکومت» به دلیل پیوند با مذهب، همچنان مانع تعارضات خشونت آمیز علیه حکومت میشود. به این معنا که وجه اسمی «حکومت دینی» برای گروههای مومن تمایل به سازش با حکومت توتالیتر را همچنان زنده نگه داشته است.

۲-جمهوری اسلامی ایران یک حکومت یکدست و یکپارچه نیست. کشور چندصدایی است که یکی از این صداها بلندگو در دست دارد. اسلامگرایان افراطی که مبلغ قرائت متحجرانه از اسلام هستند، امروز توانستند ریاست قوای مجریه، مقننه و قضائیه را در کنار نهاد رهبری در دست بگیرند. ضمن اینکه انحصار کامل نیروهای سرکوب را هم در اختیار دارند. هماهنگی بین سران هیات حاکمه، نظام را در سرکوب نهادهای مدنی-سیاسی جسورتر کرده است.

۳-حکومت در این عمر چهل ساله؛ بارها از اجرای کامل منویات سیاسی-اجتماعی اش عقب نشینی کرده است. زمانی موسیقی پاپ به فتوای شرع حرام موکد بود، اکنون انواع ترانه ها با مجوز وزارت ارشاد اسلامی در کشور تولید و پخش میشود که اغلب از رقبای لس آنجلسی اش هم پیشی میگیرد. موسیقی، حق تحصیل و کار دختران و زنان، ورزشگاه رفتن زنان، زمانی از نگاه شرع تابو محسوب میشدند اما با فشار اجتماعی، مطالبه ی عمومی و فشارهای بین المللی نهایتا حکومت از مواضع اش عقب نشینی کرد.

۴-امروز حکومت پذیرفته که اکثریت مردم باوری به نظام ارزشی-دینی حکومت ندارند. جامعه هم پذیرفته که در مقابل ارتش تا دندان مسلح نظام، دست بسته است. در این حالت طرفین به یک «تفاهم استنباط» رسیدند. درک متقابل بین مردم و حکومت برسر شرایط موجود هست. فرض کنید در یک سلول، یک جنایتکار با یک فرد پاک زندانی است. هردو در فضای تنگ این سلول گیر کرده اند و بیگناه میداند که هر اعتراضی به تعرض آن جنایتکار؛ به رنج و مرگ خودش منجر میشود پس همزیستی بین این دو را «تفاهم استنباطی» نام میدهم. مثال تبعیدگاه کار اجباری یهودیان در دوران نازی ها، نمونه دیگری از همزیستی خشونت و جامعه است. نوعی تفاهم استنباطی در پذیرش ناخوشایندها به ظن حفظ آرامش.

فیلم سینمایی طنز «دینامیت» به کارگردانی مسعود اطیایی مثال دیگری است از رابطه حکومت و جامعه در ایران. دو جوان طلبه ی داستان که دو چهره ی اصلاح طلب و تندروی حکومت را نمایندگی میکنند، در ساختمانی ساکن میشوند که دیگر مستاجرها بی اعتنا به نظام ارزشی، مهمانی شبانه مختلط دارند و بساط مشروب شان براه است. تلاش طلبه ها (نمایندگان حکومت) برای براه آوردن مستاجرها (مردم) پیوسته ناکام میماند و نهایتا مجبور شدن شل کنند و شبیه مستاجرها بشوند.

۵-حکومت در مقاطعی مجبور میشود بخاطر فشار اجتماعی یا بین المللی، برخی فرصت ها و آزادی های اجتماعی را به مردم بدهد، گشایش های حداقلی در ورود زنان به استادیوم ها در مقابل سخت گیری های گشت ارشاد ناشی از آنست که سرعت مذهب زدایی در جامعه ایران بسیار بالاست، به محض کوچکترین فضای تنفسی، نقطه گریز مردم از مرکز شتاب میگیرد؛ اینست که حکومت همزمان با هر عقب نشینی؛ از قوه قهریه و سرکوب با شدت بیشتری استفاده کند که جلوی سرعت گذار جامعه را بگیرد.

سرکوب؛ آخرین حربه حکومت برای ممانعت از جامعه است که به سرعت در حال مذهب زدایی، بی قیدی نسبت به ارزشهای نظام و گذار از جمهوری اسلامی است.

فیلم سینمایی طنز «دینامیت» به کارگردانی مسعود اطیایی مثال دیگری است از رابطه حکومت و جامعه در ایران. دو جوان طلبه ی داستان که دو چهره ی اصلاح طلب و تندروی حکومت را نمایندگی میکنند، در ساختمانی ساکن میشوند که دیگر مستاجرها بی اعتنا به نظام ارزشی، مهمانی شبانه مختلط دارند و بساط مشروب شان براه است. تلاش طلبه ها (نمایندگان حکومت) برای براه آوردن مستاجرها (مردم) پیوسته ناکام میماند و نهایتا مجبور شدن شل کنند و شبیه مستاجرها بشوند.

جمهوری اسلامی یک چهره زشت از حکومت توتالیتر است بااین همه علیرغم تلاشی ۴۰ ساله، هرگز نتوانسته آن یکدستی ایدئولوژیک مطلوبش را در جامعه برقرار کند. در این سالها نه تنها مردم به تدریج دچار تضاد ارزشی با حکومت شدند بلکه نیروهای درون نظام هم ریزش کردند. و دیگر نظام ارزشی حکومت، نقش و موقعیت و اعتبار پیشین را ندارد و فاقد مشروعیت شده است. در این شرایط حکومت برای کنترل شهروندان روی نیروی قهریه متمرکز میشود چون به لحاظ ارزشی دیگر نمیتواند جامعه را تشویق یا ترغیب به پذیرش ارزش های مطلوبش کند. اما این ابزار هم محدودیت خودش را دارد.

جامعه در مقابل حکومتی که اعتبار و اقتدار مشروعش را از دست داده و ابایی از اعمال خشونت شدید ندارد، ضرورتا دست به انقلاب نمیزند بلکه گاهی کنش اجتماعی متفاوتی را در پیش میگیرد که به نوعی تطبیق رفتارش با رفتار طرف مقابل هست. به عنوان مثال در تبعیدگاههای کار اجباری که در زمان جنگ جهانی دوم هزاران یهودی را در خود جای داده بود، زندانیان توانسته بودند نوعی هماهنگی با رفتار وحشیانه زندانبانان خویش کسب کنند. نوعی تفاهم متقابل و پذیرش ناخوشایندیها. در جنگها هم طرفین متخاصم هریک رفتار خود را براساس کنش طرف متقابل تنظیم و با آن هماهنگ میسازد. درواقع جامعه، خشونت محدود و کنترل شده حکومت را به نوعی پذیرفته از ترس بروز خشونت عمومی و نامحدود که در صورت بروز ناامنی و شورش ممکن است رخ دهد.

نقش رهبران و سازمان جنبش در تعیین پیامد سرکوب جنبش‌ها و حرکت‌های جمعی اعتراضی

پیام بهروزی

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

مقدمه

در نوشتاری که پیش روی شما است سعی شده است که در ابتدا با زبان ساده مسئله ما مردم یا دست کم مردم ناراضی در نظام جمهوری اسلامی تبیین شود .یعنی بگوییم مسئله ما چیست و چرا هست و چرا وقتی به وجود این مسئله اعتراض می کنیم با سرکوب روبرو میشویم؟بعد یک چارچوب مفهومی ارائه شده که پیامد سرکوب یا واکنشهای متفاوت رفتاری ما را به سرکوب همراه با مثال نشان می دهد. و در آخر به کمک این چارچوب مفهومی سعی می کند یک پیش بینی مشروط و نزدیک به واقع ارائه دهد.

این نوشتار از یک سو در ارتباط با این موضوع به خواننده یک نظم فکری میدهد اما از سوی دیگر او را با چالش ها و احتمالا نقد و اختلاف نظر روبرو میسازد. در حقیقت هدف نویسنده نیز همین بوده است که از این طریق توجه علاقه مندان به این موضوع را جلب نماید و زمینه گفتگوی معطوف به نتیجه و عمل بین علاقه مندان به موضوع و کسانی که هم اکنون درگیر مسئله هستند را پدید آورد.

این نوشتار چه در بخش چاچوب بندی و چه در بخش مثال ها و نسبت دادن آنها به مفاهیم احتمالا محل مناقشه خواهد شد. اما نه مناقشه ای که به جدل بیانجامد بلکه مناقشه و چالشی راهگشا و معطوف به نتیجه و عمل.

بخش اول:مسئله ما چیست؟چرا هست؟چرا سرکوب می شویم؟

واکنش معمول و رایج حکومت های غیردموکراتیک،استبدادی،اقتدارگرا و تمامیت خواه در مقابل هر نوع مطالبه گری که مخالف با میل، باور،خواست، اراده، تصمیم و سیاست آنها باشد اعمال زور توام با خشونت و سرکوب است.(در اینجا منظور از سرکوب هر نوع برخورد توام با خشونت و آسیب جسمی،روانی،شخصیتی،خانوادگی،شغلی،من زلتی مانند اخراج از مدرسه،دانشگاه، محل کار،تبعید، پرونده سازی، جریمه های مالی سنگین، ضبط اموال و دارایی، ممنوعیت فعالیت های اجتماعی، زندان طولانی مدت، شکنجه و در نهایت اعدام است) فرقی هم نمی کند در لیبی باشد یا سودان،کره شمالی باشد یا ایران،ونزوئلا در آمریکای جنوبی باشد یا بلاروس در اروپا. ماهیت مطالبه هم چندان باعث تفاوت در اعمال سرکوب نمی شود. چه خواست شما آزادی بیان، حق انتخاب دین و سبک زندگی باشد چه آب برای کشاورزی و آشامیدن، چه معلم و کارگر باشید و خواهان عدالت در پرداخت دستمزدها، چه اهل قلم و رسانه باشید و مخالف رانت و فساد، چه صوفی شیعه باشید چه بهایی، چه برای عزا و سوگواری امام سوم شیعیان جمع شده باشید و چه برای جشن و رقص و پایکوبی، چه معترض رهبر در عدم ورود واکسن کرونا از اروپا و آمریکا باشید چه معترض پوتین در جنگ روسیه با اوکراین، چه حامی محیط زیست باشید چه حامی حقوق کودکان و مخالف کودک همسری، چه برای همدردی با خانواده های جانباختگان هواپیمایی که مورد اصابت موشک سپاه قرار گرفته به خیابان آمده باشید، چه یک توئیت بنویسید و پیشنهاد بدهید که برای گرامی داشت یاد این جانباختگان در پارک مقابل منزلتان شمع روشن کنید،چه اعتراض و مخالفت خود را با نظام سیاسی در یک صفحه مجازی شخصی برای مخاطبانتان بیان کنید، چه برای سر دادن شعار مخالفت با اصل نظام به خیابان آمده باشید، چه رزمنده و جانباز و خانواده شهید باشید چه جزو مخالفین یافرزندان خانواده های شناخته شده مخالف نظام، چه بی حجاب باشید و چه باحجاب، چه بنی صدر و بازرگان باشید، چه کروبی و موسوی و هاشمی رفسنجانی،چه مرجع تقلید شیعه باشید چه مولوی و مفتی اهل سنت یا موبد زرتشتی هیچکدام از اینها وقتی خواست و مطالبه شما مخالف خواست و سیاست نظام باشد موجب تغییر در اعمال سیاستِ زور و سرکوب برای خاموش کردن اعتراض شما و یا پایان دادن به مطالبه گری شما نمی شود.

بخش دوم: چارچوب مفهومی برای پیامدهای سرکوب

اما با وجود ثابت بودن سیاست اعمال زور و سرکوب جنبشها و حرکت های اعتراضی در واکنش به سرکوب واکنش و رفتار یکسان نشان نمی دهند. معمولا در مواجهه با سرکوب شش حالت یا رفتار متفاوت از معترضان سر می زند که عبارتند از :

تضعیف و خاموشی
محافظه کاری و انفعال
توسل به خشونت
پایداری و بقا
ائتلاف وهمگرایی
رادیکال شدن مطالبات

البته سرنوشت یک جنبش پس از روبرو شدن با سرکوب بیشتر بر روی یک پیوستار قابل بررسی است تا یک نقطه.یعنی معمولا در بررسی پیامد سرکوب جنبش ها با چهار،پنج یا حتی هر شش حالت یا رفتار روبرو می شویم. بخشی از معترضان،مطالبه گران و مشارکت کنندگان خسته میشوند یا بخاطر ترس و

مشکل در پرداخت هزینه کنار می کشند و جنبش با کم شدن تعداد حامیان و معترضان ضعیف و شاید خاموش شود، بخشی از آنها به انتقاد یا اعتراض ضعیف،خنثی و بی اثر و حتی گاهی تایید سرکوبگران و همسویی با آنها روی می آورند، بخشی متوسل به خشونت می شوند، بخشی بر سر مواضع پایدار می مانند و با حفظ اصول برای دستیابی به اهداف و مطالبات تلاش می کنند، بخشی به منظور افزایش توان و امکان بقا بسراغ سایر اقشار معترض و مطالبه گر می روند و دست به ائتلاف و همگرایی میزنند و برخی دیگر نه در روش اما در محتوا و ماهیت رادیکال میشوند. اما یک یا دو شکل رفتاری معمولا نسبت به سایر اشکال غالب و آشکارتر است.

بعنوان مثال در جنبش(جریان) اصلاحات در ایران بویژه پس از وقایع و سرکوب سنگین سال ۸۸ بجز قالب سوم یعنی توسل به خشونت سایر موارد قابل ردیابی است. در جنبش معلمان،جنبش کارگران، جنبش زنان و جنبش دانشجویی نیز دقیقا همین حالت وجود دارد اما پیامد غالب سرکوب اصلاحات شکل ۲و۶ در جنبش معلمان، کارگران و زنان شکل ۴ اگرچه در جنبش کارگران و زنان ضعیف تر و در جنبش دانشجویی نیز شکل غالب شکل ۱ است. در مورد اعتراضات سال ۹۶ و ۹۸ نیز شکل ۱ یعنی تضعیف و خاموشی نمود بیشتری نسبت به سایر حالت ها دارد.

سوالی که در اینجا به ذهن می رسد و باید به آن پاسخ داد این است که دلیل وجود این اختلاف در پیامدهای سرکوب چیست؟ پاسخی که شاید در ابتدا و سریع به ذهن برسد(اول) این است که دلیل این اختلاف در نوع و میزان سرکوب است.اما بررسی مقایسه ای جنبش ها و حرکت های اعتراضی ومطالبه گر که تقریبا سرکوب های مشابهی را تجربه کردند این پاسخ را با چالش روبرو می سازد. مثلا سرکوب جنبش سبز با سرکوب اعتراضات سال ۹۶ و ۹۸ یکسان بود اما جنبش سبز اگرچه بسیار ضعیف شده است اما با گذشت بیش از ۱۳ سال هنوز نمی توان آنرا جنبش خاموش شده قلمداد کرد ولی اعتراضات سال ۹۶ و ۹۸ در مدت زمانی کوتاه خاموش شد.یا جنبش معلمان در مقایسه با جنبش زنان اگر چه هر دو تا امروز پایدار مانده اند اما میزان پایداری جنبش معلمان به مراتب بیشتر است.مثال دیگر تفاوت واکنش رفتاری سلطنت طلبان و سازمان مجاهدین خلق به سرکوب است. سلطنت طلبان تا امروز به هیچ وجه به ترور و خشونت متوسل نشدند اما پیامد غالب سرکوب سازمان مجاهدین شکل ۳ یعنی توسل به خشونت بود. بنابراین بنظر نمی رسد نوع و میزان سرکوب و هزینه های تحمیلی به اعضاء یک جنبش یا معترضان پاسخ بی چون و چرا به سوال باشد.

پاسخ دیگری(دوم) که میتوان به این سوال داد اشاره به عوامل فردی همچون تکثر و ناهمگونی اعضاء و مشارکت کنندگان در آگاهی، اهداف، اعتقادات، شخصیت، توانمندی های روانی، شرایط مادی، وضعیت خانوادگی، میزان پایبندی به آرمان ها، نگاه متفاوت به هزینه و فایده و دیگر عوامل شخصی و فردی است. این عوامل اگرچه قاعدتا در واکنش به سرکوب اثر گذار است اما تعداشان بسیار زیاد و اثرگذاری آنها بصورت ترکیبی و پیچیده است و تقریبا میشود گفت سنجش و داوری در مورد اثرگذاری آنها غیرممکن است.

پاسخ سوم به سوال"چرایی اختلاف واکنش جنبش ها و حرکت های اعتراضی به سرکوب" وجود یا عدم وجود رهبر و سازمان جنبش است و در صورت وجود رهبر و سازمان تفاوت در ویژگی های رهبران و سازمان ها است. حرکت های اعتراضی و مطالبه گر فاقد رهبر و سازمان در صورت مواجه شدن با سرکوب بطور طبیعی اگر قادر باشند و به هر میزان که بتوانند به سرعت به خشونت متوسل می شوند اما با تداوم سرکوب با همان سرعت دچار ضعف و خاموشی می شوند.

مقایسه پیامد سرکوب در جنبش سبز وجریان چپ بویژه سازمان مجاهدین و چریک های فدایی(اقلیت) در دهه ۶۰ با پیامد سرکوب اعتراضات سال ۹۶ و ۹۸ این مدعا را تایید می کند. دسته اول به علت وجود رهبر و سازمان تا امروز نیز دوام آورده اند. اما؛دسته دوم به علت عدم برخورداری از رهبر و سازمان به سرعت خاموش شدند. حتی بسیاری از حرکت های اعتراضی و مطالبه گر توده ای که فاقد رهبر و سازمان هدایتگر هستند بدون مواجه شدن با سرکوب و اغلب بدون رسیدن به هدف خاموش می شوند.مانند اعتراض به گران شدن فلان کالا و راه افتادن جریان .....نخریم.

بنابراین بنظر می رسد وجود یا عدم وجود رهبر و سازمان هدایتگر دست کم برای بقا و خاموش نشدن یک جنبش یا جریان مطالبه گر عامل موثر و تعیین کننده است که هم برخلاف پاسخ دوم (ویژگی های شخصی و فردی اعضای جنبش) قابل سنجش و اندازه گیری و هم برخلاف پاسخ اول شواهد موید آن است. البته وجود رهبر یا سازمان جنبش فقط تاثیر مثبت و پیشران ندارد.و چه بسا تاثیر منفی و بازدارنده داشته باشد. معمولا جنبش هایی که دارای یک رهبر هستند دستگاه سرکوب با حذف رهبر یا قطع ارتباط رهبر با اعضاء سعی می کند که جنبش را به سمت خاموشی سوق دهد.حصر مصدق، موسوی، کروبی و شرایط شبه حصر خاتمی یکی از مهمترین عوامل تضعیف جنبش هایی بود که آنها رهبری می کردند. حالا شاید بنظر برسد که این مشکل با وجود تعدد رهبران در رأس جنبش ها کاهش می یابد. اگرچه چندان سخن اشتباهی نیست اما در اینصورت خطر اختلاف و انشعاب جنبش را تهدید می کند. اتفاقی که در سازمان چریک های فدایی خلق بعد از انقلاب ۵۷ افتاد.ایجاد تفرقه در حین سرکوب می تواند به سود رژیم اقتدارگرا و به ضرر جنبش (جریان) تمام شود.

اگر اعتراضات میدانی همراه با افزایش آگاهی و آموزش موجب سازماندهی حداقلی دست کم در میان کارگران، زنان، دانشجویان،مدافعین حقوق بشر و محیط زیست و نویسندگان و هنرمندان گردد احتمالا رفته رفته این گروه ها متوجه خواهند شد که ریشه مشکلات آنها واحد است و برای رسیدن به مطالبات به ظاهر گوناگون اما در اصل واحد و مشترک (مطالبه حقوق انسانی و شهروندی)بایستی به هم نزدیک شده و دست به ائتلاف و همگرایی بزنند. در اینجا عامل تعیین کننده نقش رهبران و همچنین میزان برخورداری قدرت بسیج سازمان جنبش است.رهبران بایستی در این مرحله نقش خود را با دقت،هوشمندی و به موقع ایفا کنند.اگر رهبران به این نتیجه برسند که حل مشکلات در گروی طرح مطالبات رادیکال یعنی ضرورت تغییر رژیم سیاسی است و توان آنرا داشته باشند که از رهبران جنبش های صنفی، مدنی و حقوق بشری به رهبران سیاسی محبوب و مقبول جامعه تبدیل شوند و یا هم زمان چهره ها و گروه های سیاسی اپوزیسیون شناخته شده با مقبولیت نسبی بتوانند اعتماد رهبران جنبش را برای همراهی جلب نمایند قطعا با به میدان آوردن ائتلاف بزرگی از معترضان و واردشدن به فاز اعتصابات سراسری و تظاهرات میلیونی در فاصله کوتاهی اثر سرکوب را خنثی می کنند و ماشین سرکوب را از کار می اندازند.

ساختار سازمان جنبش نیز بر پیامدهای سرکوب اثر تعیین کننده دارد. این ساختار(روابط اعضا) هر چه از وضعیت عمودی(بالا به پایین) دور و به وضعیت افقی و بخصوص شبکه ای نزدیک شود موجب پایداری جنبش می شود.همچنین میزان استقلال(حقوقی، مالی و ایدئولوژیک) از حکومت و نفوذ ناپذیری جنبش در برابر وابستگان حکومتی اعم از افراد یا گروه ها تاثیر مثبت و تعیین کننده دارد. معمولا هر چه وابستگی بیشتر باشد پیامد سرکوب به سمت تضعیف،خاموشی و محافظه کاری سوق پیدا می کند و هر چه وابستگی کمتر باشد جنبش به سمت پایداری،ائتلاف و رادیکال شدن میرود.دقیقا این موضوع را در جنبش اصلاحات،جنبش کارگری و جنبش زنان می توان دید. حزب کارگزاران بعنوان بخشی از سازمان جنبش اصلاحات،خانه کارگر بعنوان بخشی از سازمان جنبش کارگری و زنان اصلاح طلب بعنوان بخشی از سازمان جنبش زنان پس از سرکوب سال ۸۸ دچار محافظه کاری شدند اما ملی-مذهبی ها،سندیکای شرکت واحد و بخشی از اعضای پیشرو کمپین یک میلیون امضاء یا در تلاش برای پایداری ضمن حفظ اصول و اهداف و یا درصدد ائتلاف و عبور از جمهوری اسلامی(رادیکال شدن) هستند. همین وضعیت در جنبش معلمان نیز به چشم میخورد. مجمع اسلامی فرهنگیان و انجمن اسلامی معلمان حتی نتوانستند به جنبش معلمان ملحق شوند.(این

دوگروه بیشتر با تکیه بر لابی گری،چانه زنی و نفوذ در دولتها سعی در حل مشکلات معلمان دارندکه در جای خود قابل تقدیر است. اما اینجا صحبت از جنبش است).در مقابل کانون ها و انجمن های صنفی فرهنگیان و شورای هماهنگی تشکل های صنفی به دلیل استقلال همه جانبه از حکومت(طبق اساسنامه) و بستن راه نفوذ در مقابل وابستگان حکومت با وجود سرکوب های شدید و هزینه های زیاد اما همچنان بارعایت اصول و اهداف تعریف شده در اساسنامه و مرامنامه سعی در پایداری و بقا دارند.

حال سوالی که اینجا مطرح می شود این است که با وجود تدوام سرکوب ها جنبش های اعتراضی در آینده در چه وضعیتی قرار خواهند گرفت؟خاموشی،محافظه کاری،پایداری،ائتلاف یا رادیکال شدن؟

بخش سوم : پیش بینی آینده

کم توجهی دولت در عمل به وعده ها در مقابل مطالبات معلمان (حتی اگر در کوتاه مدت به بخشی از مطالبات پاسخ داده شود اما به دلیل مشکلات اقتصادی دولت پس از یک دوره کوتاه مشکلات تبعیض و فاصله دستمزد معلمان با سایر بخش های دولتی، برخلاف نص صریح قانون مدیریت خدمات کشوری دوباره موجب از سرگیری اعتراضات معلمان خواهد شد) همزمانی مشکلات انباشته شده اقتصادی و واردآمدن فشار براقشار مختلف جامعه بویژه کارگران،بازنشستگان،کسبه کوچک،حاشیه نشینهای شهری،کارگران فصلی، دست فروشان،کشاورزان و رفته رفته بازاریان،از بین رفتن توان تاب آوری مردم دربرابر تورم افسارگسیخته و رکود و بیکاری،تداوم تحریم، بحران بی آبی،بحران آلودگی هوا،ناکارآمدی روز افزون حاکمیت در عرصه های مختلف، شکاف عمیق بین جوانان با حاکمیت بویژه در میان جوانان تحصیل کرده،ناکامی زنان در کسب حقوقی که سال هاست از آنان سلب شده و بویژه مقاومت ایدئولوژیک هسته سخت حاکمیت در برابر آنها،ریزش نیروهای سیاسی اصلاح طلب، حذف برنامه ریزی شده نیروهای خودی در سالهای قبل،از بین رفتن باور مردم به توان حاکمیت برای خارج ساختن کشور از بحران های گوناگون اقتصادی و اجتماعی، فساد سازمان یافته ساختاری و گسترده،از بین رفتن مشروعیت حاکمیت نزد اقشار گوناگون در مرکز و پیرامون،افزایش آگاهی و گرایش اقشار مختلف جامعه به مسئله حقوق بشر و در مقابل تشدید رفتار ضد حقوق بشری و حتی ضد قوانین داخلی از سوی حاکمیت وتداوم باور به اثرگذاری سرکوب بعنوان تنها ابزار برای بقا موجب میشود که در آینده نزدیک اعتراضات میدانی گسترده شود. اما همانطور که عنوان گردید اگر این رخداد همراه با افزایش آگاهی و آموزش موجب سازماندهی حداقلی دست کم در میان کارگران، زنان، دانشجویان،مدافعین حقوق بشر و محیط زیست و نویسندگان و هنرمندان گردد احتمالا رفته رفته این گروه ها متوجه خواهند شد که ریشه مشکلات آنها واحد است و برای رسیدن به مطالبات به ظاهر گوناگون اما در اصل واحد و مشترک (مطالبه حقوق انسانی و شهروندی)بایستی به هم نزدیک شده و دست به ائتلاف و همگرایی بزنند.اتفاقی که حکومت به شدت از آن بیمناک است و همه سعی خود را برای مقابله با آن انجام میدهد.در اینجا عامل تعیین کننده نقش رهبران و همچنین میزان برخورداری قدرت بسیج سازمان جنبش است.رهبران بایستی در این مرحله نقش خود را با دقت،هوشمندی و به موقع ایفا کنند.اگر رهبران به این نتیجه برسند که حل مشکلات در گروی طرح مطالبات رادیکال یعنی ضرورت تغییر رژیم سیاسی است و توان آنرا داشته باشند که از رهبران جنبش های صنفی، مدنی و حقوق بشری به رهبران سیاسی محبوب و مقبول جامعه تبدیل شوند و یا هم زمان چهره ها و گروه های سیاسی اپوزیسیون شناخته شده با مقبولیت نسبی بتوانند اعتماد رهبران جنبش را برای همراهی جلب نمایند قطعا با به میدان آوردن ائتلاف بزرگی از معترضان و واردشدن به فاز اعتصابات سراسری و تظاهرات میلیونی در فاصله کوتاهی اثر سرکوب را خنثی می کنند و ماشین سرکوب را از کار می اندازند.اما اگر معترضان و بویژه رهبران و سازمان های جنبش به هر دلیل بسوی ائتلاف نروند یا توان اقناع اعضاء برای ضرورت ایجاد این ائتلاف را نداشته باشند یا افراد و گروه های سیاسی نتوانند اعتماد و نظر آنها را برای همگرایی جلب کنند. حداقل در آینده نزدیک تضعیف و مجبور خواهند شد برای بقا به محافظه کاری و سکوت یا کنشگری بی اثر روی بیاورند. در اینجا تجربه،شجاعت، شخصیت،توان مدیریت،توان گفتگو،اعتماد به نفس،پیشینه رهبران،ازخود گذشتگی،میزان باور به اهداف و آرمانها،درایت،هوشمندی و شکل ارتباط سازمانی با اعضاء برنده بازی را مشخص می کند.

لازم میدانم که یک تذکر را در پایان بیان نمایم. برخی از رهبران اعم از صنفی و مدنی و سیاسی بر این باورند که حکومت بنا بر ضعفها و مشکلات فراوان و لاینحل داخلی و خارجی در معرض فروپاشی است و اگر کمی صبر کنیم شاهد این اتفاق خواهیم بود و پس از آن می توانیم وارد میدان شده و در جهت ایجاد نظم و ساختار جدید تلاش کنیم. این نگاه از اساس نادرست است. کدام حکومت در دنیا بدون فشارهای داخلی و خارجی از پای درآمده است؟ چرا جمهوری اسلامی اگر مخالفین پرتعداد،متحد،همسو و قدرتمند نداشته باشد بایستی از هم فرو بپاشد؟بسیاری از مردم ناراضی در صورت نبود سازمان جنبش و رهبران پیشرو و توانمند طبق نظر روانشناسان اجتماعی بسراغ واکنش هایی مانند جابجایی(اهداف،شغل،محل زندگی،آرمانها)،پذیرش و تغییر نگاه(توجیه شرایط) و یا حتی نزدیک شدن به قدرت(همراهی در هر شکل ممکن) می روند. که این موضوع توصیف و تبیین جداگانه و مستقلی را می طلبد و در اینجا امکان پرداختن به آن بیش از یک تذکر نبود.

سرنوشت یک جنبش پس از روبرو شدن با سرکوب بیشتر بر روی یک پیوستار قابل بررسی است تا یک نقطه.یعنی معمولا در بررسی پیامد سرکوب جنبش ها با چهار،پنج یا حتی هر شش حالت یا رفتار روبرو می شویم. بخشی از معترضان،مطالبه گران و مشارکت کنندگان خسته میشوند یا بخاطر ترس و مشکل در پرداخت هزینه کنار می کشند و جنبش با کم شدن تعداد حامیان و معترضان ضعیف و شاید خاموش شود، بخشی از آنها به انتقاد یا اعتراض ضعیف،خنثی و بی اثر و حتی گاهی تایید سرکوبگران و همسویی با آنها روی می آورند، بخشی متوسل به خشونت می شوند، بخشی بر سر مواضع پایدار می مانند و با حفظ اصول برای دستیابی به اهداف و مطالبات تلاش می کنند، بخشی به منظور افزایش توان و امکان بقا بسراغ سایر اقشار معترض و مطالبه گر می روند و دست به ائتلاف و همگرایی میزنند و برخی دیگر نه در روش اما در محتوا و ماهیت رادیکال میشوند. اما یک یا دو شکل رفتاری معمولا نسبت به سایر اشکال غالب و آشکارتر است.

برخی از رهبران اعم از صنفی و مدنی و سیاسی بر این باورند که حکومت بنا بر ضعفها و مشکلات فراوان و لاینحل داخلی و خارجی در معرض فروپاشی است و اگر کمی صبر کنیم شاهد این اتفاق خواهیم بود و پس از آن می توانیم وارد میدان شده و در جهت ایجاد نظم و ساختار جدید تلاش کنیم. این نگاه از اساس نادرست است. کدام حکومت در دنیا بدون فشارهای داخلی و خارجی از پای درآمده است؟ چرا جمهوری اسلامی اگر مخالفین پرتعداد,متحد,همسو و قدرتمند نداشته باشد بایستی از هم فرو بپاشد؟بسیاری از مردم ناراضی در صورت نبود سازمان جنبش و رهبران پیشرو و توانمند طبق نظر روانشناسان اجتماعی بسراغ واکنش هایی مانند جابجایی(اهداف،شغل،محل زندگی،آرمانها)،پذیرش و تغییر نگاه(توجیه شرایط) و یا حتی نزدیک شدن به قدرت(همراهی در هر شکل ممکن) می روند.

صدای پای انقلاب علیه رژیم اسلامی طنین انداخته است؛ تحلیل چهار پژوهشگرِ اروپایی دربارهَ جنبشِ بزرگِ اجتماعی اخیر در ایرَان

شاهرخ بهزادی

صدای پای انقلاب در ایران به گوش می رسد. بازداشت و قتل مهسا (ژینا) امینی، دختر ۲۲ ساله کرد به دست نیروهای گشت ارشادِ جمهوری اسلامی موجی از اعتراضات گستردهَ را در کشور علیه عملکردِ حاکمیت نظَام اسلامی برانگیخت. اعتراضاتی کَه با دیگَر خیزَش های بزرگِ مردم ایران علیه رژیم اسلامی در دو دهه اخیر تفاوت های آشکاری دارد. به گمان بسیاری از ناظران اجتماعی، آنچه اکنون در ایران می گذرد، یک خیزش انقلابی است. خیزشی که در درون خود بذر انقلابی بزرگ و تاریخی را علیه سیطره رژیم اسلامی پرورش می دهد. در نگاه من این جنبش، به رغم سرکوبِ گسترده، تداوم خواهد داشت و با پیوستن اقَشار دیگر جامعه، بدنه آن هر آیینه بزرگ تر و کوبنده تر خواهد شد. در خطِ مقدم این خیزش بزرگِ انقلابی، دختران و پسرَان جوَان ایران زمین قرارَ گرفته اند. همان هایی که به دهه‌ی هشتادی ها مشهورند. آنان با مشت های گره زده شده، فریاد زندگی و آزادی سر داده اند و با شجاعتی بی نظیر که تحسینِ همه جهانیان را برانگیخته است، نیروهای سرکَوبِ رژیم اسلامی را در بیش از صد شهرِ ایران به چَالش کشیده اند. شعار های آنان شَخص علی خامنه‌ای و رژیم فاسد و قرون وسطایی تحت رهبری او را نشانه گرفته است. آنان در واقع انکارِ این رژیم هستند. آنان، خواستار استقرار جامعهَ ای دموکراتیک، لائیک و غیر مذهبی هستند. شعار و خواست آنان من را به یاد سروده ای از زنده یاد احمد شاملو می اندازد:« ابلهامردا/عدوی تو نیستم من/ انکار توام».

آنابِل سربِرنی، Annabelle Sreberny استاد و پژوهشگر مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن ده روز پس از آغاز این جنبش اعتراضی در ایران در گفتگویی با هفته نامه معروف فرانسوی "اکسپرس" گفت که این جنبش با هیچ حرکت دیگر اعتراضی ایرانیان شباهت ندارد: «این جنبش در بستری از بحران‌های متعدد و با مطالبات اجتماعی بی‌سابقه از سوی زنان و جوانان رخ می‌دهد...این جنبش می تواند نتایج بزرگی ببار آورد. »

خانم آنابِل سربِرنی همچنین به اکسپرس می گوید: « ایران از چندین بحران بزرگ همزمان رنج می برد. بحرانِ بزرگِ زیست محیطی، که باَ کمبود فاجعه بار آب همراه است که باعث خشک شدن دریاچه ارومیه و یا رودخانه زاینده رود در اصفهان شد. یک بحران بزرگ اقتصادی وحشتناک گریبان گیر جامعه ایران شده است، تورم ۵۰ درصدی و قیمت مواد غذایی[که هر روز نسبت به روز قبل شدیداً] در حال افزایش است... بحران سیاسی که مردم حقوق سیاسی بیشتر و دموکراسی را مطالبه می کنند و بالاخره یک بحران فرهنگی: نسل های جوان می خواهند موسیقی بنوازند، برقصند، از زندگی لذت ببرند... وقتی چنین فاجعه‌ای رخ می‌دهد و زن جوانی توسط رژیم به خاطر حجاب نامناسب کشته می‌شود، همه این بحران‌ها با هم تداخل پیدا می‌کنند و خشم مردم را علیه کسانی که آنها را سرکوب می‌کند برمی‌انگیزد.»

به نظر این پژوهشگر بریتانیایی، مرگ مهسا(ژینا) نقطه عطفی در نگاه مردم ایران به حاکمیت است. اکثریت بزرگی از مردم ایران از بحران‌های متعددی که توسط این رژیم ایجاد شده، زجر می کشند، پیمانه‌ی صبر آنان دیگر لبریز شده و با مرگ مهسا(ژینا) توسطِ دژخیمان رژیم، خشمِ فرو خورده آنان، آزاد شده و مبدل به فریاد شده استَ. دختران و زنانی که تحتِ ستمِ مضاعفِ این رژیم قرون وسطایی قرار گرفته اند، درَ خط مقدم مبارزه قرار گرفته اند و خشم خود را علیه حاکمیت نظام اسلامی ابراز می کنند.

از روز آغازین این جنبش انقلابی، ماشین سرکوب رژیم نیز بکار افتاده است. تا کنون ده ها نفر از معترضین کشته و صدها نفر از آنان بازداشت شده اند. اما، به رغم سرکوب ها، جنبش اعتراضی در ایران در حال گسترش است و رژیم در شرایط بسیار خطیر و نامناسبی قرار گرفته است.

آیا باید از سرکوب وحشیانه‌تر هراس داشته باشیم؟

آنابِل سربِرنی می گوید: «آیا آنها[رژیم اسلامی] افراد بیشتری را خواهند کشت؟ مطمئناً، خشونت نیز افزایش خواهد یافت. اما داستان هایی از تلاش سربازان و نیروهای پلیس برای جلوگیری از چنین خشونتی از سوی پاسداران [سپاه پاسداران، تحت فرمان مستقیم رهبر] هم اکنون در حال پخش است. گفته می شود که برخی از عناصر رژیم در باره سرکوب گسترده [این جنبش] دچار تردید شده اند، آنان احساس می کنند که با چنین اقدامی اوضاع وخیم تر شده و از حد می گذرد. مبارزه دائمی در این باره در درون خود جمهوری اسلامی وجود دارد. من فکر می کنم که با سرکوب، نمی توان مردم را از داشتنِ عقیده سیاسی و مطالبه حقوق خود باز داشت. همچنَین من به هیچوجه متقاعد نشده ام که خشونت بیشتر می تواند این جنبش را متوقف کند.»

در نگاهِ من، اگر رژیم اسلامی با بهره گیری از

تمامیت ظرفیت نظامی-امنیتی خود(تیپ ها و گردان های سرکوب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و احتمالاً گردان های حزب الله لبنان و عراق)، اقدام به سرکوب بسیار گسترده تر معترضان نماید؛ سرکوبی که با کشته شدن صدها تن و بازداشت هزاران تن دیگر همراه شود، نظام اسلامی در شرایط بسیار وخیم تری قرار خواهد گرفت و با دست خود موجب شتاب دادن به انقلابی می شود که بذر آن هم اکنون در ایران در حال رشد است. به دیگر بیان، اگر رژیم اقدام به سرکوب خونین و گسترده معترضان نماید، با دست خود گور خود را کنده و شمارش معکوس سقوط رژیم اسلامی آغاز می شود. اکنون نگاه همه جهان به ایران دوخته شده است. جهانیان از طریق شبکه های اجتماعی فرزندان راستین این سرزمین کهن را می بیند که با دست خالی در برابر ماشینِ سرکوبِ رژیم قد علم کرده اند. اقدام آنان ستایشِ جهانیان را موجب شده است.

به جرئت می توان اعلام کرد که فرآیند سقوط رژیم اسلامی به هر حال آغاز شده است. در چنین شرایطی، هر اقدام شتاب زده و خشن از سوی نیروی سرکوبِ رژیم می تواند سقوط رژیم رانان تسریع کند.

فرهاد خسرو خاور، Farhad Khosrokhavar جامعه شناس و مدیرِ تحقیقات در مؤسسه مطالعات عالی علوم اجتماعیِ در پاریس در گفتگو با هفته نامه معروف فرانسوی"لوبس" در تعریف و تحلیل این جنبش می گوید:

«آنچه اکنون در ایران در حال رخ دادن است، یک قیام سراسری است که با مرگ زن جوانی که با خشونت توسط گشتِ ارشاد، دستگیر و کشته شد، جرقه زده است... این یک حرکت غیر سازمان‌یافته و کاملاً خودجوش است که علیرغم قطع اینترنت در بسیاری از شهرهای ایران، همچنان خود را نشان می‌دهد. آنچه این معترضین آن را محکوم می کنند، افزون بر پلیس حجاب، وحشیگری و فسادِ رژیمی است که مردم ایران را دیر زمانی است به بردگی کشیده و حجاب یکی از نمادهای آن است.»

فرهاد خسرو خاور در باره پیشینه تاریخی مبارزات زنان در دوران سلطه نظام اسلامی بر ایران می گوید:« در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، در فردای به قدرت رسیدن آیت الله خمینی که حجاب اسلامی را بر زنان کشور تحمیل کرد و آنان را مجبور به تسلیم در برابر قانون شرع کرد، صدها هزار زن ایرانی علیه اجباری بودن حجاب و برابری بین زن و مرد به خیابان ها ریختند و تظاهرات کردند. در آن زمان، حزب الهی ها و طرفداران خمینی با چوب و چماق به آنها حمله کردند. آنان به سوی زنان معترض سنگ پرتاب می کردند و شعار می دادند:« یا روسری، یا توسری». این اولین و آخرین باری بود(تا امروز) که زنان در زمان سلطه ۴۴ ساله نظام اسلامی با سر برهنه و بدون حجاب به خیابان ها آمدند و خواسته های خود را مطرح کردند.

پس از این تظاهرات اعتراضی، تا پایان دهه ۱۹۸۰ به دلیل سرکوب شدید حاکمیت، دیگر هیچ صدای مخالفی، حتی از سوی زنان در کشور شنیده نشد.

پس از پیروزی محمد خاتمی و اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷، جنبش های فمینیستی در ایران توانستند خود را سازماندهی کنند. بزرگداشتِ روز جهانی زن در ۸ مارس ۱۹۹۹ اولین تجلی دوره جدیدی از فعالیت های مدنی زنان کشور پس از انقلاب اسلامی بود. تشکیل «ائتلاف هم‌اندیشی زنان» در سال ۲۰۰۴ و سپس کمپین یک میلیون امضا در سال ۲۰۰۶ در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد به زنان کشور اجازه داد تا علناً در این زمینه وارد بحث عمومی شوند.

صدای پای انقلاب در ایران به گوش می رسد. بازداشت و قتل مهسا (ژینا) امینی، دختر ۲۲ ساله کرد به دست نیروهای گشتِ ارشادِ جمهوری اسلامی موجی از اعتراضاتِ گسترده را در کشور علیه عملکردِ حاکمیتِ نظامِ اسلامی برانگیخت. اعتراضاتی که با دیگر خیزش های بزرگِ مردم ایران علیه رژیم اسلامی در دو دهه اخیر تفاوت های آشکاری دارد. به گمان بسیاری از ناظران اجتماعی، آنچه اکنون در ایران می گذرد، یک خیزش انقلابی است. خیزشی که در درون خود بذر انقلابی بزرگ و تاریخی را علیه سیطره رژیم اسلامی پرورش می دهد. در نگاه من این جنبش، به رغم سرکوبِ گسترده، تداوم خواهد داشت و با پیوستن اقشار دیگر جامعه، بدنه آن هر آیینه بزرگ تر و کوبنده تر خواهد شد. در خطِ مقدمِ این خیزش بزرگِ انقلابی، دختران و پسران جوان ایران زمین قرار گرفته اند. همان هایی که به دهه‌ی هشتادی ها مشهورند. آنان با مشت های گره زده شده، فریاد زندگی و آزادی سر داده اند و با شجاعتی بی نظیر که تحسینِ همه جهانیان را برانگیخته است، نیروهای سرکوبِ رژیم اسلامی را در بیش از صد شهرِ ایران به چالش کشیده اند. شعار های آنان شخص علی خامنه‌ای و رژیم فاسد و قرون وسطایی تحت رهبری او را نشانه گرفته است. آنان در واقع انکارِ این رژیم هستند. آنان، خواستار استقرار جامعه ای دموکراتیک، لائیک و غیر مذهبی هستند. شعار و خواست آنان من را به یاد سروده ای از زنده یاد احمد شاملو می اندازد:« ابلهامردا/عدوی تو نیستم من/ انکار توام».

جنبش فمینیستی ایران که عمدتاً متشکل از زنان طبقه متوسط و بالای جامعه با سطح فکری بالا بوده است، ابتدا خواستار برابری حقوق زنان در ازدواج، طلاق، ارث، و پایان دادن به تبعیض ها شد... در سال ۲۰۰۹، در اعتراض به تقلب گسترده در انتخابات ریاست جمهوری، زنان در خط مقدم «جنبش سبز» بودند. اما در آن زمان، مطالباتی مانند پوششِ بانوان همچنان حاشیه‌ای تلقی می شد. اما، اکنون ما با یک جنبش فمینیستی [بسیار نیرومندی] روبه‌رو هستیم که توسط زنان راه‌اندازی شده است. این جنبش از همه طبقات اجتماعی عبور کرده و ابعاد ملی به خود گرفته است و این در تاریخ کشورمان بی سابقه است.

در سال ۲۰۰۹، به هنگام بروزِ جنبشِ سبز، ما شاهد آغاز یک انقلاب واقعی جنسیتی در کشور[در دوران جمهوری اسلامی] بودیم. در آن زمان، زنان و مردان در کنار هم تظاهرات کردند. با این وجود، جنبش سبز بیشتر به عنوان یک شورش اجتماعی و سیاسی و نه یک جنبش فمینیستی شناخته شد. نباید فراموش کرد که در ایران ۵۲ درصد از چهار میلیون دانشجوی کشور دختر هستند. این بدان معناست که سطح تحصیلات زنان در جامعه‌ی مدنی ایران با سطح سرکوبی که آنان از سوی رژیم اسلامی متحمل می شوند، کاملاً مغایرت دارد. مردان نمی توانستند برای مدت طولانی نسبت به این موضوع بی تفاوت بوده و از این وضعیت دور بمانند. فقط به این دلیل که آنان، پسران و نوه های همان زنانی هستند که تحقیر، سرکوب و مقاومت را دیده اند.

حمایت از زنان برای مردان، دیگر به معنای فقدان مردانگی نیست. این خود تأییدی است که این موضوع درون زا بوده و از غرب الهام نمی گیرد. زنان و مردانی که در کنار یکدیگر هم اکنون در ایران تظاهرات می‌کنند، از هیچ الگوی بیرونی پیروی نمی‌کنند، بلکه این موضوع بیانگر احساس خستگی شدید آنان از شرایط عمومی[مذهبی] حاکم بر آنهاست. این جنبش، گسستِ آنان از اسلام فرضی حاکم بر جامعه را نشان می دهد. اسلامی که در آن عنصر دین کاملاً ازعنصر ایمان جدا شده است. در هفته ها و روز های اخیر، حرکت شجاعانه و باورنکردنی همه این زنانی که روسری های خود را می سوزانند و موهای خود را با قیچی کوتاه می کنند، رژیمی را به سخره گرفته که از مردمانش کاملا بریده و جدا شده است. این جنبش کاملاً سکولار و غیرمذهبی می‌تواند الگو و الهام بخش کشورهای دیگر باشد؛ دقیقاً به این دلیل که این جنبش بر یک آزادی اساسی انسان تأکید می‌کند: آزادی لباس پوشیدن آنگونه که می‌خواهی، بدون آنکه خطرِ مرگ[همانگونه که برای مهسا امیری پیش آمد] تو را تهدید کند.

آیا می توان تغییر رویکرد واقعی رژیم را انتظار داشت؟

فرهاد خسرو خاور: « در این مرحله نمی توان پیش بینی کرد که سرنوشت این جنبش چه خواهد شد. از زمان تظاهراتِ جنبش سبز در سال ۲۰۰۹، سیستم سرکوب رژیم سخت تر و گسترده تر شده است: در آن زمان ۱۵۰ نفر توسط نیروهای سرکوب کشته و هزاران نفر دستگیر شدند. بسیاری از دستگیر شدگان، شکنجه شدند و یا حتی در زندان توسط عوامل این رژیم مورد تجاوز قرار گرفتند. تصاویر کشته شدن ندا آقاسلطان، زن جوان تهرانی که در

وسط خیابان به ضرب گلوله عوامل رژیم اسلامی کشته شد، دنیا را فرا گرفته بود.

بعدها، بین سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹، ایرانی‌ها مجدداً در اعتراض به افزایش قیمت بنزین و افزایش هزینه‌های زندگی که به محدودیت‌های اعمال شده توسط دونالد ترامپ علیه ایران مرتبط است، اقدام به تظاهرات کردند. در پس ِ این مطالبات، فشار معیشتی فوق العاده ای بود که بر کل طبقه متوسط و مردمی کشور تحمیل شده بود. در سال ۲۰۱۹ شورش‌ها گسترده شد و ابعادی ملی به خود گرفت و به ۱۸۴ شهر ایران سرایت کرد. رژیم اسلامی برای ساکت کردن تظاهرکنندگان در برخی از نقاط کشور با تانک و خودروهای زرهی بر روی تظاهرکنندگان شلیک کرد. سرکوبِ این تظاهرات ۱۵۰۰ کشته برجای گذاشت. تمامِ شورش های بعدی نیز پیش از گسترش، به همین ترتیب در خون سرکوب شد.»

آیا امروز نیز باید از سرکوب این جنبش توسط رژیم هراس داشته باشیم؟

فرهاد خسرو خاور: «متاسفانه بله. بر اساس برخی تخمین ها، در جنبش اخیر، تاکنون دهها تن در در گیری ها با نیروهای سرکوب رژیم کشته شده اند و این تازه آغاز ماجرا است. آنچه شما باید در نظر داشته باشید این است که ما در اینجا با رژیمی روبرو هستیم که از کشتن و شکنجه مردم کشور خود برای مطیع کردن آنان هراسی ندارد. این رژیم ده سال است که تلاش کرده تا تمام ِ جنبش های اجتماعی را در نطفه خفه کند. امروزِ نظام سرکوبگرِ اسلامی در ایران شباهت زیادی به نظام سوریه دارد. این یک نظام دزدسالار و یا "کلپتوکراتیک" kleptocratique است(کلپتوکراتیک به دولت و یا حکومتی اطلاق می شود که اعضای آن برای ثروتمند کردن خود و/یا افزایش قدرت خود اقدام به فساد مالی و اختلاس از بودجه عمومی می کنند). نظامی که در آن دادگاه‌هایش آلوده است. دادگاه هایی که به نحو کاملاً خودسرانه ای زنان را به خاطر یک تار موی ساده به یک سال زندان محکوم می‌کنند، در حالی که سیاستمدارانِ متهم به فساد و اختلاس های بزرگ فقط با چند ماه زندان صوری و لوکس از محکومیت فرار می‌کنند.

ایرانِ [تحت سیطره نظام اسلامی] جامعه ای کاملاً ناعادلانه است که تنها پاسخ حاکمیت آن به شهروندانش سرکوب است. زنان - و مردان - که در حال حاضر معترض هستند، جان خود را به خطر می اندازند. اگر نظام بتواند این جنبش را سرکوب کند، آنان بدون شک دستگیر و زندانی خواهند شد و مانند دفعه قبل، موج بزرگی از دستگیری های هدفمند آغاز خواهد داشت. در هر شهر، در هر خیابان، سرکوبِ رژیم تا زمانی که مردم تسلیم نشوند، ادامه خواهد یافت.»

آیا می توانیم انتظار تغییرات قانونی را برای برچیدن گشتِ ارشاد در هفته ها یا ماه های آینده داشته باشیم؟

فرهاد خسرو خاور: « به نظر من کاهش قوانین بسیار بعید است. حاکمیت در هنجارهای سرکوبگرانه خود گرفتار آمده است. اگر در برابرِ خواست معترضین تسلیم شود، با خطر یک انقلابِ واقعی [از درون] منفجر خواهد شد. برداشتن حجاب در فضای عمومی در ایران جرم جنایی محسوب می شود. برخی از هواداران رژیم که کمی معتدل تر هستند، پیشنهاد می کنند که به جای جرم، عدم رعایت حجاب را به عنوان خطا تلقی کرده و خاطیان را فقط جریمه نقدی کنند. اما باید گفت بسیاری از زنان کشور دیگر از حجاب اسلامی خسته شده اند و اوضاع به نحوی است که در صورت کاهش قوانین در این زمینه، جعبه "پاندورا" کاملا باز می شود (مشکلی لاینحل برای رژیم اسلامی ایجاد می شود) و در شهرهای بزرگ، زنان بدون حجاب بیرون خواهند رفت و ریسک پرداخت جریمه را می پذیرند. در چنین شرایطی، رژیم اسلامی مشروعیت خود را کاملاً از دست خواهد داد، زیرا، به زیر حجاب نگه داشتن زنان کشور به معنای نگه داشتن جامعه در زیر یوغ قوانینِ سنتی اسلامی است. نخبگانِ فاسد و سرکوبگر در نظام اسلامی برای حفظ قدرتِ خود به این سپرِ بردگی زنانه نیاز دارند. به زعم حاکمان امروز در ایران، امتیاز دادن امروز به منزله اعتراف کردن به ضعف است. به دیگر بیان آغازِ فرآیند پایان یافتن رژیم است. این رژیم به نحو خود کار، خود را در دامِ سرکوب گرفتار کرده است و این جامعه ایران است که تاوان سنگین آن را می پردازد.»

تیبری کویل، Thierry Coville پژوهشگرِ مؤسسه روابط بین‌الملل و راهبردی فرانسه و متخصص در امور ایران، در گفت و گویی با شبکه یک تلویزیون فرانسه به این بحران و پیامدهای احتمالی جنبش زنان و جوانان در ایران پرداخته است.

آیا جنبش زنان در ایران می تواند رژیم را وادار به تغییر رویکرد کند؟

تیبری کویل: «رژیم مستقیماً نمی گوید، اما این بسیج گسترده[زنان و جوانان] می تواند توازن قوا را [در فضای سیاسی و اجتماعی ایران] تغییر دهد. این یکی از ویژگی های قدرت در ایران است: نمی توان از این وضعیت غافل شد. از سال ۲۰۱۸، علل اجتماعی مردم را به خیابان ها آورده است. اینجا دفاع از آزادی های فردی است... »

جامعه مدرنِ ایران، یک حکومتِ مدرن را طلب می کند

تیبری کویل در ادامه می گوید:« نمی توان درباره ایران، بدون اشاره به مدرن شدن جامعه‌ی آن صحبت کرد. به ویژه افزایش بسیار گسترده سطح تحصیلات زنان در ایران، افزایش میانگین سن ازدواج آنان و یا حضور بیش از ۵۰ درصدی زنان در دانشگاه های کشور. تغییر در ذهنیت ها، توجه به آزادی های فردی و همچنین دفاع از حکومت قانون و خواست دموکراسی از مختصات این جامعه مدرن[متأسفانه با حکومتی عقب افتاده] است.

وقتی در ایران میانه‌روها در قدرت بودند، مانند حسن روحانی (رئیس‌جمهور از ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۱)، دولت تلاش می کرد تا حدودی خود را با این واقعیت اجتماعی تطبیق دهد، هر چند مردم خواستار آزادی هایی بسیار فراتر بودند.

از سوی دیگر، وقتی صحبت از محمود احمدی نژاد و یا ابراهیم رئیسی می شود، جامعه ایران با عدم انعطاف و مخالفت کامل آنها در این زمینه روبرو شده است. یادمان نرود که این ابراهیم رئیسی بود که اعلام کرد زنان بدحجاب دیگر نباید به وسایل نقلیه عمومی دسترسی داشته باشند. او بود که از پلیس اخلاقی(گشت ارشاد) خواست تا فعالیت خود را تشدید کند. رویکردی که بر خلاف خواست جامعه

آنابل سربرنی: «آیا آنها[رژیم اسلامی] افراد بیشتری را خواهند کشت؟ مطمئناً، خشونت نیز افزایش خواهد یافت. اما داستان هایی از تلاش سربازان و نیروهای پلیس برای جلوگیری از چنین خشونتی از سوی پاسداران [سپاه پاسداران، تحت فرمان مستقیم رهبر] هم اکنون در حال پخش است. گفته می شود که برخی از عناصر رژیم در باره سرکوب گسترده [این جنبش] دچار تردید شده اند، آنان احساس می کنند که با چنین اقدامی اوضاع وخیم تر شده و از حد می گذرد. مبارزه دائمی در این باره در درون خود جمهوری اسلامی وجود دارد. من فکر می کنم که با سرکوب، نمی توان مردم را از داشتنِ عقیده سیاسی و مطالبه حقوق خود باز داشت. همچنین من به هیچوجه متقاعد نشده ام که خشونت بیشتر می تواند این جنبش را متوقف کند.»

جنبش فِمینیستی ایران که عمدتاً متشکل از زنان طبقه متوسط و بالای جامعه با سطح فکری بالا بوده است، ابتدا خواستار برابری حقوق زنان در ازدواج، طلاق، ارث، و پایان دادن به تبعیض ها شد... در سال ۲۰۰۹، در اعتراض به تقلب گسترده در انتخابات ریاست جمهوری، زنان در خط مقدم «جنبش سبز» بودند. اما در آن زمان، مطالباتی مانند پوششِ بانوان همچنان حاشیه‌ای تلقی می شد. اما، اکنون ما با یک جنبش فِمینیستی [بسیار نیرومندی] روبه‌رو هستیم که توسط زنان راه‌اندازی شده است. این جنبش از همه طبقات اجتماعی عبور کرده و ابعاد ملی به خود گرفته است و این در تاریخ کشورمان بی سابقه است.

ایران است.»

آیا در سال ۲۰۲۲ هنوز جایی در ایران برای پلیس امنیت اخلاقی وجود دارد؟

تیبری کویل: « تندروها که از دولت رئیسی حمایت می کنند، فکر می کنند که حجاب اجباری رویکردی سیاسی است. آنان بر این باورند که اگر در این مورد تسلیم شوند، دیگر جمهوری اسلامی وجود نخواهد داشت. افزون بر این، ابراهیم رئیسی باید به ۳۰ درصد از رای دهندگانش نشان بدهد که برای دفاع از این نظام اخلاقی اسلامی آماده مبارزه است. باید گفت که هم اکنون یک موازنه قدرت[در جامعه ایران شکل گرفته است] که بسیار خطرناک است.»

آیا حاکمیت برای خروج از این بحران می تواند به نحویی با خواست های مردم [در زمینه حجاب] خود را تطبیق دهد؟

تیبری کویل : « بله، با این تفاوت که در حال حاضر نه ابراهیم رئیسی و نه افرادی که از او حمایت می کنند چنین رویکردی ندارند. آیا رئیسی می تواند این موضوع را به بخش هایی از تندروها که از او حمایت می کنند، تحمیل کند؟ به هیچ وجه نمی توان مطمئن بود.»

کِلمان تِرم: رژیم اسلامی در بن بست

در حالی که هزاران تن از زنان در بسیاری از شهرهای کشور برای پایان دادن به حجاب اجباری قیام کرده اند، کِلمان تِرم Clément THERME، پژوهشگرِ فرانسوی وَ کارشناسِ مسائل ایران در مقاله ای در شماره جمعه ۲۳ سپتامبر روزنامه معروف فرانسوی لوموند نوشت که حاکمیت نظام اسلامی چاره ای به جز کنار گذاشتن یکی از ارکان ایدئولوژیک خود(حجاب) یا در پیش گرفتن راه سرکوب دائمی [با تمامی مخاطراتی که چنین رویکردی می تواند برای رژیم اسلامی داشته باشد] ندارد.

کِلمان تِرم در ادامه این مقاله می نویسد: «تلاش برایِ حفظ هویت سیاسی-مذهبی جمهوری اسلامی ایران از بدو پیدایش آن در سال ۱۹۷۹ همواره مورد توجه دولت دینی اسلامی حاکم بر این کشور بوده است. رژیم اسلامی در بدو تولد، حجاب تحمیل شده بر زنان را به منزله عنصری محوری برای حفظ اقتدار و وسیله ای برای کنترل اجتماعی در نظر گرفت. تحمیل این موضوع از بالا منجر به پاره شدن بدنه اجتماعی بخش هایی از جامعه ایران شد که از سر اعتقاد یا فرصت طلبی، گفتمان رسمی رژیم را در مورد الزام به حجاب و ضرورتِ مبارزه با بی حجابی و همچنین بدحجابی(پوشیدنِ نادرست حجاب) را منتقل کردند.

برخلاف آنچه که تحلیل‌های جامعه‌شناختی بخشی از پژوهشگران در دانشگاه های غرب نشان می‌دهد، از زمان ایجاد یک حکومت اسلام گرا در ایران حجاب زنان هیچگاه به عنوان عاملی برای رهایی آنان از شرایط [اجتماعی] گذشته و نه دلیلی بر وجود یک فِمینست اسلامی نبوده است. برعکس، این موضوع از همان روز اول استقرار نظام اسلامی، ستون ایدئولوژیک استراتژی نَخبگانِ انقلابی-اسلامی بوده که می خواستند [به خیال خود] برتری «اخلاقی» مدل اسلامی را در خارج از مرزهای ایران اثبات کنند. در داخل کشور، اراده سیاسی برای تحمیل و تلقین دکترین اسلامی به مردم و ترویج شیوه زندگی جدید اسلامگرایانه با زور و همه جانبه بوده است.

از ۱۶ سپتامبر و بدنبال کشته شدن مهسا(ژینا) امینی بدست نیروهای گشت ارشاد رژیم، تظاهرات اعتراضی بسیاری از مردم ایران، خصوصاً جوانان و نوجوانان در ده ها شهر کشور آغاز شده است. این جنبش ها در واقع، پیشگامان مبارزه علیه ایدئولوژی خودکامه "خُمینیست" در ایران هستند. مشارکت گسترده مردان در کنار زنان در این مبارزه‌ی گسترده برای دفاع از برابری زن و مرد نشانگر شکست ایدئولوژی رژیم اسلامی حاکم در تلقین دکترین خود به اکثریت مردم ایران بوده است.

این تظاهرات اعتراضی بزرگترین تظاهرات در نوع خود در ایران از زمان شورش پاییز ۲۰۱۹ است که طی آن به گزارش رویترز، بیش از ۱۵۰۰ کشته برجای گذاشت. این بار خواستِ تظاهرکنندگان کاملاً روشن است. به نظر آنان، فقط تغییر رژیم اجازه پایان دادن به "آپارتایدِ" جنسی در ایران را می دهد. تظاهرکنندگان، رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم ضد ایرانی معرفی می کنند. قدمت مبارزه با «بدحجابی» به اندازه عمر انقلاب اسلامی است که رعایت حجاب توسط زنان را یکی از ارکان ایدئولوژیک هویت و نماد اقتدار خود کرده است.

تحقیرهای روزانه هزاران زن ایرانی در مدتی بیش از چهار دهه، این روزها، میزان خشم بیان شده در خیابان ها را علیه حاکمیت توضیح می دهد. در میان شعارهای جنبش اعتراضی کنونی در ایران، «زن، زندگی، آزادی» یک برنامه سیاسی برای آینده کشور است.

این شعار بر خلاف ترجیحات ایدئولوژیک رژیمی است که «زنان» را هدف قرار می‌دهد، «شهید و شهادت» را ارج می نهد و هرگونه خواست و آرزوی «آزادی» را در نطفه خفه می‌کند.»

کِلمان تِرم در این مقاله تأکید می کند: «این بار، رژیم دیگر نمی تواند[به سهولت] تظاهرکنندگانی را که خواستار پایان دادن به حجاب اجباری هستند، از بین ببرد. پس از بیش از چهل و سه سال مقاومت زیرزمینی علیه نظم اسلام‌گرا، اکنون خواسته‌ها آشکار می‌شوند و در خیابان ها مبدل به فریاد می شوند و رژیم را به بن‌بست می‌کشانند. در برابر این شرایط تازه، رژیم اسلامی هیچ گزینه مناسبی در اختیار ندارد. یا باید از هویت رژیم چشم پوشی کند یا باید به وضعیت سرکوب دائمی ورود کند. در واقع، جنبش اخیر یک جنبشِ گسترده‌ی اجتماعی و مردمی است که منعکس کننده تحول عمیق اجتماعی-فرهنگی در کشور است. رهبران و پایوران رژیم اسلامی نمی توانند تا مدتی طولانی خواست آزادی زنان ایرانی را نادیده بگیرند، خواستی که یک روزی[نه چندان دور] به سرنگونی این نظمِ مرگبارِ اسلام گرایانه ختم خواهد شد.»

با وجودِ بسیجِ دستگاهِ سرکوبِ رژیم اسلامی، جنبشی که با مرگ مهسا(ژینا) توسط نیروهای گشت ارشاد، آغاز شد، در ایران در حال پیشرفت و گسترش است. این جنبش در بطنِ خود هسته های یک جامعه‌ی آزاد، دموکراتیک و سکولار را حمل می کند. نظمی که در تناقض آشکار با نظم اسلامی حاکم قرار می گیرد. نظمی خودکامه وغیر دموکراتیک که نزدیک به ۴۴ سال براین سرزمین کهن حاکم است و رژیم بر خاسته از آن رژیمی مافیایی بوده که در فساد کامل غوطه ور شده است. باید هرچه زودتر کشور را از دست این کلاشان و دکانداران دین رها کرد. تأخیر در این امر می تواند خسارات جبران ناپذیری به آینده ایران وارد آورد.

در نگاه من فرآیند پایان این رژیم ضد ایرانی و فاسد فرا رسیده است. با گسترش وَ فراگیر شدن جنبشِ اعتراضی اخیر، سقوط رژیم اسلامی غیر قابل اجتناب است و به مصداق ضرب المَثل معروف: دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد!

فرهاد خسرو خاور: « به نظر من کاهش قوانین بسیار بعید است. حاکمیت در هنجارهای سرکوبگرانه خود گرفتار آمده است. اگر در برابرِ خواست معترضین تسلیم شود، با خطر یک انقلابِ واقعی [از درون] منفجر خواهد شد. برداشتن حجاب در فضای عمومی در ایران جرم جنایی محسوب می شود. برخی از هواداران رژیم که کمی معتدل تر هستند، پیشنهاد می کنند که به جای جرم، عدم رعایت حجاب را به عنوان خطا تلقی کرده و خاطیان را فقط جریمه نقدی کنند. اما باید گفت بسیاری از زنان کشور دیگر از حجاب اسلامی خسته شده اند و اوضاع به نحوی است که در صورت کاهش قوانین در این زمینه، جعبه «پاندورا» کاملا باز می شود (مشکلی لاینحل برای رژیم اسلامی ایجاد می شود) و در شهرهای بزرگ، زنان بدون حجاب بیرون خواهند رفت و ریسک پرداخت جریمه را می پذیرند. در چنین شرایطی، رژیم اسلامی مشروعیت خود را کاملاً از دست خواهد داد، زیرا، به زیر حجاب نگه داشتن زنان کشور به معنای نگه داشتن جامعه در زیر یوغِ قوانینِ سنتی اسلامی است. نخبگانِ فاسد و سرکوبگر در نظام اسلامی برای حفظ قدرت خود به این سپرِ بردگی زنانه نیاز دارند. به زعم حاکمان امروز در ایران، امتیاز دادن امروز به منزله اعتراف کردن به ضعف است. به دیگر بیان آغازِ فرآیند پایان یافتن رژیم است. این رژیم به نحو خود کار، خود را در دامِ سرکوب گرفتار کرده است و این جامعه ایران است که تاوان سنگین آن را می پردازد.»

سرکوب و خشونت حکومتی و کنش‌های اعتراضی در ایران: شتاب گرفتن روند ترس‌زدایی

سعید پیوندی

در بحث های مربوط به جامعه شناسی کنش جمعی و اعتراضی و یا جنبش های اجتماعی موضوع خشونت سیاسی و سرکوب و پی آمدهای آن جای مهمی را بخود اختصاص می دهد. بحث بر سر دوره حیات جنبش ها، تحول آنها و نوآوری های کنشگرانه و یا تاثیر متقابل سرکوب و خشونت سیاسی از یکسو و مشارکت، اعتراضات جمعی و مدنی از سوی دیگر است. برای مثال نظریه ای که سرکوب سیاسی حکومتی را در گسترش اعتراض و خشونت سیاسی مخالفان موثر می داند در چند دهه گذشته بسیار مطرح شده است. کارهای پژوهشی پرشماری به مصداق های مشخص این نظریه در تجربه کشورهای گوناگون می پردازند. کارن راسلر (Karen Rasler, ۱۹۹۶) همین تز را درباره انقلاب ایران مطرح می کند. از نظر او، خشونت حکومتی سبب اوج گرفتن جنبش انقلابی و مشروعیت زدایی از حکومت شاه و شکست اخلاقی آن شد. حرکت های مسلحانه دهه شصت و هفتاد میلادی در ایران یا در برخی دیگر کشورها هم گاه با همین نظریه ها توضیح داده می شود.

گسترش و فراگیر شدن جنبش های اجتماعی که در ابتدا کنش های جمعی کوچک بودند گاه با موضوع سرکوب ارتباط پیدا می کند. دور جدید از اعتراضات گسترده خیابانی از آغاز پائیز ۱۴۰۱ ایران که در اعتراض به مرگ مهسا امینی و حجاب اجباری آغاز شد و شعارهای آن بسرعت رهبران حکومت و نظام دینی حاکم بر ایران را نشانه گرفتند نمونه دیگری از چرخه اعتراض های مردمی و سرکوب حکومتی است.

در جستجوی سازگار کردن منابع و کنش ها

یکی از نظریه های مهم رایج درباره جنبش های اجتماعی این است که دولت و دستگاه پلیسی از یکسو و کسانی که دست به اعتراض می زنند از سوی دیگر، در کنش متقابل با یکدیگر، راهکارها و کنش های خود را سازگار می کنند و از طریق بسیج متناسب منابع موجود تلاش می کنند به هدف خود برسند. از نظر چارلز تیلی (Charles Tilly, ۱۹۷۸) سرکوب و یا بر عکس تحمل گروه های معترض در کنار تهدید ها و فرصت هایی که با آن مواجه اند در ساختار هزینه کنش اجتماعی تاثیر می گذارد. به سخن دیگر اشکال سرکوب و خشونت سیاسی پرسش هزینه مشارکت و کنش و پذیرش آن توسط ناراضیان کنشگر را پیش می کشد. آنچه در دو دهه اخیر این بحث ها را پررونق کرده اشکال جدید کنش و مشارکت اجتماعی، استفاده گسترده از شبکه های اجتماعی، حضور گروه های جدید در کنش جمعی و گسترش نسبی خشونت سیاسی گاه حتا در کشورهای دمکراتیک است. در مورد کشورهایی مانند ایران، مصر، روسیه و یا الجزایر ما با نوعی نبرد فرسایشی میان حکومت و جامعه سرو کار داریم که در آنها تداوم اشکال گوناگون سرکوب چنان شکاف هایی اجتماعی بوجود آورده که این جوامع از درون دچار فروپاشی شده اند.

خشونت سیاسی و جنبش های اعتراضی

پرسش اساسی این است که نظریه های مطرح شده در زمینه تاثیر خشونت سیاسی و سرکوب حکومتی بر رفتار کنشگران معترض تا چه اندازه در مورد کشوری مانند ایران دو دهه اخیر از اعتبار برخورد است. این پرسش بویژه از آن جهت مهم است که بخش مهمی از ادبیات دانشگاهی در حوزه کنش، اعتراض جمعی، جنبش های اجتماعی، خشونت سیاسی و یا سرکوب در متن نظام های سیاسی باز و حکومت های قانون ساخته و پرداخته شده اند. در این نظام ها دولت انحصار خشونت را بنام قانون در دست دارد و ناچار است سیاست ها و یا کاربرد احتمالی زور در برخورد با گروه های معترض را با ابزار قانونی همساز و توجیه کند. همزمان استقلال دستگاه قضایی و آزادی رسانه ها امکان بررسی سنجشگرانه رویدادها و یا بررسی خطاها و تجاوزات به حقوق افراد را فراهم می کند. در حالیکه برای مثال در کشوری مانند ایران، مصر و یا چین کسانی که به اشکال گوناگون در سرکوب و یا اعمال خشونت سیاسی علیه مخالفان دست دارند کمتر کارشان به دادگاه و مجازات می کشد و از نوعی مصونیت آهنین برخوردارند.

نکته دیگر در تفاوت میان نظام های باز با حکومت های غیر دمکراتیک و خودکامه جایگاه اعتراض در جامعه و در نگاه قدرت سیاسی است. کنش ها و جنبش های اعتراضی در بسیاری مواقع بازتاب مستقیم نارسایی ها، شکاف ها و آسیب هایی هستند که در لایه های گوناگون جامعه حضور دارند. حکومت ها می توانند به اعتراضات به عنوان فرصت هایی برای شناخت بهتر حالات روحی جامعه و نارسایی های موجود نگاه کنند. این رهیافت زمینه اصلاح جامعه و دیالوگ با گروه های ناراضی را فراهم می آورد و می تواند از میزان تنش و خشونت سیاسی بکاهد. اما حکومت هایی هم وجود دارند که کنش اعتراضی را بیشتر تهدیدی علیه موجودیت خود می دانند و با منفی و یا شیطانی نشان دادن چهره اعتراض کنندگان (آشوب گر، خرابکار، هرج و مرج طلب، فریب خورده، عامل بیگانه، بی بصیرت...) تلاش می کنند جنبش اعتراضی را بی اعتبار کنند و از پیوستن گروه های گسترده تر به آنها جلوگیری کنند. وجود اعتراض اجتماعی و تداوم آن نوعی چالش

و ضعف برای حکومت خودکامه تلقی می شود و نشان دادن "اقتدار" سیاسی از طریق برخوردهای امنیتی و خشونت آمیز با ناراضیان و معترضان مصداق روشن چنین درکی از اعتراض و کنش اعتراضی است. آستانه تحمل نظام های بسته هم نه با قانون، شفافیت و اصول دمکراسی که بامیزان "صبر"، "تحمل" و "گذشت" دست اندرکاران توجیه می شود. این گونه است که در حکومت های بسته فرهنگ دیالوگ و سازش با مخالفان و اعتراض کنندگان شکل نمی گیرد و چرخه آسیب شناسانه خشونت سیاسی، سرکوب و بی اعتمادی متقابل بازتولید می شود.

حکومت و سرکوب و خشونت سیاسی

هدف این نوشته پرداختن به اشکال گوناگون سرکوب و دامنه آنها در کشوری مانند ایران نیست. ما بانظام سیاسی دینی نامتعارفی سروکار داریم که در آن نهاد فراگیر سرکوب در همه ارکان جامعه حضوری فعال و آشکار دارد. دستگاه سرکوب فقط برای مقابله با اپوزیسیون و یا کنش های اعتراضی خشونت آمیز نیست بلکه کار سیاسی و یا مدنی و یا اصل مخالفت و اعتراض، هنجار شکنی، دفاع از حقوق مدنی و فردی برای حکومت به امر غیرقابل قبول تبدیل می شود. قربانیان خشونت حکومتی فقط کنشگران مدنی و سیاسی نیستند و سرکوب گروه های گوناگون اجتماعی از زنان، اقلیت های دینی و یا قومی گرفته تا جوانان و دگرباشان را در بر می گیرد. می توان فهرست طبقه بندی شده کاملی از اشکال سرکوب و خشونت سیاسی و مدنی از کشتار در خیابانها تا اذیت و آزار کنشگران و دگر باشان و زنان و اشکال رنگانگ تبعیض و محرومیت را ارائه داد که حکومت در چهل و چند سال گذشته از آنها برای برخورد با مخالفان و جامعه مدنی استفاده کرده است.

بدین گونه است که هر کنش اعتراضی، سرپیچی مدنی و یا هنجار شکنانه معنای نوعی زورآزمایی با حکومت دینی را پیدا می کند و "جمع کردن" آن هم، به زبان حکومتی ها، یک ضرورت سیاسی و امنیتی تلقی می شود. سرکوب نکردن در نگاه حکومت نشان دادن "ضعف" است و سست شدن پایه های اقتدار حکومتی. نشان دادن "اعترافات" سپیده رشنو با صورت کبود در تلویزیون حکومتی که به خاطر اعتراض به حجاب اجباری دستگیر شده بود یکی از نمونه های این سیاست تحقیر و ارعاب اعتراض کنندگان به سیاست های حکومتی است. تن ندادن به نوعی سازش بر سر مسئله حجاب پس از اعتراضات گسترده مردمی به مرگ مهسا امینی و یا بی توجهی به همدردی عمومی پی از این حادثه نمونه دیگر این درک اقتدارگرایانه از حکمرانی است.

معادله دشوار سازگار کردن کنش های اعتراضی

درمتن جامعه ایران مقابله با سرکوب و خشونت دولتی از طریق سازگار کردن کنش های اعتراضی چگونه صورت می پذیرد؟ بازیگران کنش های اعتراضی از چه منابع و امکاناتی برای سازگار کردن کنش خود با سیاست های سرکوب یک حکومت سرکوبگر برخوردارند؟ چگونه اشکال سرکوب حکومتی بروی گزینه های پیش روی کنشگران تاثیر می گذارد؟ شماری از پژوهشگران با تکیه به تجربه جنبش های اعتراضی از چرخه سه گانه ای سخن به میان می آورند که نیروهای تندرو و خشونت گرا برای تحریک پلیس و جلب افکار عمومی و یا کشاندن پای شمار بزرگتری به خیابان مورد استفاده قرار می دهند. حلقه اول این راهکار برخورد خشونت آمیز (تظاهرات غیر قانونی، آتش زدن موسساتی مانند بانک ها به عنوان نماد سرمایه داری، پرتاب مواد آتش زا بسوی پلیس، دشنام ...) است. حلقه دوم را واکنش پلیس به کنش های خشونت آمیز تشکیل می دهد و اقدامانی مانند دستگیری افراد، کتک زدن، استفاده از ابزار بازدارنده مانند گاز اشک آور و یا ماشین آب پاش ... حد و اندازه سرکوب پلیسی تاثیر مهمی در موفقیت نیروهای تندرو دارد. حلقه سوم این راهکار شناخته شده برانگیخته شدن احساسات منفی، مشروعیت زدایی از پلیس و نظام سیاسی در قدرت و موج همدردی با گروه های اعتراضی در بخش هایی از جامعه است. کارهای پژوهشی در سال های اخیر به موضوعات جدید از جمله پی آمدهای و یا "نتایج ناخواسته" سرکوب و خشونت پلیسی مانند تقویت هویت فردی و گروهی نیروهای معترض است. نتیجه گیری برخی از این پژوهش ها حکایت از این می کند که شماری از نیروهای سیاسی آگاهانه در جستجوی مقاومت فعال، تحریک پلیس و درگیری خشونت آمیز برای استفاده ابزاری از آن در پیشبرد اهداف خود و یا انسجام درون سازمانی هستند.

این چرخه خشونت در برخی جنبش های اعتراضی در کشورهای دمکراتیک (جلیقه زردها در فرانسه، جنبش های اعتراضی تندروها در بلژیک، یونان...) بطور واقعی وجود دارد. در مورد کشورهای خودکامه و غیر دمکراتیک اما وضعیت به این گونه پیش نمی رود. در مصر سرکوب گسترده حکومت نظامیان در عمل کنش های اعتراضی را بسیار دشوار کرده است. ایران اما مورد بسیار متفاوتی است که تحلیل آن می تواند به غنای بحث نظری درباره رابطه میان سرکوب و خشونت حکومتی و واکنش جامعه و کنشگران کمک کند.

اگر دهه نخست انقلاب را کنار بگذاریم می توانیم بگوئیم در ایران برخلاف کشورهای دمکراتیک که در آنها گاه نیروهای تندرو برای تحریک پلیس دست به کنش های اعتراضی خشونت آمیز می زنند، این دستگاه پلیسی و امنیتی است که بطور گسترده، یکجانبه و انحصاری از ابزار خشونت برای مات کردن حرکت های اعتراضی استفاده می کند. شواهد گوناگون از دوران جنبش سبز تا حرکت های اعتراضی دهه نود و ۱۴۰۱ خورشیدی نشان می دهند که دست کم بخشی از آتش زدن ها و تخریب ها کار خود نیروهای حکومتی برای توجیه سرکوب و خشونت سیاسی حکومتی بوده است.

در تجربه های نظام های بسته، بن بست سیاسی و ادامه سرکوب همه جانبه حکومتی راه را برای رادیکالیزه شده حرکت های اعتراضی باز می کند. در ایران اما سرکوب خشن جنبش های مدنی و اعتراضی دو دهه گذشته سبب مشروعیت استفاده از خشونت توسط مخالفان نشده است. همه شواهد هم نشان می دهند گروه های مخالفی که خشونت سیاسی را ترویج می کنند نتوانسته اند از سرکوب حکومتی برای افزایش نفوذ سیاسی خود بهره جویند. به سخن دیگر چرخه منفی تاثیر متقابل خشونت و سرکوب دولتی و خشونت مخالفان به روند غالب در کنش های اعتراضی تبدیل نشده است. رادیکالیزه شدن حرکت های اعتراضی بیش آنکه به سمت کنش های خشن پیش رود خود را در قالب نومیدی از تغییرات داخل حکومتی و گسست از حکومت و پروژه اصلاح طلبی درون جمهوری اسلامی نشان می دهد.

در تجربه های نظام های بسته، بن بست سیاسی و ادامه سرکوب همه جانبه حکومتی راه را برای رادیکالیزه شده حرکت های اعتراضی باز می کند. در ایران اما سرکوب خشن جنبش های مدنی و اعتراضی دو دهه گذشته سبب مشروعیت استفاده از خشونت توسط مخالفان نشده است. همه شواهد هم نشان می دهند گروه های مخالفی که خشونت سیاسی را ترویج می کنند نتوانسته اند از سرکوب حکومتی برای افزایش نفوذ سیاسی خود بهره جویند. به سخن دیگر چرخه منفی تاثیر متقابل خشونت و سرکوب دولتی و خشونت مخالفان به روند غالب در کنش های اعتراضی تبدیل نشده است. رادیکالیزه شدن حرکت های اعتراضی بیش آنکه به سمت کنش های خشن پیش رود خود را در قالب نومیدی از تغییرات داخل حکومتی و گسست از حکومت و پروژه اصلاح طلبی درون جمهوری اسلامی نشان می دهد.

تجربه حرکت های اعتراضی دهه اخیر نشان می دهد نومیدی و نبودن افق و پروژه تغییرات در ایران به معنای پایان کنش های اعتراضی نیست. در ایران بر خلاف نمونه مصر، سرکوب خشن خاموش شدن امر اعتراض را در پی نیاورده است و نسل های جدید کنشگر به میدان می آیند. زنانه شدن حرکت های اعتراضی و کنشگری علیه حجاب اجباری و سایر قوانین ظالمانه و تبعیض ها گرد حقوق زنان سبب پویایی کنش های اعتراضی شده است. با وجود سرخوردگی ژرف جامعه از بی نتیجه ماندن بسیاری از کنش های اعتراضی و فرسایشی شدن مبارزه علیه تبعیض و برای دمکراسی، کنشگران و جامعه مدنی با خلاقیت و هوشمندی در جستجوی راه های ممکن برای کنش اعتراضی هستند. مقاومت خاموش، حرکت های صنفی و مدنی، شرکت نکردن در انتخابات، نافرمانی مدنی راه هایی است که جامعه برای مقابله با سرکوب و خشونت سیاسی حکومت یافته است.

ایستادگی در برابر ترس و ترس زدایی مدنی

پیام سرکوب و خشونت سیاسی برخ کشیدن اقتدار حکومتی و ایجاد ترس است. سیاست سرکوب و خشونت توسط حکومت بیشتر در رابطه با نقش بازدارنده آن و بالا بردن هزینه مشارکت اجتماعی و کنش اعتراضی . حکومت ایران مانند نظام های بسته و غیر دمکراتیک آگاهانه از ترس جمعی به عنوان ابزاری

بازدارنده برای جلوگیری از کنش گروه های مخالف یا جامعه مدنی سود می جوید. این نوع ترس، از بالا و آگاهانه برای ارعاب جمعی شکل می گیرد. برای مثال برخ کشیدن قدرت سپاه، اطلاعات و یا لباس شخصی ها و بی رحمی آنها در برخورد با مخالفان از جمله هدف شکل دادن ترسی جمعی در میان کنشگران از دستگاه سرکوب حکومت را دنبال می کند.

در کنار ترس اول باید از ترس دومی که دامنه گسترده تری هم دارد سخن به میان آورد. مقایسه نظام های بسته در همه دنیا نشان می دهد که استفاده از مکانیزم ترس جمعی به عنوان ابزار بازدارنده و کنترل جامعه کم و بیش امری رایج بوده است چرا که سویه ادغام جامعه در پروژه حکومتی (مانند حکومت های پوپولیستی و یا توتالیتر) به تنهایی برای کنترل افکار عمومی و جلوگیری از کنش های اجتماعی مخالف کافی نیست. سلطه سیاسی یکسویه و شیوه حکومتی غیر مشارکتی بدون استفاده از ابزار ترس جمعی بسیار دشوار است. ترس دوم به ترس افکار عمومی از هرج و مرج و ناامنی مربوط می شود. در ایران و دیگر کشورهای خاور میانه موضوع امنیت (به معنی نبودن جنگ، درگیری های خشونت آمیز، دخالت خارجی...) جایگاه مهمی در انگاره جمعی دارد و حکومت تلاش می کند اعتراض اجتماعی را تهدیدی برای نظم قلمداد کند.

جنبش های اعتراضی سال های اخیر در ایران با این دو ترس دست و پنجه نرم کرده اند و دیالتیک ترس و ترس زدایی بخشی از واقعیت جنبش های اعتراضی در ایران بوده است. اشکال جدید شهامت اجتماعی و مشارکت نشان می دهد که سرکوب نتوانسته است بر روندهای ترس زدایی غلبه کند و جوان ترین بخش های جامعه با شهامت مثال زدنی حکومت را به چالش می کشند.

جنگ فرسایشی جامعه مدنی و دستگاه سرکوب حکومتی

شکل دیگر مبارزه با ترس و سرکوب حکومتی استفاده از شبکه های اجتماعی و انتقال بخش مهمی از پویایی اعتراضی به فضای مجازی است. این انتقال دلیل دیگری هم دارد چرا که در تنها زمینه ای که کنش های جمعی اعتراضی موفق شدند حکومت را به عقب برانند و یا وادار به پاسخگویی کنند شبکه های اجتماعی و فضای مجازی است. ویژگی شبکه های اجتماعی کم هزینه بودن و دسترسی همگانی به آن است. همه بخوبی می دانند که هیچ حکومتی در فضای مجازی تغییر نمی کند. اما فضای مجازی به جایی تبدیل شده که گویی در آن افراد نوعی شهامت اجتماعی جدیدی را یاد می گیرند و با ورود به روند ترس زدایی برای بازی در میدان واقعی آماده می شوند.

شکل مهم دیگر مقاومت سازگار شده نافرمانی مدنی است که در مورد مسئله حجاب اجباری شکل گسترده بخود گرفته است. در حوزه قضایی هم شماری از کنشگران از تن دادن به خواست ها و تصمیمات دادگاه های غیر عادلانه خودداری می کنند. با نگاهی به نوع جدید مقابله زنان با قانون حجاب اجباری (برداشتن حجاب، سوزاندن روسری...) می توان از کنشی سخن گفت که شکل نافرمانی مدنی جمعی را بخود گرفته است. اعتراض زنان نه در چهارچوب منافع شخصی که در برخورد با قانونی است که از نظر آنها ناعادلانه و تبعیض آمیز است . کسانی که دست به قانون شکنی می زنند از مجازات احتمالی عمل خود آگاهی دارند و معنای اجتماعی کنش آنها اعتراض علنی است در فضای عمومی به تحمیل قانون غیر عادلانه و غیر دمکراتیک از طریق سرکوب خیابانی. اگر در گذشته اشکال نامحسوس و زیرکانه نافرمانی مدنی (”بدحجابی“، ”شل حجابی“، رنگ های شاد...) شکل اصلی مقاومت جامعه را تشکیل می داد در شرایط کنونی ما با رویایی آشکار و بدون واهمه با قانون حجاب اجباری سر و کار داریم با وجود سرکوب حکومتی روزانه در فضای عمومی.

چگونه می توان در برابر سرکوب مقاومت کرد ؟

سرکوب خشن جنبش های اعتراضی سال های نود خورشیدی در کنار برخوردهای دایمی با سازمان های مدنی و صنفی این پرسش را به میان می کشد که چگونه می توان برای مثال در متن جامعه ایران در برابر سرکوب بطور موثر مقاومت کرد؟ بازخوانی تجربه های اعتراضی در ایران و کشورهای مشابه نشان می دهد که فراگیر شدن جنبش و تبدیل همدردی عمومی به مشارکت جمعی می تواند به فرسوده شدن و از کار افتادن دستگاه سرکوب کمک کند. سرکوب در صورتی که موفق شود موازنه قدرت در جامعه را به سود حکومت بر هم می زند چرا که بخش بزرگی از جامعه از ترس سرکوب و خشونت حکومتی به اشکال مقاومت پنهان و کم خطر پناه می برد. اما اگر روند ترس زدایی و پیدایی اشکال جدید شهامت اجتماعی شتاب گیرد و دستگاه سرکوب نتواند از پیوستن گروه های جدید به جنبش جلوگیری کند موازنه نیرو در سویه های نمادین و واقعی می تواند دگرگون شود.

جنبش های اعتراضی باید بتوانند نیروی تعیین کننده ای که تا دیروز از طریق رای و اصلاح حکومت در پی تغییر اوضاع بود را به خیابانها بیاورد تا تغییر توازن نیرو به یک واقعیت اجتماعی غیر قابل برگشت در برابر دیدگان همه تبدیل شود. پیوستن میلیونها دانش آموز دبیرستانی و دانشجو به این جنبش چرخش مهمی در این روند به شمار می رود. در کنار کنش های خیابانی، متنوع شدن اشکال اعتراض و رفتن بسوی کنش های دیگر مانند اعتصاب می توانند نقش مهمی در فرسوده کردن و عقب راندن دستگاه سرکوب ایفا کنند.

جنبش های اجتماعی فراگیر همانگونه که در رویدادهای هفته اخیر در اعتراض به حجاب اجباری و مرگ مهسا امینی دیدیم از پیش خبر نمی کنند و ناگهانی هستند چرا که در ژرف ترین لایه های وجدان جمعی نوعی خشم و سرخوردگی ژرف و نومیدی از تغییرات مثبت در حکومت وجود دارد که می توان به اشکال گوناگون خود را بروز دهد. جامعه در انتظار فرصتی برای زمین زدن غولی است که چهار دهه است که زندگی را بر آنها تلخ و رنج آور کرده است. حکومت هم بخوبی می داند که خشم مردم می تواند به بهمنی تبدیل شود که همه چیز را از سر راه بردارد.

شکل مهم دیگر مقاومت سازگار شده نافرمانی مدنی است که در مورد مسئله حجاب اجباری شکل گسترده بخود گرفته است. در حوزه قضایی هم شماری از کنشگران از تن دادن به خواست ها و تصمیمات دادگاه های غیر عادلانه خودداری می کنند. با نگاهی به نوع جدید مقابله زنان با قانون حجاب اجباری (برداشتن حجاب، سوزاندن روسری...) می توان از کنشی سخن گفت که شکل نافرمانی مدنی جمعی را بخود گرفته است. کسانی که دست به قانون شکنی می زنند از مجازات احتمالی عمل خود آگاهی دارند و معنای اجتماعی کنش آنها اعتراض علنی است در فضای عمومی به تحمیل قانون غیر عادلانه و غیر دمکراتیک از طریق سرکوب خیابانی. اگر در گذشته اشکال نامحسوس و زیرکانه نافرمانی مدنی («بدحجابی»، «شل حجابی»، رنگ های شاد...) شکل اصلی مقاومت جامعه را تشکیل می داد در شرایط کنونی ما با رویایی آشکار و بدون واهمه با قانون حجاب اجباری سر و کار داریم با وجود سرکوب حکومتی روزانه در فضای عمومی.

خسروخاور، فرهاد، پیوندی، سعید، متقی، محسن. (۱۴۰۰). دیالکتیکِ ترس، ترس‌زدایی و ترسِ مضاعف در جنبش‌های اجتماعی. سپهر اندیشه، ۲، ۲۳-۵۹. https://sepehrandishehcom.files.wordpress.com/۲۰۲۲/۰۲/۰۲_sepehrandisheh_journal.pdf

Davenport, C., Johnston, H., Mueller, C. (۲۰۰۵). Repression and Mobilization. Minneapolis, University of Minnesota Press.

Della Porta, D. (۱۹۹۵). Social Movements, Political Violence and the State. A Comparative Analysis of Italy and Germany. New York, Cambridge University Press.

Goldstone, J. A., Tilly, Ch. (۲۰۰۱), Threat (and Opportunity): Popular Action and State Response in the Dynamic of Contentious Action, in Aminzade R. et al., Silence and Voice in the Study of Contentious Politics. Cambridge, Cambridge University Press, pp. ۱۷۹-۱۹۴.

Opp , K., Roehl, W. (۱۹۹۰). Repression, Micromobilization, andPolitical Protest, Social Forces, ۶۹ (۲), ۵۲۱-۵۴۷.

Rasler, K. (۱۹۹۶). Concessions, Repression, and Political Protestin the Iranian Revolution. American Sociological Review, ۶۱, p. ۱۳۲-۱۵۲

Tilly, Ch. (۱۹۷۸). From Mobilization to Revolution. Reading, Addison-Wesley Publishing Company.

الگوی کره شمالی، راهنمای سیاست‌ها و عملکردهای جمهوری اسلامی

بهروز خلیق

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

جمهوری اسلامی در ماه‌های گذشته به یک سری اقداماتی دست زده است که نشانگر اتخاذ تصمیمات جدید برای مقابله با وضعیت بحرانی و جامعه ناراضی و معترض است.

افزایش اعدام‌ها

اعدام‌ها در ماه‌های گذشته افزایش یافته است. دو سازمان حقوق بشری عفو بین‌الملل و بنیاد عبدالرحمن برومند پنجم مرداد ماه (۲۷ ژوئیه) طی یک بیانیه مطبوعاتی مشترک تحت عنوان «موج دهشتناک اعدام‌ها در ایران باید متوقف شود»، نسبت به افزایش شمار اعدام‌ها در ایران هشدار دادند. در بخشی از بیانیه مطبوعاتی این دو سازمان حقوق بشری، به اعدام‌های دسته‌جمعی، از سرگیری اعدام در ملاء عام پس از وقفه‌ای دو ساله و آمار بالای اعدام شهروندان بلوچ، اشاره شده است. حداقل ۲۵۱ نفر در فاصله بین یک ژانویه و ۳۰ ژوئن ۲۰۲۲ (۱۱ دی ۱۴۰۰ تا ۹ تیر ۱۴۰۱) اعدام شده‌اند. در ۲۵ خرداد امسال، حداقل ۱۲ نفر در زندان رجایی‌شهر و در ۱۶ خرداد، حداقل ۱۲ نفر دیگر در زندان زاهدان به صورت دسته‌جمعی اعدام شدند.

در شش ماه نخست سال ۲۰۲۲ اعدام شهروندان بلوچ شدت بیشتری گرفته است و دست‌کم در این مدت بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل ۶۵ نفر اعدام شده‌اند. کُردها، بلوچها و عرب‌ها در ایران بیشتر از درصد جمعیت‌شان قربانی اعدام دارند و این مساله در ارتباط مستقیم با سرکوب و تبعیض نهادینه علیه این گروه‌های ملی است که برای دهه‌ها با آن روبه‌رو هستند.

طرح صیانت

طرح محدودسازی اینترنت موسوم به «طرح صیانت» مدت‌ها در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار داشت. این طرح با اعتراضات گسترده فعالان سیاسی، مدنی و صنفی و واکنش استارتاپ‌ها و شرکت‌های بزرگ IT مواجه شد و با راه افتادن کارزار یک‌میلیون و ۲۰۰ هزار امضایی، متوقف گردید.

با وجود توقف طرح صیانت، در عمل طرح به درجاتی در ماه‌های گذشته اجرائی شد. وزارت ارتباطات بتدریج سرعت اینترنت را کمتر و در استفاده از شبکه‌های اجتماعی خارجی اختلال ایجاد کرد. بجهت همین اقدامات، کسب‌وکارهای اینستاگرامی و فروش و فعالیت آنها نصف شده است.

در تداوم این اقدامات، اخیراً اجرای طرح صیانت به شورای عالی فضای مجازی واگذار گردید. جلسه شورا در ۱۵شهریور ماه به ریاست ابراهیم رئیسی برگزار شد، مواد ۲، ۳ و ۴ را به عنوان روح طرح صیانت تصویب نمود و کمیسیونی تحت عنوان «کمیسیون عالی» ذیل شورای عالی فضای مجازی تشکیل داد. این کمیسیون با اتکا به اختیارات گسترده‌ای که شورای عالی فضای مجازی به آن داده است، می‌تواند درباره محدودیت پهنای باند و مسدود کردن پلتفرم‌های خارجی تصمیم‌گیری کند، بدون اینکه به حکم مرجع قضایی نیاز داشته باشد. اعضای این کمیسیون از نهادهای حاکمیتی از جمله نماینده «صداوسیما»، «سپاه»، «نیروی انتظامی» و «دستگاه قضا» است. ترکیب کمیسیون حاکی از نگاه امنیتی حکومت به دنیای مجازی و به ویژه شبکه‌های اجتماعی است.

در حال حاضر دامنه وسیعی از کسب و کار مردم از طریق فضای مجازی صورت می‌گیرد. گفته می‌شود ۲.۳ میلیون شغل در اینستگرام ایجاد شده است. کارشناسان حوزه فضای مجازی معتقدند اجرای این قانون، درآمد ۹ میلیون نفر را به صورت مستقیم تهدید می‌کند. محدود کردن و اختلال اینترنت، ضربات جبران ناپذیری به کسب و کارهای مجازی زده است. برای کسب و کارهای آنلاین، اینترنت حکم رگ حیاتی را دارد و هرنوع اختلال و قطعی، به کسب و کارها لطمات جدی وارد می‌کند.

جمهوری اسلامی فضای مجازی را برای امنیت خود خطرناک می‌بیند. فرمانده کل سپاه فضای مجازی را خطرناک‌ترین دشمن می‌داند و می‌گوید: "ما ۲ هزار گردان سایبری سازماندهی شده و فعال داریم و وضعیت از نظر محتوا، عملیات و زیرساخت بهتر شده است. اگر شبکه ملی اطلاعات راه اندازی شود مقدار زیادی از تأثیرات دشمن کاسته خواهد شد." (خبرگزاری فارس)

آنچه مشخص است شورای عالی فضای مجازی بهر قیمتی می‌خواهد فرمان علی خامنه‌ای را که مدیریت دنیای مجازی است، به اجرا گذارد و در اجرای فرمان او، شبکه اینترنت بین‌المللی را محدود و پلتفرم‌های خارجی را مسدود کند و شبکه اینترنت ملی را راه بیاندازد.

تشکل‌های غیردولتی و مردمی

این روزها واژه «صیانت» مترادف شده با محدودیت هرچه بیشتر. آخرین مورد آن پیش‌نویس طرحی تحت عنوان «صیانت از تشکل‌ها» است که در مجلس شورای اسلامی در دست بررسی است. طرحی که براساس آن فعالیت تشکل‌های غیردولتی و مردمی تابع تعیین صلاحیت نهادهای نظامی و امنیتی خواهد بود. براساس این پیش‌نویس تایید «التزام عملی» توسط «وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه»

یکی از شروط اعطای مجوز فعالیت سازمان‌های مردم نهاد است. پیش‌نویس این طرح در حالی ارائه می‌شود که بسیاری از تشکل‌های مردمی و سمن‌ها با شکایت‌ارگان‌های امنیتی پلمپ شده و فعالان آنها هم بازداشت و محکومیت قضایی گرفته‌اند.

جمهوری اسلامی با نگاه امنیتی به نهادهای مدنی، کوشیده است که حتی تشکل‌های صنفی (پزشکان، وکلا، سینماگران، معلمان، خبرنگاران و ....) را تحت نظارت و کنترل خود در آورد و در صورت امکان به نهاد دولتی تبدیل کند. این موضوع در مورد کارگران با شدت بیشتری اعمال شده و تشکل‌های دولتی مثل خانه کارگر جای سندیکا و شوراهای کارگری مستقل را گرفته‌اند.

الگوی مطلوب جمهوری اسلامی و به ویژه نیروهای نظامی ـ امنیتی، جامعه‌ای بدون سازمان، جامعه توده‌ای و اتمیزه شده است که بفرمان حکومتگران در مراسم و راهپیمایی‌های دولتی و دینی شرکت کند، در انتخابات به کاندیداهای حکومت رای دهد، برای تامین مطالبات خود دست به اعتصاب نزند، به خیابان نیاید، علیه حکومت در خیابان‌ها شعار ندهد و در مقابل سیاست‌های مخرب حکومت سکوت کند. یعنی جامعه مرده و ساکت و گوش به فرمان حکومتگران. جامعه پویا، معترض، سازمان یافته و خواهان تغییر، دشمن حکومت به حساب می‌آید که باید سرکوب شود.

حجاب

حکومت در ماه‌های گذشته گشت‌های ارشاد را روانه خیابان‌ها کرد. در این مدت شاهد برخوردهای وحشیانه گشت‌های ارشاد بودیم. ارگان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی سپیده رشنو، فعال فرهنگی را بخاطر درگیر شدن با یک حزب‌الهی در مترو برسرحجاب، دستگیر و شکنجه کرده و بی‌شرمانه برای او پرونده ساختند. برخوردهای وحشیانه گشت‌های ارشاد با اعتراض وسیع در سطح جامعه و حتی در میان زنان محجبه و برخی اصول‌گرایان مواجه گشت. حکومتگران با راه‌اندازی گشت‌های ارشاد می‌خواستند در بین مردم معترض وحشت بیآفرینند. اما وحشت مردم از حکومت ریخته است. و این بار هم زنان کارزار "علیه حجاب اجباری" راه انداختند، در مقابل حکومت ایستادند و برنامه آن را ناکام گذاشتند.

قالب‌ریزی سبک زندگی مردم

جمهوری اسلامی از ابتدای حیاتش همانند حکومت‌های توتالیتر کوشیده است که سبک زندگی مردم را برپایه ایدئولوژی خود شکل دهد. ولی تا کنون ناکام مانده است. علی خامنه‌ای در پیشبرد انقلاب دوم و پیاده کردن جامعه اسلامی در مرحله کنونی بر قالب‌ریزی سبک زندگی مردم تاکید دارد. در این رابطه، حاکمیت یکدست در ماه‌های گذشته دست به یک سری اقدامات زده است. راه‌اندازی گشت‌های ارشاد برای کنترل حجاب زنان و صدور محکومیت اعدام برای دو زن هم‌جنس‌گرا نمونه آن است.

طرح تحول علوم اجتماعی و آموزش

برنامه تحول علوم اجتماعی که همانا تلاش برای دینی کردن آن است، از طریق شورای انقلاب فرهنگی پیگیری می‌شود. علوم اجتماعی که دستآورده ارزنده بشریت است و نقش بس مهم در حیات اجتماعی دارد، توسط حکومتگران به‌عنوان علوم متعلق به غرب تخطئه می‌شود. حکومت با ناکامی در تحول علوم اجتماعی، در ماه‌های گذشته برای قالب‌ریزی جامعه اسلامی هزاران طلبه مورد اعتماد خود را راهی مدارس کرده‌است، تا بقول خودشان مسئله را ریشه‌ای‌تر حل کنند.

دستگیری‌های گسترده و تهدیدها

ارگان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی حکومت عده زیادی از فعالان سیاسی، مدنی، کارگری، معلمان، سینماگران را در ماه‌های گذشته بازداشت کرده و برای آن‌ها پرونده ساختند. هم‌چنین تعدادی از فعالان سیاسی و مدنی را برای گذراندن دوره محکومیت احضار نمودند.

ارگان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی به کسانی که با رسانه‌های خارج از کشور مصاحبه می‌کنند، اخطار داده وخواسته‌اند که از مصاحبه با رسانه‌های خارج از کشور خودداری کنند. آن‌ها در هفته‌های گذشته به تعدادی از فعالان سیاسی تلفن کرده و گفته‌اند یا فعالیت سیاسی را کنار بگذارید و یا از کشور خارج شوید. تکرار همان برخورد رضا پهلوی بعد از تاسیس حزب رستاخیز.

تشدید آزار و اذیت بهایی‌ها

از هفته‌ها پیش، موج جدیدی از سرکوب و آزار بهائیان ایران از سوی حکومت جمهوری اسلامی آغاز شده است. وزارت اطلاعات مدتی قبل طی اطلاعیه‌ای از بازداشت «هسته‌ی مرکزی» بهائیان خبر داد و اتهام آن‌ها را «ترویج بی‌حجابی» و «آموزه‌های استعماری» در« مهد کودک‌ها» اعلام کرد. امنیتی‌ها به منازل بیش از ۲۰ تن از شهروندان بهائی در تهران، کرج، ساری، مشهد، شیراز و گرگان یورش بردند و لوازم شخصی آن‌ها را ضبط و محل کار برخی از آن‌ها را پلمب کردند. بعد از آن هم ۱۴ نفر از جوانان بهایی را که بین ۱۷ تا ۲۰ سال دارند در قائمشهر دستگیر نمودند. نماینده جامعه جهانی بهایی در سازمان ملل، از ثبت دست‌کم ۲۴۰ مورد سرکوب و آزار بهائیان در یک ماه گذشته در ایران خبر داده است.

تشدید فشارها برسینماگران ایرانی

فشار بر سینماگران هم تشدید شده است. دو تن از سینماگران مشهور ـ جعفر پناهی و محمد رسول‌اف ـ دستگیر و روانه زندان‌ها شده‌اند. مسئولان وزارت ارشاد تعدادی از سینماگرانی را که بیانیه «تفنگت را زمین بگذار» امضا کرده بودند، احضار کرده و از آنها خواسته است که امضاهایشان را از این بیانیه‌ها پس بگیرند. آن‌ها تهدید شده‌اند که در صورت پس نگرفتن امضا، ممنوع الکار خواهند شد.

بیانیه «تفنگت را زمین بگذار» از سوی تعدادی از سینماگران در اعتراض به برخورد خشونت‌بار مأموران امنیتی و نظامی با اعتراض‌های مردم خوزستان به دنبال فروریختن برج متروپل منتشر شد. نزدیک به ۱۰۰ سینماگر این بیانیه را که روز هشتم خرداد منتشر شد، امضا کردند.

سمت‌گیری جمهوری اسلامی

گروه‌های وسیعی از مردم زندگی فلاکت‌باری را می‌گذرانند. فقر بیداد می‌کند، بیکاری دو رقمی است، قیمت کالاها و خدمات مرتباً افزایش می‌یابد، سفره کارگران و تهیدستان بر اثر تورم لجام گسیخته کوچک و کوچک‌تر می‌شود، شکاف طبقاتی عمق بی‌سابقه‌ای پیدا کرده، ثروت‌های بیکران در دست لایه نازکی از جامعه که به قدرت وصل هستند، متمرکز شده و فقر و نداری گروه‌های وسیعی از جامعه را فرا گرفته است.

جمهوری اسلامی در بن‌بست قرار گرفته است. نه قادر به اداره کشور و غلبه بر بحران‌های پرشمار و درهم تنیده است و نه حاضر به تغییر سیاست‌ها، ساختارهای سیاسی و شیوه حکومت‌داری است. جمهوری اسلامی با بحران مشروعیت، بحران ناکارآمدی، بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران اجتماعی و بحران زیست‌محیطی از یکسو و از سوی دیگر با گسترش اعتراضات مردمی، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی روبرو است. تداوم وضعیت موجود به توانمندتر شدن جامعه، گسترش اعتراضات مردمی، تضعیف حکومت، ریزش نیرو در بدنه آن و تغییر تناسب قوا به سود جامعه منجر می‌شود. در چنین وضعیتی جمهوری اسلامی برسر دو راهی قرار گرفته است: تن دادن به تغییر و یا تنگ‌تر و بسته‌تر کردن فضای کشور، تشدید سرکوب و اتکای هرچه بیشتر به نیروهای نظامی و امنیتی. مجموعه سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی در ماه‌های گذشته نشانگر انتخاب شق دوم است.

جمهوری اسلامی با نگاه امنیتی به نهادهای مدنی، کوشیده است که حتی تشکل‌های صنفی (پزشکان، وکلا، سینماگران، معلمان، خبرنگاران و ....) را تحت نظارت و کنترل خود در آورد و در صورت امکان به نهاد دولتی تبدیل کند. این موضوع در مورد کارگران با شدت بیشتری اعمال شده و تشکل‌های دولتی مثل خانه کارگر جای سندیکا و شوراهای کارگری مستقل را گرفته‌اند.

اکثریت مردم از این وضعیت ناراضی هستند و آن را ناشی از سیاست‌ها و عملکردهای جمهوری اسلامی می‌دانند. بربستر این نارضایتی اعتراضات مردمی شکل گرفته، گروه‌های وسیعی از جامعه به خیابان‌ها آمده و علیه حکومت شعار می‌دهند. هر روز در گوشه‌ای از کشور مردم دست به اعتراض می‌زنند. حکومت قادر نشده است مردم معترض را از خیابان‌ها جمع کند. خیابان از انحصار حکومت بیرون آمده است.

ترس اکثریت مردم از حکومت ریخته و در مقابل حکومت از اعتراضات مردمی و خطر فروپاشی به وحشت افتاده است. اقدامات برشمرده در بالا نشان می‌دهد که سران حکومت به ویژه علی خامنه‌ای به جای عقب‌نشینی و کنار گذاشتن سیاست‌های ویرانگر، تصمیم گرفته‌اند:

کنشگران سیاسی و مدنی را یا روانه زندان‌ها سازند، یا با تهدید صدای آن‌ها را خاموش کنند و یا به خارج از کشور کوچ دهند.

اینترنت بین‌المللی و شبکه‌های اجتماعی که امکانات گسترده‌ای را برای فعالیت منتقدین و مخالفین حکومت و برای ارتباط‌گیری فراهم آورده است، بتدریج از دسترس خارج کنند و اینترنت ملی و کنترل شده را جایگزین آن کنند.

ارتباط بین کنشگران سیاسی و مدنی داخل و خارج از کشور را کاهش دهند.

اعتراضات مردمی را با دستگیری و تهدید فعالان آن خاموش سازند.

با افزایش اعدام‌ها، راه‌اندازی گشت‌های ارشاد، آزار و اذیت و دستگیری بهائی‌ها و نوکیشان مسیحی، وحشت در جامعه بیآفریند.

سازمان‌های مردم‌نهاد را هرچه بیشتر تحت کنترل ارگان‌های امنیتی و نظامی در آورند.

سینماگران مستقل که نقش بس مهمی در ارتقا فرهنگ کشور دارند، با حبس و ممنوع‌الکار کردن، از تولید فیلم باز دارند.

برسر توافق در وین و احیاء برجام سنگ بیاندازند تا با خریدن زمان به توان تولید سلاح هسته‌ای دست یابد.

جمهوری اسلامی در بن‌بست قرار گرفته است. نه قادر به اداره کشور و غلبه بر بحران‌های پرشمار و درهم تنیده است و نه حاضر به تغییر سیاست‌ها، ساختارهای سیاسی و شیوه حکومت‌داری است. جمهوری اسلامی با بحران مشروعیت، بحران ناکارآمدی، بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران اجتماعی و بحران زیست‌محیطی از یکسو و از سوی دیگر با گسترش اعتراضات مردمی، تحریم‌های اقتصادی و فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی روبرو است. تداوم وضعیت موجود به توانمندتر شدن جامعه، گسترش اعتراضات مردمی، تضعیف حکومت، ریزش نیرو در بدنه آن و تغییر تناسب قوا به سود جامعه منجر می‌شود. در چنین وضعیتی جمهوری اسلامی برسر دو راهی قرار گرفته است: تن دادن به تغییر و یا تنگ‌تر و بسته‌تر کردن فضای کشور، تشدید سرکوب و اتکای هرچه بیشتر به نیروهای نظامی و امنیتی. مجموعه سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی در ماه‌های گذشته نشانگر انتخاب شق دوم است.

انتخاب الگوی کره شمالی

کشور ما به جهات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و موقعیت سوق‌الجیشی قابل مقایسه با کشور کره شمالی نیست و هیچ حکومتی نمی‌تواند کشور ما را به کره شمالی دوم تبدیل کند. اما این امر مغایرتی با الگو قرار دادن کره شمالی توسط گرایشی در حکومت و یا قدرت حاکم ندارد. گرایشی در میان جریان راست افراطی وجود دارد که مدت‌ها است تمایل خود را به الگوی کره شمالی نشان می‌دهد و مقاومت حاکمان آن در برابر امریکا را می‌ستاید. اخیرا آفتاب نیوز گزارش داد: "در روزهای اخیر تعدادی از فعالان موسوم به ارزشی، در اقدامی که به نظر منسجم می‌رسد، پست‌های متعددی در تمجید از زندگی در کره شمالی در فضای مجازی، منتشر کرده‌اند".

کره شمالی با هزینه کردن از جیب مردم و به فلاکت کشاندن کشور، موفق به دستیابی به دانش ساخت سلاح هسته‌ای و تولید آن شده است. هزینه تجهیز به سلاح هسته‌ای برای کره شمالی بسیار گزاف بوده و موجب شده است که توسعه در این کشور طی چهار دهه گذشته متوقف شود. تولید ناخالص داخلی کره شمالی چهار دهه پیش، نسبتاً با کره جنوبی یکسان بود. اما اکنون به کمتر از یک صدم تولید ناخالص داخلی کره جنوبی تنزل کرده است. مردم کره شمالی جزو محروم‌ترین مردمان جهان است در حالی که مردم کره جنوبی از رفاه برخوردارند.

در کره شمالی، حکومت توتالیتر و مستبد حاکم است که انتقاد و مخالفت با حکومت را بر نمی‌تابد و معترضین را یا به زندان می‌افکند و یا به اردوگاه‌های کار می‌فرستد. نظامیان نقش بالائی در حیات آن دارند. این کشور به یک ارتش یک میلیون نفری مجهز است و حدود یک سوم بودجه سالیانه کشور صرف هزینه‌های نظامی می‌شود. سهم هزینه‌های نظامی کره شمالی در بودجه سالیانه این کشور در بالاترین سطح در جهان قرار دارد. در کره شمالی ارتش ستون و نیروی اصلی اداره کشور است و رهبر کره شمالی برای اداره کشور به نظامیان متکی است.

در کره شمالی، حکومت همانند جمهوری اسلامی امریکا را دشمن اصلی تلقی کرده و نبرد با امریکا را به یک امر مقدس تبدیل نموده است. با این دشمن‌تراشی، همواره کشور در وضعیت بحرانی برای مواجهه با امریکا قرار دارد. رهبران کره شمالی با مقدس شمردن چنین نبردی، بر تحمل فلاکت‌ها توسط مردم تا پیروزی بر دشمن تاکید می‌کنند.

کره شمالی با پیشبرد سیاست‌های ویرانگر، با قحطی‌های مکرر روبرو شده است. تعداد کشته‌شدگان قحطی سال ۱۹۹۵ تا سه میلیون تخمین زده می‌شود. پس از آن نیز مرگ ناشی از گزسنگی به بخشی از زندگی روزمره مردم بدل شده است.

کره شمالی با هزینه کردن از جیب مردم و به فلاکت کشاندن کشور، موفق به دستیابی به دانش ساخت سلاح هسته‌ای و تولید آن شده است. هزینه تجهیز به سلاح هسته‌ای برای کره شمالی بسیار گزاف بوده و موجب شده است که توسعه در این کشور طی چهار دهه گذشته متوقف شود. تولید ناخالص داخلی کره شمالی چهار دهه پیش، نسبتاً با کره جنوبی یکسان بود. اما اکنون به کمتر از یک صدم تولید ناخالص داخلی کره جنوبی تنزل کرده است. مردم کره شمالی جزو محروم‌ترین مردمان جهان است در حالی که مردم کره جنوبی از رفاه برخوردارند.

در چین همانند کره شمالی حکومت اقتدارگرا حاکم است و

مردم به شدت تحت کنترل حکومت قرار دارند. با این وجود با مدیریت خردمندانه، چین به توسعه بی‌سابقه در طی چند دهه دست یافته، به یک ابر قدرت تبدیل شده و مقام دوم را در اقتصاد جهانی کسب کرده است. مدیریت نابخردانه در کره شمالی، به تولید سلاح هسته‌ای، عقب‌ماندگی و فقر گسترده منجر گشته است.

مشابهت‌های زیادی بین دو حکومت کره شمالی و جمهوری اسلامی وجود دارد. از آن جمله:

حکومت ایدئولوژیک و مستبد

تمرکز قدرت در دست رهبر و نظامیان

حفظ حکومت به‌عنوان اوجب‌واجبات

سلطه نظامیان بر حیات کشور

سیستم سیاسی بسته

یکه‌تازی ارگان‌های امنیتی و تسلط آن‌ها بر حوزه‌های مختلف اجتماعی

قالب‌ریزی جامعه و سبک زندگی مردم برپایه ایدئولوژی حکومت

سیاست دشمن‌تراشی و ستیز با امریکا

عقب نگهداشتن کشور و به فقر کشاندن مردم با سیاست‌های نابخردانه منجمله پروژه هسته‌ای

توسعه‌گریزی و دفاع از اقتصاد خودکفا

توقف توسعه اقتصادی و اجتماعی.

در کشور ما طی یک‌دهه گذشته همانند کره شمالی توسعه اقتصادی تعطیل شده و کشور با رشد متوسط اقتصادی صفر درصد در دهه گذشته، در مسیر فقیر شدن قرار گرفته است.

اقدامات حکومت در چند ماه گذشته که در بالا به آن‌ها پرداخته شد، نشان می‌دهد که کره شمالی به الگوی راهنمای سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اگر حکومت کره شمالی با این سیستم توانسته است به حیات خود ادامه دهد، در کشور ما کاربست این الگو، به بحران‌های عمیق و دامنه‌دار منجر خواهد گشت، اعتراضات گسترده‌ای را شکل خواهد داد و به روندفروپاشی شتاب خواهد بخشید. جامعه ما، یک جامعه جنبشی و مطالباتی است، اعتراضات مردمی به شکل گسترده‌ای شکل گرفته و حکومت را به چالش کشیده است. جامعه ما قالب مورد نظر علی خامنه‌ای را نمی‌پذیرد و با هر ساز حکومت نه تنها همراهی نمی‌کند، بلکه سرسختانه درمقابل آن می ایستد و برنامه‌های حکومت را نقش برآب می‌کند.

منبع اطلاعات در مورد کره شمالی: مشق فردا شماره ۷. مقاله چین و یا کره شمالی؟ نوشته محسن امین‌زاده

دیوار ترس ترک برداشته است

شهلا شفیق

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

چرا گستره و شدت سرکوب توسط حکومت ولایت فقیه بالا گرفته است؟ سلاح سرکوب تا کجا کار می‌کند؟ آیا این سرکوبها باعث سکوت فعالان و انفعال بقیه همراهان و مردمان می شود و یا به دامنه کمی و کیفی اعتراضات خواهد افزود؟ چرا و چگونه؟

برای من ناممکن است که به این چراها به طورقطع ویقین پاسخ بگویم. چراکه نبرد کنشگران اجتماعی وسیاسی با صاحبان قدرت همیشه ودرهرشرایطی می تواند غیر قابل پیش بینی هائی بیافریند. پس تنها می توانم به چند تامل بسنده کنم که امیدوارم به کارمباحثه برای روشن تر دیدن روندها بیایند.

تامل نخست آنکه، در پاسخ به چرائی شدت گیری سرکوب ها، بی هیچ تردید می توانم با یک " چرا نه ؟" آغاز کنم.

براستی آیا می شود جمهوری اسلامی را بدون سرکوب دائمی تصور کرد؟ سالهای اول استقرار این نظام ، دهه ی شصت، به تلاشی خونبار گروه های سیاسی غیرخودی وخفه کردن صدای جامعه مدنی گذشت. دهه ی هفتاد، وقتی کفگیروعده های جمهوری اسلامی درفتح کربلا و گسترش عدل و داد به ته دیگ خورد و در میان صاحبان قدرت هم دعوای اصولگرائی واصلاح طلبی بروز آشکارپیدا کرد، برخی یاران سابق هم به صف غیرخودی ها رانده شدند و شامل ضرب و زور گشتند. در دهه هائی که از پی آمد، فریاد های اعتراض ها باز درحیطه های گوناگون اجتماع برخاستند و زیر ضربات پیگیر سانسور و سرکوب به خاموشی رفتند. برخی کنشگران شناخته شده جنبش دانشجوئی و اعتراضات کارگری و مبارزات زنان، نظیر فعالان کمپین یک میلیون امضا، به صفوف تبعیدیان دهه های پیش پیوستند. حرکات و جنبش های اعتراضی اما پایان نیافت، بلکه با گسترش بحران های اجتماعی درمتن فساد فزاینده ارکان قدرت به اشکال تازه ای بالا گرفت.

این مشاهده مرا به تامل دوم می رساند: دردو دهه اخیر، از یکسو، با افزایش فشارها برتشکل های مبارزاتی، کنش گری اعتراضی جلوه های "فردی" فراوان تری یافته است. یکی از نمونه های شاخص اش استقبال آشکار زنان از کمپین چهارشنبه های سفید است. همینطور شاهد بودیم که اعتراض تک نفره ویدا موحد در برداشتن حجاب و اهتزازش در خیابان، در دی ماه نود و شش، کمپین " دختران خیابان انقلاب" را برانگیخت ؛ و البته همه این کنشگران به ضرب و زور از صحنه رانده شدند. از سوی دیگراما، اعتراضات خودجوش مردمی، صحنه ی حضور "جمعی" در خیابان شد و شعارهائی که بر زبان آمد صریح تر قدرت حاکم را نشانه گرفتند. اعتراضات مردمی دی ماه ۹۶ و آبان۹۸، که از خواست های معیشتی شروع شد و نیز تظاهرات دانشجوئی در اعتراض به سرنگونی هواپیمای اوکراینی در دی ماه نود و هشت، به سرعت رنگ سیاسی گرفت. دراین اعتراضات شعارهائی که بر ضد کلیت نظام تکرار شدند به سرعت بدل به ترجیع بند هائی رایج گشتند، از آن جمله : " جمهوری اسلامی، نمی خوایم، نمی خوایم"؛ "اصلاح طلب اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا"؛ "دشمن ما همین جاست، دروغ می گن آمریکاست"؛ " سپاه جنایت می کنه، رهبرحمایت می کنه" و"این همه سال جنایت، مرگ بر این ولایت". در مقابله با این مخالفت ها، جمهوری اسلامی به همان راه حل همیشگی اش که سرکوب است روی آورده است، و با توجه به گسترش آنها شدت عمل نشان می دهد و بر سانسور و سرکوب می افزاید. آیا موفق خواهد شد ؟ تا کجا می تواند با این سلاح ها صدای معترضان را خفه کند، مخالفان را از میدان به در کند و قدرت خود را دوام ببخشد؟

چند و چون دراین پرسش موضوع سومین تامل من است. به گمان من، نخستین توجه مهم در این باره امری ست که تجربه این سالیان هم ثابتش می کند : جمهوری اسلامی ازسرکوب معترضان حق خواه پس نخواهد نشست. سرکوب برای این نظام تمامگرا، ابزاری نیست که بر حسب ضرورت های سیاسی درمقاطع و مواردی بدان توسل جوید. خفه کردن اعتراض در ذات این رژیم و جزئی ماهوی از الگوی سیاسی و ایدئولوژیکش است. پس هرچه بر حجم اعتراضات افزوده شود بر شدت سرکوب خواهد افزود.

نکته دیگری هم که تجربه این سالیان به ما آموخته این است که نمی توانیم روی حمایت فعال دولت های دمکراتیک غربی برای مهار زدن بر افسار گسیختگی جمهوری اسلامی در نقض حقوق بشر و زیر پا گذاشتن خواست های بر حق معترضان حساب کنیم. تنها نیروئی که می تواند معادله را عوض کند مخالفان هستند که پراکنده گی صفوف شان را بسیار آسیب پذیرمی کند.

و نکته آخر، و کمتر ناامیدانه، این است که امروز، نه تنها اکثریت ملت ایران از حاکمان جبار و فاسد روی برگرده اند، بلکه دیوارهای ترس وارعاب ترک های بزرگی برداشته واز اجبار به دروغگوئی و پرده پوشی که یکی از عوامل استحکام حکومت است کاسته شده است . بنا براین، اگر در فضای گسترش نارضایتی ها، اتفاقی رخ دهد که سبب بالا گرفتن بحران در درون صفوف حاکمان گردد، معترضان فرصتی برای پیش روی خواهند یافت.

سرکوب‌های بی‌وقفه فعالین کارگری

رضا شیرازی

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

در آغاز بحث لازم است اشاره کنم که هم اکنون تعدادی از فعالین کارگری از جمله رضا شهابی، حسن سعیدی، شاهپور احسانی راد، غالب حسینی، خالد حسینی، مظفر صالح نیا و باباخانی، ریبوار عبدالهی و ... در زندان و برخی دیگر به دادگاه احضار شده اند.

دستگیری فعالین کارگری سابقه دیرین در حکومت اسلامی دارد و تا کنون دهها تن از این فعالین در بخش صنعت، معدن، فولاد، برق فشار قوی و یا در حوزه کارخانه های بزرگ نساجی و چوب و غیره دستگیر و روانه زندان شده اند.

اهداف اصلی این دستگیری ها؛

مهار اعتصابات و اعتراضات و تقلا برای محدود کردن هر چه بیشتر آنها،

تضعیف محافل کارگری وتلاش هر چه بیشتر برای مقابله با ایجاد انجمن، سندیکا و یا شورا و مجامع عمومی کارگری،

ایجاد ترس و هراس در محیط کار در راستای عدم برپایی اعتصاب و اعتراض،

از میان برداشتن رهبران میدانی و واقعی که توان سازماندهی دارند.

موارد فوق باعث شده است که مبارزات کارگران پراکنده، محدود به یک شهر و منطقه و گه گاه با صورت بندی تدافعی و صرفا در موارد استثنایی کارگران موفق شده اند در مدار منطقه ای و سراسری و به صورت تهاجمی دست به اعتصاب و اعتراض بزنند. هر چند که بلافاصله باید اضافه کرد که سرکوب نتوانسته است امرمطالبه گری در میان کارگران را از میان بردارد بلکه به خاطر دلایلی، فرهنگ اعتراضی به وجود آمده است.

برای فهم بهتر نظام سرکوب در جنبش کارگری و افت و خیز مبارزات صنفی و اجتماعی نیروی کار شاید بهتر است که نگاهی کلان به موضوع داشته باشیم.

نکته اول، تلفیق نظریه ها؛

ساده انگاری است در پی آن باشیم که با تکیه به نظریه های کلاسیک نسبت به کارگران امروز ایران سخن بگوییم و مدعی شویم که شعار کارگران جهان متحد شوید و در پی دولت کارگری باشید، ثمر بخش است. چنین مواردی هم اکنون بیشتر به یک مزاح شبیه است چرا که وضعیت پیچیده اجتماعی و بحرانهای ساختاری در حوزه های اقتصادی و حاکمیت شبه سرمایه داری رانتی و تجاری و نفتی، چنان اوضاع نابسامانی رقم زده است که سطح درآمد، درجه رفاه و امنیت شغلی و قراردادهای موقت، عدم بیمه، عدم امنیت جانی، برای طبقه کارگر مشکلات فزاینده ای از جمله فقر و گرسنگی غیرقابل تصوری به وجود آورده است.

همچنین میلیونها بیکار و آوار شدن همه بحران ها روی نیروی کار و دهک های پایین جامعه، بیش از همیشه اوضاع را وخیم کرده است. به نظر میرسد که بخشی از وضعیت اسفناک نیروی کار ایران را به روشنی می توان در حاشیه های شهرها و در همان جمعیت انبوه بیست میلیونی فقیر به خوبی مشاهده کرد و تضاد طبقاتی خانمان برانداز و فقر استخوان سوز و اقتصادی ورشکسته با بحران های فزاینده ساختاری را دید و درک کرد.

به گمانم برای فهم درست نقش سرکوب در تضعیف جنبش کارگری ایران راهی نیست جز اینکه مختصات جنبش کارگری در حال حاضر را بدانیم. نظریه «ناجنبش ها»ی آقای آصف بیات که ایجاد فضاهای اجتماعی و مطالبات ناشی از روند واقعی و شکل گیری رهبران و فعالین در طبیعی ترین بسترهاست و همچنین نظریه «جامعه جنبشی» که با چند مولفه از جمله تسخیر خیابان و تکیه به رسانه ها از جمله شبکه های اجتماعی که توسط آقای سعید مدنی تدوین شده، بعلاوه نظریه «جنبش های چند گانه شهری» در بستر تحولات اجتماعی و فرهنگی که توسط استاد پرویز پیران طی سالهای گذشته تدوین شده است، می توانند بهتر به ما یاری رساند تا مختصات و سنخ شناسی جنبش کارگری و همه جنبش های اجتماعی کنونی را بشناسیم.

تلفیق بخشی هایی از سه نظریه فوق در یک ترکیب بندی نو، می تواند توصیف کننده موقعیت طبقه کارگر ایران باشد. چرا که تکیه به مبانی همین چند نظریه، مقدماتی فراهم می کند که ما شاید بتوانیم به لحاظ چهارچوب نظری قدری از آثار کلاسیک نسبت به جنبش کارگری فاصله بگیریم تا در یک نگاه کلان تر از جمله تاثیر و تاثر جنبش ها، تناقضات و گسست ها، سطح آگاهی و خودآگاهی طبقاتی، درجه خود سازمان یابی بطور انضمامی و اندام وار را در یک صورت بندی جدید تر بفهمیم.

نکته دوم؛ مختصات جنبش کارگری

الف - فقر مفرط طبقه کارگر ایران و به وجود آمدن اختلاف در مصرف در همه سطوح و مولفه های همچون فقر زنانه (دو میلیون زنان سرپرست خانوار و نیروی عظیمی از زنان خاموش و فقیر در کارگاه های زیر ده نفر که هم فاقد بیمه هستند و حتی مشمول قانون کار هم نمی شوند)، ترکیب اجتماعی تکان دهنده ای به میان می کشد. حال اگر سیاست های خصوصی سازی حکومت و ایجاد مراکز آزاد اقتصادی و تورم بی سابقه را هم در سرتاسر ایران به این موضوع اضافه کنیم آن هنگام خواهیم دید که طبقه کارگر ایران زیر منگنه فقر و گرسنگی دست و پا میزند و نتیجه اینکه هیچ چشم انداز روشنی از توسعه پایدار و بالطبع رشد اقتصادی، ایجاد کار و رفاه عمومی ندارند.

ب - عادی و طبیعی شدن موضوع کارگران پروژه

ای(موقت)، قراردادهای موقت و وجود صدها شرکت پیمانکاری که کارگران را از زندگی ساقط و استثماری کشنده تر از همیشه را تحمیل کرده، تبعیض را به امری عادی مبدل کرده تا جائی‌که حتی با فقیر شدن لایه های گوناگون طبقه متوسط و یا جابجایی طبقاتی و سترون شدن حاشیه ها و بحرانهای تو در توی، در این جا و آن جا مسئله بقاء و زنده ماندن را برای نیروی کار به بار آورده است.

در چنین وضعیتی است که کارگران راهی جز اعتراض نمی بینند. اعتراضات خودانگیخته اما آگاهانه است. اعتراضات گسترده در این جا و آن جا نشان میدهد که طبقه کارگر ایران بیدار است و به منافع خود و جامعه اشراف دارد و به زبانی دیگر خشم فرو خفته میلیونها کارگر هنگامی که با دو عنصر آگاهی طبقاتی و سازمان یابی مستقل آشکار می گردد صورت مسئله به شکل مبارزات صنفی و اجتماعی بی وقفه متجلی میشود. در چنین حالتی است که هم حاکمیت و هم جریاناتی که در پی کسب قدرت سیاسی بعد از گذار از جمهوری اسلامی هستند بیش از همه چیز به نظم اجتماعی می اندیشند نه بیشتر.

ج - حال بر اساس مختصات فوق یعنی فقر و بقاء؛ تمامی هزار و اندی اعتصاب و اعتراض کارگران در بخش های متعدد نفت و صنعت و معدن و فولاد و بخش خدمات و ساختمان و حتی برق فشار قوی را در سال هزار و سیصد نود و نه، و همچنین بیش از دو هزار اعتراض و اعتصاب در هزار و چهار صد را شاهد بودیم.

جالب اینکه اعتراضات از اهواز و شوش تا تهران و ایلام و آبادان و اصفهان و ... بر بنیاد سازماندهی غیر متمرکز، بر اساس محافل و مجامع عمومی با مرجعیت رهبران میدانی و واقعی کارگران تحقق یافت. طوریکه اعتصاب کارگران پروژه ای نفت گاز و پتروشیمی در بیست و نهم خرداد هزار و چهارصد که دارای سازماندهی کاملا غیر متمرکز و پویا بود و توان نفوذ نیروهای سرکوب گر در آغاز و پایان آن اعتصاب به حداقل ممکن رسیده بود، همچنان ادامه یافته و خواسته هایی همچون بیست روز کار ده روز مرخصی ، از میان برداشتن شرکت های پیمانکاری و استخدام رسمی چنان دامن گستر شد که نشانه هایی از پیش روی جنبش کارگری را شاهد بودیم.

در اوایل شهریور امسال که کارگران نفت آغاز به اعتراض می کنند و به سرعت نزدیک به هفتاد تن از کارگران نفت دستگیر و برای آنان پرونده سازی می شود، روشن میشود که نیروهای امنیتی در غالب کارگران رسمی نفت با همیاری وزارت نفت با لباس کارگران در نخستین روز اعتراض وارد تجمع و در همان ساعات اولیه فعالین و رهبران حرکت را شناسایی و با یک حرکت سریع اعتراض را در نطفه خفه می کنند. این نشان میدهد که دستگاههای امنیتی برای مقابله با اعتصابات و اعتراضات کارگران، با استراتژی نفوذ و دستگیری رهبران کارگری و اخراج از محل کار قادرند روند را کنترل و مدیریت و در صورت لازم به شدت سرکوب کنند. نشانه های این سیاست را هم اکنون با زندانی کردن رضا شهابی، حسن سعیدی، شاهپور احسانی راد و دیگر فعالین کارگری به وضوح می بینیم.

سومین نکته؛ پیدایش فرهنگ اعتراض

اعترضات پیاپی و اعتصابات مداوم در هر مجتمع صنعتی به عنوان نمونه در بخش نساجی یا نفت یا در معادن مس و سنگ آهن و یا کارخانه های فولاد و در بخش های خدماتی و ساختمان باعث می گردد که فرهنگ اعتراضی به وجود آید. نمونه روشن همین فرهنگ اعتراضی را ما در همین دوره می توانیم در اعتراضات و اعتصابات پیاپی کارگران نیشکر هفت تپه و یا فولاد اهواز و رانندگان اتوبوس رانی تهران و... به روشنی ببینیم.

حال باید پرسید که براستی سرکوب های مداوم اعتراضات کارگری به فرهنگ اعتراضی صدماتی وارد می کند و یا همین سرکوب ها باعث می شود که فعالین کارگری تکثیر شوند و اعتراضات پیاپی بوقوع بپیوندند.

شناسائی و سرکوب رهبران میدانی باعث می شود که تعدادی از آنان را از محل کار اخراج و برای تعدادی دیگر پرونده سازی کنند و راهی زندان نمایند اما در عمل می بینیم نه تنها چنین رویه ای پاسخ نمی دهد بلکه تعداد بیشتری از کارگران به مطالبه گری می پیوندند.

همچنین نهاد مستقل و یا محافل کارگری را از میان برمی دارند اما نیروی کار تجربه کار جمعی را آموخته و به شکلی از اشکال دوباره به سازماندهی خود می پردازد؛ چه در شکل ایجاد شورا و سندیکا، چه در شکل دایر کردن مجمع عمومی و انجمن و ...

به همین خاطر است که سرکوب دائمی جنبش کارگری باعث نشده که اعتراضات کم و کمتر شود حتی باعث افزایش کمّی اعتصاب و رادیکال شدن خواسته ها می گردد و سمت گیری های کلان جنبش کارگری شفاف تر می گردد و شعارهایی چون نان ،کار، آزادی و اداره شورایی به میان می آید و یا خواسته تشکل مستقل به یک مطالبه فراگیر و سراسری مبدل می شود.

به نظر میرسد که می توان بحث مورد نظر را از برشی دیگر هم مد نظر قرار داد بدین شکل که عوامل تقویت فرهنگ اعتراضی و یا تضعیف آن و نقش سرکوب در این باره را نادیده بگیریم و پرسشی کلان طرح کنیم که براستی جنبش کارگری از پارادیم دورانی در جامعه ما الهام می گیرد و یا خیر؟ اینکه بخش هایی از کارگران پی برده اند که با مشارکت جمعی قادرند مطالبه گری کنند و نیازمند سازماندهی هستند تا به حقوق های معوقه، درخواست بازگشت به کار کارگران اخراجی، مخالفت با زندانی کردن کارگران، مطالبه تشکل مستقل، برسند، به شدت متاثر از پارادیم روند جنبشی و در عین حال به عنوان بخشی از نیروی مخالف وضع موجود تاثیرگذار در بین دیگر اقشار همچون پرستاران، بازنشسته ها و کشاورزان هم هستند.

به گمان من با سرکوب کارگران و فعالین کارگری بدنبال آن هستند که توان عظیم جنبش کارگری را به محاق ببرند و بی اثر کنند تا جائی که دیگر از پارادیم روند جنبشی جامعه متاثر نشوند، از اعتراضات گسترده معلمان الهام نگیرند و بدنبال ایجاد رخدادهای خرد و کلان نباشند؛ وقتی از این منظر به جنبش کارگری و سرکوب آن نگاه کنیم خوشبینانه است که بگوییم سرکوب های مداوم بقاء جنبش کارگری را با خطر مواجه نمیکند.

اگر با تکیه به اندیشه نقادانه به موضوع ورود کنیم باید بپذیریم که سرکوب هم تاثیر گذار بوده است بدین نحو که معلمان در نهایت تشکلات مستقل خود را ایجاد کردند، بازنشسته ها هم به نظر میرسد نهادهای سراسری بوجود آورده اند اما براستی چرا کارگران ایران نتوانسته اند به همین دستاورد تاریخی برسند و در دوره استبداد نهاد مدنی خود را شکل دهند؟

برخی از پژوهش گران چپ و یا چپ دمکرات باید بتوانند به این پرسش اساسی پاسخ دهند که چرا سالها اعتصاب و اعتراض در نیشکر هفت تپه قادر نشد تمامی استان خوزستان را متاثر کند و مدل و الگویی برای مبارزات کارگران در آن استان باشد؛ آیا ترکیب قومیتی، تضاد منافع کارگران در آنجا با کشاورزان و مواردی از این دست باعث گردید که مبارزات و مطالبات کارگران نیشکر هفت تپه با وجود اینکه در سرتاسر ایران پژواک یافته اما در خود استان خوزستان بعنوان دژ جنبش کارگری به نظر نیاید و یا چرا رانندگان کامیون و رانندگان بخش مسافربری از سندیکای رانندگان تهران و حومه الگوبرداری نکرده و از تجارب آن به نحو احسن استفاده ننمودند. این بخش وقتی هم که چند انجمن سراسری ایجاد کرد و اعتصاب سراسری سال نود و هفت را سازماندهی نمود در یک سرکوب مغول وار نهادهای امنیتی از میان رفت و دیگر کمتر نشان و نشانه ای از آن سه انجمن رانندگان کامیون دیده شد. این که کارگران معادن پیاپی معترضند را همه می دانیم اما چرا فاقد تشکل هستند، پرسش هایی از این دست نیازمند کار جدی پژوهشی و میدانی است که متاسفانه کمتر با آن مواجه ایم.

چهارمین نکته؛ سه مولفه

سه مولفه پارادیم دورانی یعنی ظهور و رشد جنبش های اجتماعی، فرایند گسترده نافرمانی مدنی و نیروی اجتماعی سازمان یافته، بسترهای فرهنگی و اجتماعی برای ورود به دوران جدید در ایران را بیش از همه وقت آماده می کند. در این میان نظام سرکوب و تبعیض را با یک بحران بزرگ روبرو کرده و در حین حال نظام سرکوب و تبعیض تقلا می کند بعنوان مانع عمده تحولات فوق معادلات را به نفع بیت، سپاه و بازار تغییر دهد و جامعه ما هم اکنون در یک بزنگاه تاریخی است. نه تنها سپهر سیاسی و اجتماعی بلکه جنبش کارگری را هم می توان در این جدال تاریخی در نظر گرفت.

حاکمان شاید بتوانند روند را مهار و کند نمایند و منافع خود را در مهار این روند می بینند و در مقابل جامعه جز تقویت سه مولفه فوق هیچ بدیل و چشم انداز دیگری ندارد. سازماندهی همه اقشار تا مرحله توازن قوا و در همین جنگ و تقابل سرنوشت ساز است که می بینیم جنبش ها در ایران در این مرحله با شیوه عدم خشونت، خشونت دولتی را به چالش کشیده و تا حدی مهار کرده اند و با ایجاد نهادهای مستقل، حاکمیت را با یک سردرگمی روبرو کرده چون این رویه توانسته است نیروی اجتماعی مستقل عظیمی را سامان مند کند و در پیش‌روی آرام و آهسته در پی تسخیر بیشتر فضای اجتماعی در خیابان و محل کار و زندگی برآید.

بر اساس همین چهارچوب جنبش کارگری هر چه بیشتر بتواند با بدنه اجتماعی قوی تر و منسجم تر - همچون اعتصاب تاریخی در بیست و نهم خرداد هزار و چهار صد که بیش از پنجاه هزار کارگر پروژه ای نفت و گاز و پتروشیمی بیش از یک ماه اعتصاب کردند- گام بردارد، آن هنگام هم روند جنبشی بهتر تقویت می شود و هم همبستگی طبقاتی و اجتماعی اقشار گوناگون از جمله کارگران قوی تر می گردد تا در نهایت نظام سرکوب را زمین گیر و فروپاشی آن محقق گردد.

سخن پایانی؛

ترس عظیم حاکمیت از نیروی کار و بالطبع نیروی اجتماعی عظیم آن در سه حوزه آموزش، صنعت و انرژی و معدن است. نیروی کار در این سه حوزه رخداد ساز هستند. به همین علت حاکمیت در این سه بخش بیش از دیگر بخش ها سیاست سرکوب گسترده، سریع و بی وقفه را در دستور کار خود قرار داده است و در مقابل باید دید و منتظر ماند که فعالین در این سه حوزه چگونه همچنان اعتراضات و اعتصابات سراسری را سازماندهی خواهند کرد.

«فرصت طلاییِ» مردم و «لحظه نگرانی» حکومت؛ یک شرایطِ قفل شده

رضا علیجانی

پیش‌نیاز: موضوع این شماره میهن قبل از خیزش اعتراضی کنونی انتخاب شده بود. با برخاستن خیزش اجتماعی وسیع اخیر مصاحبه های گوناگونی داشتم که فکر می‌کنم آوردن چکیده ای از آنها می تواند همان مقاله ای باشد که برای این شماره میهن باید می نوشتم.

*مرگ معصومانه مهسا امینی باعث بزرگترین همبستگی ایرانیان چه در داخل و چه در خارج شد. در تظاهرات اعتراضی در نیویورک شاهد وسیع ترین همسویی، نه در حد بیانیه، بلکه به طور عملی بین طیف های مختلف بودیم که دور هم جمع شدند، همدیگر را تحمل کردند و یک صدا به سفر رئیسی اعتراض کردند.

*هر قدر همسویی و همگرایی عملی بین مردم، نیروهای مختلف و... افزایش یابد، ریزش از بالا و خشم و عصیان مردم (فرسایش از پایین)، هم بیشتر خواهد شد.

*در همه اعتراضات در ایران زمین شاهد یک واقعیت دیگر هم هستیم: همه راه ها به رم ختم می شود؛ شعار مرگ بر دیکتاتور. این شعار تبدیل به یک پرچم ملی شده است.

*الآن اعتراض کردستان فریادی است که همه مردم ایران می خواهند بکشند؛ کردستانی که دچار ستم های چندگانه است؛ ستم ملی که کل مردم ایران بدان دچار شده اند، ستم مذهبی، اتنیکی و... . اعتراضات کردستان همزمان دو سویه دارد: اعتراض مردم علیه کلیه ستم های طبقاتی و اجتماعی حکومت و نیز و به ویژه ستم بر علیه زنان این سرزمین.

*بیشترین نقش در اعتراضات مناطق کردنشین را جامعه مدنی کردستان دارد (که در «ان. جی. او» ها و شبکه های اجتماعی، مثل مویرگ گسترده و بی سر و صدا فعال اند) و در مرتبه بعدی احزاب کردی (که یک صدا مردم را به اعتصاب و اعتراض مسالمت آمیز دعوت کردند). مناطق کردنشین به علت ستم های چندگانه همیشه برای اعتراضات مستعدترند. در جنبش معلمان نیز کردستان نقش برجسته ای دارد.

*ققنوس جریان اعتراضات دانشجویی دارد دوباره بال و پر می گیرد. اگر دانشگاه (به علت کرونا و تعطیلی دانشگاه ها، پولکی شدن دانشگاه، افزایش سهمیه ای ها، شدت سرکوب و قدرت نمایی نیروهای امنیتی و حراست ها و نیز کنترل بیشتر برخی خانواده ها بر فرزندان شان که آنها را با هزار سختی معیشتی به دانشگاه فرستاده اند)، مدتی دچار افت شده بود؛ سوگ مهسا دوباره دانشگاه های مختلف را برآشفت و براه انداخت. امیدواریم این جنبش پرو بال بگیرد. جنبش دانشگاهی مطالبات آگاه ترین و مترقی ترین اقشار جامعه را منعکس خواهد کرد و پیشگام و پرچمدار شعارهای اعتراضی خواهد شد و برخی شعارهایی پوپولیستی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. فعال شدن این جنبش به نفع روند دموکراتیزاسیون ملی در کشور خواهد بود. دانشگاه در جنبش های سیاسی پرچمدار و خط شکن است. نسل جوان نگاهش فراطبقاتی(در عین دفاع از عدالت و حقوق محرومان)، فراجنسیتی(در عین دفاع از حقوق برابر زنان و مردان) و فراقومیتی(در عین دفاع از حقوق اتنیکی)، است.

*جنبش سبز شعارهای فراطبقاتی داشت ولی نیروی متشکله آن عمدتا از طبقه متوسط بودند. اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ شعارهای متکثر با رویکرد پررنگ معیشتی داشت و نیروی متشکله اش عمدتا اقشار کم برخوردار بودند. اعتراضات این روزها شعارشان فراطبقاتی است و نیروی متشکله آنها نیز تلفیقی است از طبقه متوسط و اقشار کم برخوردار (شاید حالت ایستادگی و رزمندگی که در بسیاری از اعتراضات دیده می شود متعلق به طیف دوم باشد).

*باید هر چه بیشتر به یک هم صدایی ملی علیه اقلیتی برسیم که می خواهد سبک زندگی اش را بر همه تحمیل کند و دیگر قید افکار عمومی و اکثریت مردم را زده و به دنبال تداوم حکومتش با ضرب و زور است. حالا که یک هم صدایی ملی علیه این جنایت بوجود آمده است، پارازیت تفرقه و مچ گیری بر آن نیندازیم. وقت برای تصفیه حساب های سیاسی و ایدئولوژیک و سهم خواهی و میوه چینی زیاد است! همه انرژی و خشم کنونی را متوجه نهاد این جنایت و تفکر پشت آن کنیم. حکومت های دیکتاتور هر قدر از تیغ خشونت و سرکوب استفاده می کنند، هم این سلاح مرتب کُندتر می شود و هم کسانی که این تیغ کُند بدست شان داده اند روز به روز بیشتر ریزش می کنند.

*هر چند ممکن است الآن زورمان به حکومت نرسد ولی این گفتمان و رویکرد مشترک باعث ریزش نیروهای درون حکومت می شود، نیرو آزاد می کند و می تواند از حالت بالقوه به بالفعل درآید و حکومت را پس بزند تا جایی که دیگر اثری از استبداد دینی در کشور و سرزمین ما باقی نماند.

*در هر گامی که به سمت هدف بزرگ و سقف خواسته ها برمی داریم باید تلاش کنیم بیشترین نیروی در برگیرنده را در نظر بگیریم. در این روند نیروهای مختلف باید همسویی عملی بیشتری با هم داشته باشند، بدون اینکه نقدهای شان نسبت به هم را کنار بگذارند. اما نباید آنها را عمده کنند. این رویکرد، ضرورت تاریخیِ مواجهه با یک استبداد سهمگین

دینی است.

*آقای خامنه ای مثل یک فرمانده سفید پوست برای سربازان سفید پوست سخنرانی کرد و کاری به زندگی سیاهان (یعنی اکثریت ملت ایران و مرگ مظلومانه مهسا امینی و اعتراضات گسترده جاری)، نداشت. ما گرفتار یک نوع آپارتاید و نخوت شده ایم. آقای خامنه ای اصلا ما سیاهان را نمی بیند و مرگ مان را مهم نمی داند.

*هم شجاعت مدنیِ بی‌نظیر شیرزن هموطن‌مان افق آینده نقطه‌چینِ اعتراضات کنونی مردمی را نشان می‌دهد و «هم» دو ماموری که گویی با او همدل‌اند و به آرامی و بدون هیچ غیض و خشمی انگار دور او می گردند و از وی حراست می‌کنند که دیگر ماموران به او حمله نکنند. یکی از این دو نفر بلندگو هم در دست دارد و ارشد در صحنه است. بسیار زیباست این تابلو. نمایی از آینده ای امیدوار کننده.

*شعار «کردستان، کردستان؛ چشم و چراغ ایران» مردمان این زاد و بوم کهن را به هم پیوند زد. همان طور که در اعتراضات خوزستان نیز کرد و ترک و همه ملت ایران به حمایت برخاستند. این همبستگی عمومی از «درد مشترک» وقرار داشتن در برابر یک «شر» مشترک می آید.

*خبرگزاری فارس نیز مطلبی نوشته تحت عنوان «هم وطن بیا با هم حرف بزنیم» و گفته حکایت این روزهای ما مردم ایران شبیه دعوای زن و شوهرهاست که وقتی از دست هم ناراحت و عصبانی می شوند همه خاطرات بدشان را روی دایره می ریزند. بعد گفته «کاش کمی عوض شویم». این نوشته هم نشان می دهد که صدای مردم معترض (نه به قول بالایی‌ها، اراذل و اوباش یا فریب خورده های دشمن) به خوبی شنیده شده است.

* تا همین جا هم دختران و زنان شجاع ایران توانسته اند سنگر حجاب اجباری را در کوچه و خیابان فتح کنند. بعید است این سنگر را دیگر از دست بدهند. بعدا نوبت اداره و دانشگاه هم خواهد شد.

*تندروها اما همیشه طرفدار سرکوب سریع و قاطع هستند. این ها پیرو منویات درونی آقای خامنه ای (و پسرش) و دنباله رو الکساندر دوگین (نظریه پرداز ناسیونال- فاشیست روسیِ متحد پوتین) هستند که جهان را یکسره از منظر ضدیت با غرب و آمریکا می نگرند. بنابراین هرکس که مقابل یک حکومت ضدغربی بایستد خواسته یا ناخواسته سرباز دشمن است و باید بی امان سرکوب شود!

*معلوم نیست سیاست سرکوب چقدر موفق باشد؛ آیا خاکستر موقتی روی آتش خشم مردم خواهد بود و یا بنزینی روی شعله های آن. چند روز آینده روشن خواهد کرد.

*نسل جوان معترض نباید در انتظار معجزه باشند. تلاش برای آزادی و دموکراسی در ایران دوی صدمتر نیست، ماراتن است. انتظارات و نفس ها و انرژی را باید برای یک تلاش زمان بَر متناسب کرد. مردم و جوانان ایران زمین راه درست را پیدا کرده اند. راه دیگری جواب نمی دهد. ولی مدتی زمان می برد.

*جای این گله گی به رسانه های خارج از کشور هست که تابلو و آکواریوم اقیانوس مردمان ایران نیستند. همان طور که زندانِ های رژیم گذشته چنین نبود. جمعیت آن زندان ها متشکل از به ترتیب چپ ها، مذهبی های مدرن و بعد مذهبی های سنتی بود. اما بعدا معلوم شد در سطح جامعه این ترتیب درست برعکس است. حالا هم عده ای در رسانه ها ظاهر می شوند و مدعی ارتباط با مدیران میدانی اعتراضات اند، برخی از موضع رهبری برخورد می کنند، بعضی از موضع مدیریت جنبش و...، در حالی که هیچ کدام این مدعیات پایی در واقعیت ندارد. توده های مردم، مستقل از گرایشات سیاسی جریانات مختلف، دارند اعتراض می کنند.

*خشم و عصبانیت مردم و به خصوص جوانان را کاملا درک می کنم، اما نه از نظر«ارزشی» بلکه از منظر «راهبردی» می گویم که خشونت باعث می شود که حکومت راحت تر دست به سرکوب بزند و نیروی سرکوبگر را متحد و با انگیزه کند (بنابراین تا سرحد ممکن نباید دست به خشونتی زد که شعله اش دامنگیر خودمان هم بشود). جوانان عزیز ما باید خشمِ به حق شان را مدیریت کنند.

*اعتراضات اخیر تلفیقی است از تکیه گاه اجتماعی که جنبش سبز داشت و نیروهای درگیر در اعتراضات دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸.

*آلن تورن فرانسوی و هابرماس آلمانی گفته بودند که آینده ایران را باید در آنچه در ذهن جوانان به خصوص دختران ایرانی می گذرد، جست. پروفسور جواد فلاطوری هم گفته بود آخرین مشکلی که در جهان اسلام حل خواهد شد مسئله زنان است.

*شعار «زن، زندگی، آزادی» یک شعار معطوف به زندگی است و نه فدا شدن و مرگ. این شعار به صورت هوشمندانه ای، به تعبیر گیدنز، «سیاست زندگی» و «سیاست رهایی» را با هم تلفیق کرده است. نسل ما بدنبال آرمان های بزرگ (صرفا سیاست رهایی) بود و به زندگی روزمره بها نمی داد. سیاست رهایی باید با نان و معیشت و ملزومات زندگی روزمره از جمله سبک زندگی گره بخورد.

*«دفاع مشروع» یک امر انسانی و حقوق بشری است، اما به لحاظ راهبردی رعایت «حداکثر خشونت پرهیزی» به نفع مبارزات سیاسی و مدنی در ایران است.

*ایران شاهد یک «زلزله اجتماعی» است که بعد از آن دیگر هیچ چیز سرجای قبلی‌اش نخواهد بود. دومینوی اعتراضات به سرعت در حال پیش روی است. نیروی سرکوب کم آمده و دچار خستگی هم شده است.

* ج.ا به علت دگم هایش کمتر به بلوغ مدیریتی می رسد. ببینید برای ورود زنان به ورزشگاه ها چه جانی می کَنَد. تصمیمات بزرگ نیاز به آدم های بزرگ دارد که ج.ا از آن بی بهره است.

*مغزشویی و فریبکاری برای نیروی سرکوبش هم سخت شده. قبلا کلیشه هایی برای این نیروها وجود داشت: کمونیست یعنی خدا نیست، فدائی ها خرمن آتش می زنند، کردها سر می بُرند، بهائی ها جاسوس اند و... . این کلیشه سازی ها دیگر جواب نمی دهد.

*ج.ا، علیرغم مقداری پایگاه اجتماعی و با وجود شبکه نمازهای جمعه، مداح ها و بسیجی ها، مواجهه گفتمانی و بازی مشروعیت را باخته و فقط سلاح سرکوب برایش باقی مانده است.

*ج.ا تجربه پرهزینه و تلخی از کشتار آبان ۹۸ دارد. دست سرکوبش لرزیده و سعی می کند «تا حد امکان» سرکوب هایش کم هزینه تر و مدیریت شده تر باشد. اما اگر موج شدید باشد به همان خوی ددمنشانه اش برمی گردد؛ قطع اینترنت، بازداشت فعالان مختلف و بالاخره شلیک مستقیم به سینه مردم.

*در این لحظه، تشکل نیافتگی اعتراضات، به جای نقطه ضعف، تبدیل به نقطه قوت امنیتی شده است. ج.ا نمی داند با کی و چی طرف است. دیوانه وار دارند افراد مختلف را بازداشت می کنند. خیزش اعتراضی سری ندارد که قطعش کنند.

*اگر ج.ا از حجاب و ضدیت با آمریکا کوتاه بیاید پایگاه اجتماعی کنونی اش متزلزل خواهد شد.

*شرایط کنونی، نه به صورت شتابان، اما به تدریج، دارد به سمتی می رود که ج.ا باید انتخاب کند: تن دادن به یک تحول و گذار مسالمت آمیز و یا روبرو شدن با یک تحول انقلابی. تا موقعی که آقای خامنه ای سرکار است بعید است چیزی تغییر کند. مردم ما، هم در سیاست داخلی و هم خارجی گرفتار یک پیرمرد لجباز شده اند.

*اگر در جنبش سبز شعار و رویکرد «سیاسی» و در اعتراضات ۹۶ و ۹۸ «اقتصادی» بود، این بار «اجتماعی» است: زن، زندگی، آزادی.

**حکومت هر قدر دست و پا بزند در باتلاقِ «شکاف و ریزش از بالا» و «فرسایش از پایین» بیشتر فرو خواهد رفت. شاید الآن دادن چشم اندازِ پیروزی کوتاه مدت، «شورانگیز» باشد ولی اگر محقَق نشود باعث «یاس آفرینی» خواهد شد. واقعیت و تجربه سیاسی این را می گوید که ما باید بدانیم که کارمان با این حکومت ادامه دارد. این حکومت مقداری پایگاه اجتماعی و هسته سرکوب و توان اقتصادی اش را همچنان دارد. مسابقه با او دوی ماراتن است نه دوی صد متر.

*با تشدیدِ «غلبه خشم بر ترس»، ما شاهد دومینوی سریعی از خیزش اعتراضی هستیم؛ یک زلزله اجتماعی در یک جغرافیای گسترده در کشور.

*متاسفانه الآن ج.ا «تسلیم» نمی شود، ولی آیا «شکست» می خورد؟ بنا به توازن قوای موجود بعید

اعتراضات کارگری از اهواز و شوش تا تهران و ایلام و آبادان و اصفهان و ... بر بنیاد سازماندهی غیر متمرکز، بر اساس محافل و مجامع عمومی با مرجعیت رهبران میدانی و واقعی کارگران تحقق یافت. طوری که اعتصاب کارگران پروژه ای نفت گاز و پتروشیمی در بیست و نهم خرداد هزار و چهارصد که دارای سازماندهی کاملا غیر متمرکز و پویا بود و توان نفوذ نیروهای سرکوب گر در آغاز و پایان آن اعتصاب به حداقل ممکن رسیده بود، همچنان ادامه یافته و خواسته هایی همچون بیست روز کار ده روز مرخصی ، از میان برداشتن شرکت های پیمانکاری و استخدام رسمی چنان دامن گستر شد که نشانه هایی از پیش روی جنبش کارگری را شاهد بودیم.

است در لحظه کنونی شاهد شکستش باشیم. به نفع حکومت است که عقب نشینی(رفرم) بکند و به نفع مردم است که حکومت دینی از بین برود(تحول). اما در لحظه کنونی عقب نشینی حکومت به نفع مردم و کشور هم هست، تا مردم برای ادامه راه نفسی تازه کرده و نیروهای بیشتری وارد معادلات سیاسیِ بعد از رفرم بکنند.

*ج.ا استعداد رفرم های بن سلمانی را هم ندارد و قصدشان سرکوب گسترده است. ادبیات جریان اصلی ولایی نشانگر این تصمیم است. حکومت جدال اخلاقی و مشروعیت را باخته است. در صحنه خیابان اما باید منتظر آینده ماند. دهه هشتادی ها پدیده جدیدی هستند که حکومت انتظارش را نداشت.

*سرکوب اعتراضات دو پیامد مهم دارد: ایجاد یک بحران گسترده و شکاف شدید در درون حکومت، حتی لایه های نیروی سرکوب؛ چون حتی بخشی از جریان اصول گرا و حتی جوانان ولایی نیز با مضمونی که باعث اعتراضات شد همدلی دارند. از طرف دیگر ج.ا نباید فکر کند اگر اعتراضات این دوره را سرکوب کند، خیزش بعدی باز در همین نقطه و سطح خواهد بود بلکه ممکن است به صورت راهپیمایی و تحصن و حتی اعتصاب عمومی ظهور کند.

سرکوب دائمی جنبش کارگری باعث نشده که اعتراضات کم و کمتر شود حتی باعث افزایش کمّی اعتصاب و رادیکال شدن خواسته ها می گردد و سمت گیری های کلان جنبش کارگری شفاف تر می گردد و شعارهایی چون نان ،کار، آزادی و اداره شورایی به میان می آید و یا خواسته تشکل مستقل به یک مطالبه فراگیر و سراسری مبدل می شود.

*بخش بزرگی از افکار و وجدان عمومی در ابتدا خواسته هایش را از طریق صندوق رای دنبال کرد؛ دید نتیجه نمی گیرد در جنبش سبز به خیابان آمد. اقشار دیگری هم در ۹۶ و ۹۸ به خیابان آمدند. این بار هم یک وجدان عمومی شکل گرفته است که گسترده تر از قبل است، شهرهای بزرگ و کوچک و طبقات مختلف اجتماعی.

*اعتراضات بسیار گسترده است. هیچ جریانی نباید ادعاهای تفرقه افکنانه بکند. فرضا چند جا شعار رضا شاه روحت شاد و یا شعار مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر، داده باشند. ولی شعار محوری وعمده مرگ بر دیکتاتور و نفی ج.ا است.

*اعتراضات علیرغم همه هزینه هایش تا هم اکنون نوعی انبساط روحی و اعتماد به نفس در میان نیروی معترض جوانِ حاضر در صحنه آورده است. یکی از جوانان معترضِ در جایی نوشته بود که من احساس موفقیت می کنم. ساندویچی خریدم و زیر نم نم باران قدم زنان از مقابل نیروهای سرکوب گذشتم. احساس ضعف و حقارت را در چشمان شان دیدم.

*این نسل برخلاف نسل های پیشین که فراز و نشیب روزگار مقداری محتاط و مایوس مان کرده، پر انرژی و امیدوار است. و برخلاف نسل ما، چه آنهایی که در زندانهای دهه شصت بدنبال برانداختن حکومت بودیم و چه جوانان دیگری که در جبهه ها می جنگیدند و هر دو نیرویی بودیم که مرگ اندیش بودیم و به زندگی و شادی کمتر می اندیشیدیم، نسلی است که به «زندگی» فکر می کند. شاید در ابعادی قابل مقایسه با جنبش اعتراضی دانشجویی دهه ۱۹۶۰ در فرانسه باشد که «سیاست زندگی» داشت.

*احتمالا حکومت از یکسو سیاست حامی پروری و رانتی اش را ادامه خواهد داد (چون دیگر فریبکاری هایش برای موجه کردن سرکوب کار نمی کند) و از طرف دیگر ادامه سرکوب ، جامعه تحقیر شده ای که می خواهد «زندگی کند» را خشمگین تر می کند. بدین ترتیب ممکن است در آینده اعتراضات خیابانی به سمت راهپیمایی، تحصن و اعتصاب عمومی برود...

*خبرهای فساد و اختلاس حکومت گران دست و پای نیروی سرکوب را سست می کند که ما چرا باید از چنین حاکمانی دفاع کنیم. از طرف دیگر هم می بینند که باید به مقابله با مردمی که به حق معترضند برخیزند.

*آینده اعتراضات به طرفین این طناب کشی خیابانی بستگی دارد. به خصوص به مردم که نباید فکر کنند که یک بار ادای وظیفه کرده اند و دیگر کافی است و باید به خانه برگردند. و به این ترتیب تعداد شهرهای معترض و دفعات اعتراض کاهش پیدا کند.

*اگر ما از ورای ویدئوها وقایع را تحلیل کنیم می بینیم که ویدئوهای حکومت می گوید یک عده وحشی به خیابان آمده اند، چاقو می زنند و گردن می برند و مامور پلیس آتش میزنند و سرنگ انتقال ایدز به همراه دارند! آنها را داخل گونی خواهیم کرد وهمه شان را به مصاحبه تلویزیونی خواهیم آورد. مردم نیز از دست آنها ناراضی اند و در حمایت از حکومت و حافظان نظم و امنیت دارند در شهرهای مختلف راهپیمایی های وسیع می کنند! ولی ویدئوهای انبوهِ دیگری واقعیت اعتراضات وسیع مردمی را به ما و همه جهانیان نشان می دهند. من می خواهم تحلیلی واقع بینانه و نه مبتنی بر عواطف بکنم. نمی خواهم تمایلم بر تحلیلم اثر بگذارد. آنچه در ایران می گذرد آن قدر بزرگ است که نیازی به دستکاری و اغراق ندارد. براین اساس؛ در مجموع به نظر می رسد توازن قوای موجود در حد ایجاد ترس، شکاف و ریزش و ضعف در حکومت است نه در اندازه شکست و اضمحلال آن.

*امروز چه در جهان و چه در ایران، نسل نویی آمده است که فاصله گذاری زیادی بین فضای مجازی و فانتزی و گیم با عرصه خیابان نمی کند. در زیست جهان آنها گلوله خوردن و از جان گذشتن آن چنان هراسناک نیست. همان طور که تهاجم و کشتن نیز آن چنان خطیر نیست.

*بعد از اعتراضات ۹۸ سایت مدافعان حرم مقاله ای اعتراضی نوشت که قرارمان این نبود، چرا ما را برای سرکوب مردم فرستادید؟ بدنه نیروهای نظامی و انتظامی و بدنه روحانیت، هم اتصالات اجتماعی دارند و هم خیلی هاشان خودشان نیز مشکلات معیشتی دارند. آنها هم با خانواده و فرزندانشان مواجه اند. بعضا وجدان معذب هم دارند.

*حکومت فکر می‌کرد با راه انداختن کهریزک از جامعه زهرچشم گرفته و یا تصور می‌کرد با کشتار آبان ۹۸ جامعه را مرعوب کرده است. ولی باز دید که اشتباه می‌کند. هر چند در لحظه کنونی در ایران شبیه یک رویاست، اما جنبش‌های اجتماعی نیرومند می‌توانند تغییر و تحول را بر حکومت‌های اصلاح ناپذیر تحمیل کنند. مانند آنچه در آفریقای جنوبی، لهستان، شیلی و...، به اشکال مختلف، اتفاق افتاد. ج.ا باز شدن هر قفلی در کشور را به حیات خودش گره زده است. ج.ا اصلاح‌ناپذیر است و فعلا هم شکست نمی‌خورد. اما باید دید چگونه می‌توان همین وضعیت را به نفع تحول مسالمت آمیز (و اگر حکومت عقب نشینی نکند و تسلیم نشود، تحول انقلابی) پیش برد. بخشی از حکومت معتقد است تغییر روش‌ها به دومینوی تغییر حکومت منجر نخواهد شد. اما بخش مسلط تری معتقد است اگر سنگر اول را عقب نشینی کنیم باید تا سنگر آخر عقب برویم(از لغو حجاب اجباری با نفی ولایت فقیه و حکومت دینی). اگر حکومتی سرِ وقت عقب نشینی کند یک حالت پیش می‌آید ولی اگر دیر کند و جنبش انقلابی از نقطه عدم بازگشتش (به قول رژی دبره)، گذشته باشد، دیگر اثری ندارد. در یک فضای مه‌آلود هستیم الآن نمی‌توان پیش‌بینی روشنی از تغییرات و «گذار» کرد ولی جامعه ریل‌گذاری درستی با اتکاء به خیابان برای رسیدن به این نقطه کرده است. باید روی فرسایش از پایین و شکاف و ریزش از بالا سرمایه گذاری کنیم. هر سرکوبی این وضعیت را هم در بالا و هم در پایین تشدید کرده و ج.ا را بالاخره یا به تسلیم و یا به شکست نزدیک خواهد کرد.

*به جز ج.ا و طالبان افغانستان در هیچ کشور مسلمانی حجاب اجباری نیست.

*حرکت توده‌وار و شبکه‌های افقی کافی نیست. ما نیازمند «شبکه های جدولی» هستیم...

*نظامیان در ایران با نهادهای مشابه‌شان مثلا در پاکستان و مصر و...، هویت و کارکرد سیاسی مشابه ندارند.

*با «آخوندولوژی»(آخوند شناسی!) کافی می‌توان گفت حاکمان ایران مثل صدام و قذافی نیستند که تا آخر بایستند، پراگماتیسم و منفعت طلبی و غریزه بقاء در آنها خیلی قوی است.

*این منتفی نیست که بخشی از نظامیان و حتی بخشی از روحانیان سنتی در یک گذار تحول‌آمیز همراهی بکنند. نکته اصلی اما اتکاء بنیادین به خیزش و جنبش اجتماعی و به حد کافی قدرتمند شدن آن است.

*وقتی یک جنبش نیرومند در داخل راه بیفتد خارجی‌ها هم در حمایت از آن صف خواهند کشید. البته حمایت شان لازم و موثر است ولی نیاز به متکی و دست به دامانِ آنها شدن نیست.

*در ایران یک زلزله بزرگ اجتماعی اتفاق افتاده که هنوز شاهد فوران گداخته‌ها و تشعشعاتش هستیم. از جمله به حرکت در آمدن دوباره دانشگاه که بسیار مهم است و نیز مواضع سلبریتی‌های ورزشی و هنری و هم‌چنین تغییرات در لایه‌های درونی ساختار قدرت و نیز متدینین غیردولتی.

*برای اینکه برآورد راهبردی از اعتراضات داشته باشیم می توانیم برای هر شهر و منطقه‌ای که اعتراض صورت می‌گیرد یک چراغ در نقشه ایران ذهنی‌مان روشن کنیم. این بار بیشترین چراغ‌ها روشن شده است. ولی هر گاه اعتراض در هر نقطه‌ای پایان می‌یابد باید چراغش را در ذهن‌مان خاموش کنیم تا بدانیم

نسبت و توازن قوای این اعتراضات در چه حد و مرحله‌ای است.

*در دوران جنبش سبز از برخی معلمانی که به تظاهرات می‌آمدند شنیدم که وقتی ما به تظاهرات خیابانی می‌آییم فکر می‌کنیم نود درصد بدون اینکه شناسایی شویم به خانه برمی‌گردیم. اما وقتی یک روز سر کلاس نرویم صد در صد شناسایی می‌شویم و احتمال اخراج‌مان می‌رود.

*اعتصاب همگانی گامی فراپیش و یک سلاح بُرنده و قوی است ولی هزینه بیشتری دارد. بنده هم ضرورت فراروی از اعتراض به اعتصاب عمومی را «تبیین و تبلیغ» می‌کنم. ولی الآن «دعوت» و فراخوان نمی‌دهم و آن را واقع‌بینانه نمی‌دانم. هر چند راهی است که روزی حتما خواهیم رفت.

*افکار و وجدان جمعی اکثریت جامعه یک روز به «صندوق رای» رسید و میلیونی رای داد تا شاید بتواند اوضاع را تغییر دهد. دید نشد. مدتی طول کشید تا همین وجدان جمعی به «خیابان» برسد. عزمش را به تدریج جمع کرد و حال همه خیابان‌محور شده‌اند. به نظر می‌رسد باز مدتی زمان می‌برد تا «گفتمان سازی» در باره اعتصاب همگانی به یک وجدان و عزم جمعی تبدیل شود(سابقه و تجربه تاریخی هم البته نشان می‌دهد اعتصابات فراگیر موقعی رخ می‌دهد که هزینه‌های آن مقداری کاهش یافته باشد).

*از صمیم قلب آرزو می‌کنم فراخوان و دعوت دوستانی که مردم را به اعتصاب عمومی دعوت کرده‌اند موفق شود. ولی اگر نشد امیدوارم مقداری در باره پایگاه اجتماعی خودشان فروتنانه‌تر فکر کنند. هم‌چنین نسبت به تحلیل‌های‌شان (از طریق ویدئوها و نه ارتباط مستقیم با جامعه)، مقداری واقع‌بین‌تر شوند.

*ما نیاز به «پیام تبریک» به نسل نوی در صحنه، به خاطر موفقیت‌های تا هم اکنونی‌شان در ترک انداختن در سقف استبداد دینی، و «پیام امید» به آنها به خاطر زمان‌بَر بودن این راه و مسیر ولی آینده روشن آن داریم.

*حکومت ضمن هراسی که از همه مردم دارد، از چند جا ترس بیشتری دارد. یکی استان هایی است که تحت ستم های مضاعف و چندگانه ای بوده اند مثل کردستان و سیستان و بلوچستان. حکومت با کشتار در زاهدان می خواهد از همه به خصوص مناطقی که به طور سنتی دست مردم سلاح وجود دارد، زهر چشم بگیرد.

*میرحسین موسوی پیام واقع بینانه و حزم اندیشانه ای داده است. تعبیر «ورق خوردن تاریخ» و بیان اینکه «مردم بپاخاسته‌اند»، خیلی مهم است. او به نظامی ها توصیه می کند که سمت حقیقت و سمت ملت بایستند. به نظر می رسد از نظر میرحسین در ایران یک قیام عمومی اتفاق افتاده است.

*بعد از اعتراضات جنبش سبز، «مهندسی انتخابات» را پیچیده‌تر کردند. بعد از کشتار ۹۸ و هزینه‌های سنگین آن، سیستم سرکوب را نیز پیچیده‌تر کرده‌اند (استفاده از روش‌های مختلف در مناطق و مواقع گوناگون و نه مانند ۹۸ شلیک بلافاصله در همه نقاط و همه مواقع).

*الآن اعتصاب در دانشگاه‌ها و یا برخی مناطق (مثل مناطق کردنشین و بلوچستان) به وقوع پیوسته. شاید هنوز انتظار اعتصابات عمومی و سراسری زود باشد، رخدادی که می‌تواند معادله کنونی طناب‌کشی خیابانی را تغییر دهد.

*بدون ورود این دو عنصر (یا یکی از آنها) این کشمکش می تواند هفته‌ها و حتی ماه‌ها ادامه پیدا کند. حکومت هر قدر بیشتر سرکوب کند دریای خشم بین مردم و خودش را متلاطم‌تر کرده و آشفتگی درون نیروی سرکوب را افزایش خواهد داد.

*در حالی که برای اولین بار پس از سال شصت اعترضات به سطح دانش آموزی رسیده و شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای و مرگ بر ج.ا در سراسر کشور طنین افکن شده و بیشترین حمایت ایرانیان خارج از کشور و افکار عمومی جهانیان جلب شده است؛ آقای خامنه ای بعد از سه هفته به صحنه آمده تا با نوعی «خونسردنمائی» به نیروی سرکوب خسته و مسئله دار شده (ودر بعضی جاها شکست خورده)، دلگرمی و اعتماد به نفس بدهد.

*او با حرفهایی که تکرار مجموعه همه حرفهایی بود که تندروترین بخش نظامش در این چند هفته گفته اند؛ یک بار دیگر برای مردم ثابت کرد که «تا اصل ولایت فقیه کفن نشود، این وطن، وطن نشود».

*او کف سرکوب را هم «شکنجه بدنی» نوجوانان و جوانانِ تحت تاثیر اینترنت تعیین می کند: می توان چنینِ افرادی را با یک «تنبیه» متوجه کرد که اشتباه می کنند!!

*وی تمام قد از ستاد امر به معروف و گشت ارشاد «به عنوان یک مجموعه عظیم خدمتگزار» دفاع می کند ...

*رهبر ج.ا که موقعی دم از «مردم‌سالاری دینی» می زد حالا با این مشکل مواجه شده که اکثریت مردم با او مخالفند. در نتیجه باید معترضین را کوچک و تحقیر کند و بگوید عده قلیلی هستند. مصباح یزدی سرراست می گفت حکومت حق ربطی به اکثریت و اقلیت ندارد و تا هر جا که زورش می رسد(نه تا جایی که ملت می خواهندش).

حادثه های غیرقابل پیش بینی است؛ مرحله انتقال رهبری و یا هر نسیمی که بر آتش خشم مردم بوزد و...

*کشتار زاهدان به گمانم از قبل طراحی شده بود مثل تیراندازی عمدی و طراحی شده به مردم در آخر راهپیمایی ۲۵ خرداد ۸۸. جنایت زاهدان را باید بدون هیچ تردید و لکنت زبانی افشاء و محکوم کرد.

*من بدبین هستم. آیا ج.ا عقب نشینی می کند؟ البته عقب نشینی های غیر رسمی و غیراعلامی مانند جمع کردن گشت ارشاد خواهد کرد(حتی گفته می شود جمع کردن گشت ارشاد از تیرماه مصوب بوده است). اما آیا می تواند رفرم های بن سلمانی بکند؟ آیا جرأت دارد که پایگاه اجتماعی اش را از اقشار سنتی به اقشار مدرن و طبقه متوسط فرهنگی تغییر دهد؟ بسیار بعید است. به چند دلیل: دگم ها و جزمیت های مذهبی و سیاسی اش، لجبازی ای که در شخصیت رهبرش وجود دارد و نیز به علت نوعی رفتار لومپنی که در نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ج.ا وجود دارد. دیوارهای شهر اما باید تبدیل به آینه دق ج.ا شود(که شده). آنها باید ببینند که «ننگ با رنگ پاک نمی‌شود.». خیزش اعتراضی تبدیل به یک «مبارزه مدنی با روش پارتیزانی» شده است؛ نامتقارن، غیرمتمرکز و نامنظم.

*صحنه و لحظه کنونی یک «فرصت طلایی» برای مردم است؛ آن‌هایی که در خیابان هستند باید مرتب به آن برگردند، آنهایی (و مناطقی)که یک بار اعتراض صورت گرفته دوباره تجدید شود و آن‌هایی (و جاهایی) که تظاهرات نکرده‌اند به صحنه بیایند. نیروی سرکوب باید هم پخش و پلا و هم خسته شود. این یک «لحظه نگرانی» برای حکومت هم هست. سیستم سرکوب دیگر نمی‌تواند نیروهای سنتی جامعه را علیه معترضین بسیج کند و به کار بگیرد. شنیده

حال باید پرسید که براستی سرکوب های مداوم اعتراضات کارگری به فرهنگ اعتراضی صدماتی وارد می کند و یا همین سرکوب ها باعث می شود که فعالین کارگری تکثیر شوند و اعتراضات پیاپی بوقوع بپیوندند. شناسائی و سرکوب رهبران میدانی باعث می شود که تعدادی از آنان را از محل کار اخراج و برای تعدادی دیگر پرونده سازی کنند و راهی زندان نمایند اما در عمل می بینیم نه تنها چنین رویه ای پاسخ نمی دهد بلکه تعداد بیشتری از کارگران به مطالبه گری می پیوندند. همچنین نهاد مستقل و یا محافل کارگری را از میان برمی دارند اما نیروی کار تجربه کار جمعی را آموخته و به شکلی از اشکال دوباره به سازماندهی خود می پردازد؛ چه در شکل ایجاد شورا و سندیکا، چه در شکل دایر کردن مجمع عمومی و انجمن و ...

*جمعه خونین زاهدان را از یاد نبریم؛ کشته‌های میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۵۷، هشتاد و هشت نفر؛ کشته‌های زاهدان تاکنون نود و هشت نفر!

*در رابطه با صندوق رای و انتخابات گفتند ما مهندسی چند لایه کردیم. بعد از آبان ۹۸ هم سعی کردند نظام سرکوب در خیابان را پیچیده تر کنند. فضای ایران اما همیشه چیزی برای غافلگیری دارد، مثل آمدن دانش آموزان به صحنه اعتراضات...

*جوانان دانشجو و دانش آموز، که از طبقات گوناگون هستند، خطرشان برای حکومت این است که مثل چرخ دنده کوچکی می مانند که می تواند چرخ دنده بزرگ را به حرکت در آورد. ایران هم کشور می‌شود که در زنجان تعدادی از نیروهای انتظامی که از آمدن به خیابان برای سرکوب مردم خودداری کرده‌اند، بازداشت شده‌اند. هم‌چنین گفته می‌شود در تهران علاوه برنوجوانان کم سن و سال، اراذل و اوباش را حتی با آزادی از زندان برای سرکوب اعتراضات به کار گرفته‌اند.

*پیش‌بینی آینده بسیار دشوار است؛ در وضعیت کنونی که شاهد استمرار کشمکش بین معترضین و نظام سرکوب هستیم تنها ورود عنصر تازه‌تری می‌تواند این صحنه را تغییر دهد. این عنصر می‌تواند یا اعتصابات عمومی و یا ریزش شدید نیروی سرکوب باشد.

خط سرکوب معلمان چرا در دستور کار قرار گرفت؟

عزیز قاسم زاده

{این مقاله قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته دشه است.}

سال ۱۴۰۰ برای معلمان با تجمع ۳ مهر آغاز شد و تا اسفند ۱۴۰۰ یازده تجمع برگزار شد. این تجمعات از ۴۰ شهر آغاز شد و تا ۲۰۰ شهر امتداد یافت. نکته مهم این است که از میان چند جریان معلمی که تشکل های سیاسی محسوب می شوند و به طور محدود دور هم نشینی هایی دارند، شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران متشکل از بیست و چند تشکل فعال کانون ها کشوری است که تصمیماتشان به صورت جمعی و دموکراتیک گرفته می شود. این تشکل ها از طریق مجمع عمومی شکل گرفته اند و به صورت هیئت مدیره ای اداره می شوند و دارای اساس نامه و صندوق هستند. از همین رو انسجام سراسری آنها با توجه به عملکرد شورای هماهنگی طی دو دهه در پیشبرد منافع معلمی چه به لحاظ پیشینه، چه برنامه و چه کارنامه چنان بوده که مورد وثوق و اعتماد جامعه باشند.

فارغ از اینکه به لحاظ پراتیک، چند درصد معلمان در عرصه کنشگری حضور دارند و همراه اعتراضات و شورای هماهنگیند، در سطح معلمان،همدلی با این جریان هر روز بیشتر می شود.شاید امروز که رتبه بندی با همه نواقصش پس از ده سال انجام گرفته، معلمان به قدرت کار میدانی و در نهایت مطالبه گری بیش از پیش پی برده باشند.

اعتراضات میدانی جنبش معلمان در سال تحصیلی ۱۴۰۱_۱۴۰۰ به دو مرحله قبل و بعد تجمع ۱۱ اردیبهشت تقسیم می شود.قبل از این مرحله به علت حضور مستمر معلمان در میدان مطالبه گری، اغلب معلمان دستگیر شده در فاصله هر تجمع تا تجمع بعدی آزاد می شدند. نگارنده در ۳ مهر دستگیر شد و در تاریخ ۱۹ مهر سه روز قبل از تجمع سراسری معلمان آزاد شد. رسول بداقی ۲۰ آذر دستگیر شد و در تاریخ ۳۰ آذر دو روز قبل از تجمع ۲ دی آزاد شد شعبان محمدی ۱۱ بهمن دستگیر شد و کمتر از یک ماه آزاد شد.اما با عدم برگزاری تجمع در ماه اسفند فرصتی دست داد تا جریان سرکوب به سرعت در سه مرحله علیه کنشگران اقدام نماید. چیزی که برخی کنشگران صنفی پیش بینی آن را انجام داده بودند. حضور مدام معلمان در تجمع و حمایت از معلمان زندانی فرصت لازم را از خط سرکوب ستانده بود که در طول تجمعات اقدامی جدی علیه معلمان انجام دهند و مترصد بودند تا در یک وقفه میدانی خط سرکوب را آغاز کنند.

نخست در همان روزهای پایانی اسفند ده ها نفر از اعضای هیئت مدیره ها و فعالان صنفی در سطح کشور را به دادسرا ها احضار کردند و در گام دوم با گسیل کردن نیروهای سرکوب از تجمع ۱۱ اردیبهشت بسیاری از معلمان را دستگیر کردند و هم زمان چند چهره تاثیر گذار و مهم جنبش معلمان یک روز پیش از تجمع دستگیر شدند رسول بداقی، اسکندر لطفی، جعفر ابراهیمی، محمد حبیبی، شعبان محمدی و مسعود نیکخواه پیش از تجمع ۱۱ اردیبهشت دستگیر شدند و سناریو سازی تلویزیونی علیه آنها به قصد خاموش کردن این جنبش راه افتاد که با حمایت شورای هماهنگی و تشکل های صنفی سراسر کشور و برگزاری دو تجمع ۲۲ اردیبهشت و ۲۶ خرداد ۱۴۰۱ علی رغم سرکوب گسترده، توانست نقشه طراحان سناریو را نقش بر آب کند. اما خط سرکوب با دو تحلیل غلط دست به سرکوب گسترده معلمان به ویژه چهره های مطرح جنبش معلمان پرداخت نخست اینکه با قائم به شخص دانستن اعتراضات و نه قائم به مطالبات بودنش، تصور می کرد با پرونده سازی و دستگیری معلمان جنبش معلمان فرو کش می کند حال آنکه دو تجمع موفقیت آمیز بعد از سرکوب های گسترده نادرستی این تحلیل را نشان داد. هدف دوم خط سرکوب این بود که با این دستگیری ها مرجعیت اعتراضی شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران را از میان ببرند که در این هدف هم تا کنون ناکام مانده اند. به ویژه اینکه با اجرای رتبه بندی ولو به شکل ناقص، بیش از پیش جهت گیری درست شورای هماهنگی و تجمعات گسترده ۱۴۰۰ در به ثمر رسیدن این مصوبه قانونی بعد از ۱۰ سال را بیشتر به نمایش می گذارد.

اما از سوی دیگر به دنبال گسترده شدن اعتراضات معلمان علی رغم مؤلفه های صنفی بودن، مسالمت جو بودن، قانونی بودن، خشونت پرهیزی، نکته ای که عصبانیت جریان سرکوب را در انتقام از معلمان مطالبه گر بیشتر کرده، تعبیری است که آنها از این تجمعات دارند و در اغلب بازجویی ها در سطح کشور آن را تکرار کرده اند:«شما معلم ها بقیه اقشار جامعه را هم پر رو کرده اید» مراد از پررویی همان مطالبه گری است که حقی است قانونی اما نیروی سرکوب از گسترش آن وحشت دارد.

از همین رو بعد از ۱۴۰۱ همه تمهیدات برای جلوگیری از گسترش روز افزون مطالبه گری صنفی با تشدید سیاست النصر بالرعب با دستگیری های گسترده را در دستور کار قرار دادند. تلاش برای اجرای رتبه بندی پس از ده سال کش و قوس در آستانه مهر با دو انگیزه صورت می گیرد: نخست مهر خاتمت زدن بر مطالبه گری و تقلیل همه مطالبات صنفی به رتبه بندی و القا این نکته که معلمان نباید دیگر به خیابان برگردند و از سوی دیگر زمینه برای برخورد با معلمان حق طلب که همچنان پیگیر مطالبات دیگر خود هستند، فراهم شوداما مطالبه گری دیگر خاموش شدنی نیست.

با همبستگیِ ملی و سازمان‌دهی و هوشیاریِ جمعی می‌توان هیولایِ سرکوب را ناکار آمد کرد

کاظم کردوانی

امروز بر سرزمین ما یکی از خشن‌ترین دولت‌های تاریخ معاصر ما حکومت می‌کند. حکومتی که «خشونت» در ذات آن نهفته است و تا به امروز نشان داده است که در امر سرکوب از به کار بردن هیچ شیوه‌ای روی‌گردان نیست.

از جنبش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ تا جنبش زنان و تا اعتصاب‌ها و حرکت‌های اعتراضی کارگری تا تظاهرات معلمان و بازنشستگان و مال‌باختگان تا جنبش سبز و مطالبه‌ی اصلی «رأی من کو؟» (که فشرده‌ی خواست‌ها و مطالبه‌های مردم ایران از انقلاب مشروطیت تا به امروز بود) ... شورش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان ۹۸ و ... ما شاهد آرام‌آرام شکل‌گیری یک حرکت اجتماعی بزرگی در بطن جامعه بوده ایم که در مرکز تضادهای جامعه قرار گرفته است. در این روند شاهد هستیم که به‌مرور نوعی رفتار و سلوک در تجربه و عمل اجتماعی بخش‌های فزاینده‌ی جامعه شکل گرفته و بازتولید می‌شود که تنها یک کنش اجتماعی و بسیج ساده‌ی زنان و مردان و جوانان نیست بلکه تجسم یک تغییر اجتماعی بزرگ و دربردارنده‌ی جهت تاریخی حرکت جامعه است که شاید شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمامه ماجرا» بیان ابتدایی و فشرده‌ی آن بود.

پیدایش هر حرکت یا جنبش اجتماعی افزون‌بر پایه‌های مادی و فکری آن به عامل‌های گوناگونی وابسته است که می‌تواند در لحظه‌های خاص (به‌ویژه آن‌گاه که با حرکت یا جنبشی خودجوش روبه‌رو هستیم) مجموعه‌ی نارضایتی‌ها و خشم‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی را به‌شکل کنش و واکنش بزرگ و گسترده‌ی اجتماعی نمایان سازد.

در امر سازمان‌دهی خردورزانه‌ی کنش‌های اعتراضی و در نظریه‌های جامعه‌شناختی بسیج مردم موضوع سرکوب حکومتی جای‌گاهی مرکزی دارد. و نیز موضوع شیوه‌های اداره‌ی کنش‌های اعتراضی و اثرهای کوتاه‌مدت و متوسط‌مدت و بلندمدت برروی کنش معترضان. و هم‌چنین اثر و اثرهایی که مدارا یا سرکوب بر روی گروه‌های بسیج‌شده‌ی معترض دارد. در موضوع سرکوب حکومتی همواره ترازوی فرصت‌ها و امتیازها ازیک‌سو و تهدیدها و هزینه‌ها ازدیگرسو به میان می‌آید. سرکوب گاه می‌تواند سبب برانگیزندگی بسیج بخش‌هایی از مردم شود و یا برعکس هرکنش اجتماعی را ناممکن گرداند؛ درهرصورت در ساختار ارتباطی و پویایی انبانه‌ی هر برنامه‌ی کنش جمعی باید به نقش گاه تعیین‌کننده‌ی سرکوب آگاه بود.

گاه سرکوب بیش‌تر باعث رادیکال شدن معترضان می‌شود و گاه باعث انصراف از مبارزه به‌علت نبود تعادل میان هزینه‌ها و خطرها و فایده‌های کنش اعتراضی. در وضعیتی که یک عمل سرکوب‌گرانه ضربه‌ی بزرگ روحی به جامعه می‌زند و باعث فوران احساس هم‌دردی و همبستگی فراگیر می‌شود شاهد رادیکالیزاسیون سریع و صریح بخش‌هایی از جامعه هستیم که حتی می‌تواند به سربرآوردن وضعیت‌های انقلابی یا شبه‌انقلابی بیانجامد. و در این‌جا باید افزون‌بر همه‌ی سنجیدنی‌ها ویژگی‌های دیگری از امر سرکوب را در نظر گرفت: مستقیم یا غیرمستقیم، لحظه‌ای یا مدت‌دار، پیوسته یا ناپیوسته بودن آن.

هرگاه که رهبران و فعال‌ترین مبارزان حرکت یا جنبش اعتراضی هدف سرکوب هستند می‌تواند به افت جنبش و خارج شدن طرفداران ساده‌ی جنبش و بخشی از مبارزان از جریان جنبش بیانجامد. برعکس چنین وضعیتی آن‌گاه که سرکوب کور متوجه‌ی مبارزان و طرفداران و حتی کسانی که مشکوک به طرفداری از آنان هستند می‌شود گسترش بسیج اعتراضی ممکن می‌گردد و حتی می‌تواند باعث رادیکال شدن آن نیز شود.

در مقابله با حرکت‌ها و جنبش‌های حق‌طلبانه یا اعتراضی حکومت می‌کوشد با هر نوع وسیله‌ی «نرم‌افزاری» و «سخت‌افزاری» که در اختیار دارد هزینه‌ی شرکت در کنش اعتراضی را بالا ببرد. در حکومت‌های سرکوب‌گری چون حکومت حاکم بر ایران امروز ما اغلب وضعیت جامعه و مردم را به جایی می‌کشانند که دست کشیدن از شیوه‌های خشونت‌بار حل تعارض‌های اجتماعی را بیش‌ازپیش برای خود ناممکن می‌سازند زیرا همواره در این هراس بیمارگونه به‌سر می‌برند که چنین کاری می‌تواند اعترافی باشد بر ناتوانی آنان و نیز تعبیر غیرمشروع بودن و ازدست دادن نفوذ کم‌وبیش کوتاه‌مدت عامل‌ها و نهادهایی که به‌صورت مستقیم در سرکوب معترضان دخیل هستند. این هراس آن‌گاه دوچندان می‌شود که در حکومتی درحال افول چندگانگی درونی سیاسی و زیرمجموعه‌های فرهنگی و اجتماعی آن که همواره بیم تغییر در آن است (به‌رغم یگانه نشان دادن اراده‌ی سیاسی) خطر فروپاشی درونی افزایش می‌یابد. ازاین‌همین‌رو همراه با به کار بردن خشن‌ترین شیوه‌های سرکوب حکومت کوشیده است با توجیه‌های هزاررنگ مشروعیت سیاسی و حق مخالفان را نفی کند و به این سرکوب خود «مشروعیت» ببخشد و از هزینه‌های آن بکاهد. ازجمله به نام دفاع از نظم و قانون، دفاع از امنیت و وحدت ملی، دفاع از کسب و کار مردم و روند طبیعی جامعه، تصویری جعلی از معترضان به‌دست می‌دهد و با آلت‌دست کشورهای بیگانه و عامل‌های خارجی خواندن آن‌ها، جرم و جنایت دانستن کار مخالفان و نسبت دادن‌های دروغ به آنان و ... از آنان چهره‌ای «شیطانی» یا عروسک‌های «شیطان‌های بزرگ و کوچک» می‌سازد. هم‌چنین باید بسیار هوشیار بود که گاه یک حرکت یا جنبش اجتماعی بزرگ یا خیزش عمومی می‌تواند ناکارایی و نامشروع بودن سیاسی یک بخش حاکم را آن‌چنان آشکار سازد که سبب یک دگرگونی بزرگ در آرایش هیئت‌حاکمه گردد و به حاکمیت جناح بُزخوکرده‌ی دیگری بیانجامد بی‌آن‌که سودی عاید آن جنبش یا خیزش شود.

ازسوی‌دیگر مبارزان و شرکت کنندگان در حرکت‌ها و جنبش‌های حق‌طلبانه و اعتراضی نیز باید هزینه‌ی سرکوب حکومت را بالا ببرند تا در نهایت خود سرکوب را بی‌اثر بسازند. هیچ نسخه‌ی ازپیش آماده شده‌ای برای این کار وجود ندارد. این رهبران و فعالان هر کنش اعتراضی در متن خاص هر حرکت و جنبش است که می‌توانند راه‌کارهای بایسته‌ی آن را انتخاب کنند. تنها می‌توان به اصل‌ها و شیوه‌های کلی‌یی اشاره کرد که باید به‌دست همین رهبران و مبارزان سنجیده و به کار گرفته شود. تنها می‌توان از ضرورت انتقال تجربه و استفاده از حافظه‌ی جمعی مبارزاتی سخن گفت و به این اصل کلی اشاره کرد که تنها با همبستگی ملی و سامان‌دهی نهادها و تشکل‌های کارآمد به‌روز و هوشیاری جمعی و خیزش عمومی می‌توان هیولای سرکوب و بختکی که سایه‌ی سنگین آن نفس جامعه را بُریده است ناکارآمد کرد.

ضرورت تلفیق جنبش عدم خشونت و مقابله به مثل قهر آمیز!

علی کشتگر

جنبش عظیم کنونی ایران هرچند ادامه همه جنبش های اعتراضی از سال ۸۸ به این سو به شمار می رود، اما ویژگیهای آن از جمله موارد زیر بشارت دهنده پیروزی نهائی ایرانیان بر قدرت اهریمنی و تروریستی حاکم است.

۱-پیشگام بودن زنان. هرچند آدم کشان جنایتکار میان زن و مرد تفاوتی نمی گذارند، اما بدنه ارگانهای سرکوب با سرکوب و کشتن زنان، زنانی که طبیعی ترین حق خود را طلب می کنند بیشتردچار تناقض وتردید می شود تا سرکوب و کشتار مردان.

۲- علاوه بر این جنبش زنان آنهم با مشخصاتی که امروز دارد بهتر می تواند همه زنان و مردان جامعه ایران را علیه رژیم بیداد بسیج کند، توجه و حمایت جهانی را نیز آسان تر و گسترده تر به جنبش ملی آزادیخواهانه ایران جلب می کند.

۳-همراهی وسیع هنرمندان، نویسندگان، ورزشکاران، شاعران و هزاران هزار پزشک، پرستار، استاد دانشگاه و حتی گروهی از کارکنان سابق صداوسیما و رسانه های رسمی دراین جنبش چنان بارز و بی سابقه است که همه آحاد مردم را غرق امید کرده است. چنین حمایتی در این ابعاد تاکنون سابقه نداشته است.

۴-شجاعت حماسی و خستگی ناپذیری زنان و مردان که گویی نشانه بی تاثیر و یا کم تاثیر شدن سرکوب ومصونیت جامعه ایران از ترس و تهدید و سرکوب است. سران رژیم را مستاصل کرده و در بدنه رژیمی که خامنه ای به تصور خود آن را یکدست کرده بود، ترک ایجاد کرده است که نشانه های آن را از هم اکنون می توان دید. سکوت کامل برخی از مهره های سرشناس رژیم مثلا علی لاریجانی، محمد رضا باهنر، ناطق نوری، احمد توکلی، حسن روحانی و در برخی موارد هم انتقاد آشکار بخشی از چهره های رژیم از جمله شخصی مثل حسن ظریف که در محافظه کاری شهره است می گوید: نمی شود مردم را با سرکوب و کشتار با خود همراه کرد، خدا هم به پیغمبر می گوید تو هم نمی توانی (نقل به معنی) یا نامه رئیس سابق بانک مرکزی به رئیسی که با صراحت از شرایط کنونی و سرکوب ها انتقاد می کند. این چند مورد که نوک یخ نارضایتی در بدنه رژیم را نشان می دهد حاکی از ترک خوردگی وعمیق تر شدن شکافهای درون رژیم است.

۵-خستگی بدنه نیروهای سرکوب و نافرمانی گروههای فعلا کوچکی از آنان که نمی خواهند هم میهنان خود را بکشند، بسیار پرمعنا و نوید بخش است.

۶-این واقعیت عریان همراه بودن، ادامه دار بودن و سراسری بودن و همزمان بودن بی سابقه جنبش سراسری که لازمه پیروزی همه انقلاب های سیاسی است.

۷-حمایت بی سابقه افکار عمومی جهانی و هنرمندان، فیلسوفان، نویسندگان، احزاب سیاسی، رسانه های آزادیخواه بین المللی و سیاستمداران جهان از این جنبش بی سابقه است.

۸-شکست تهاجم روسیه در اکراین و همراهی همه جانبه خامنه ای و رسانه های رسمی چه در عمل و چه در موضع گیری های سیاسی با این تهاجم جنایتکارانه روسیه علیه اکراین به زودی عواقب آن چه در ارگانهای مسلح و چه در بدنه رژیم ظاهر خواهد شد. جمهوری اسلامی روی پیروزی سریع روسیه حساب کرده بود و برآن بود که حمایت از این جنگ امپریالیستی موقعیت رژیم را در داخل و خارج تقویت می کند. اما این حمایت قطعا نتایج عکس و زیانباری برای رژیم در برابر خواهد داشت و به سود جنبش ملی و آزادیخواهانه کنونی تمام می شود.

از این گذشته برخی ویژگیهای دیگرش نشانه آن است که جنبش ملی آزادیخواهانه ایران به سوی یک قیام پیروزمند گام برداشته که وقتی با اعتصابات کارگران و معلمان و دانشگاهیان همراه شود و بازهم گسترش پیدا کند بطور قطع بدنه نیروهای سرکوب اولا قادر به سرکوب و خاموش کردن چنین جنبش سراسری و پیگیری نخواهد بود و ثانیا بسیار محتمل است که بسیاری از افراد این ارگانها با طولانی و همگانی شدن اعتراضات ضد رژیم حساب خود را از فرماندهان و سران رژیم جدا کنند که در این صورت حکومتی که فقط به سرکوب و کشتار متکی است به سرعت سقوط خواهد کرد.

این جنبش عظیم اگرهم موقتا دچار افت شود، آتش خاموش ناشدنی آن زیر خاکسترهای داغی که همه پهنه ایران را فراگرفته به زودی و با قدرت بیشتری سربلند می کند. برای پیروزی یعنی سرنگونی رژیم تروریستی -مذهبی حاکم و جایگزین کردن جمهوری سکولار بر ویرانه های آن باید مدام بر ضرورت همراه و همگام بودن همه ایرانیان فارغ از هرعقیده و گرایش سیاسی که خوشبختانه مردم آن را به خوبی فهمیده اند تاکید کرد. حالا هم استراتژی این جنبش ملی معلوم است و هم شعارها، خواسته ها و تاکتیک های هوشمندانه مبارزاتی آن را در خیابان و میادین ایران مشاهده می کنیم.

من بنابه تجربه طولانی خود این چند سطر زیر را به جنبشی بالغ و بزرگ، به زنان و مردان جوان و شجاعی که با جنایتکارترین رژیم تاریخ ایران دست به گریبان هستند، و در حقیقت با ایثارگری و فداکاری اشتباه تاریخی ما پدران این نسل بیدار و آزادیخواه را جبران می کنند، یادآور می شوم و مایلم پیش از حرفهای خود به این شعر زیبا و شجاعانه شفیعی کدکنی که برای زن آزادیخواه ایران سروده اشاره کنم:

اگر مردی بیا ایران و زن باش
حریف اژدها و اهرمن باش
آهای بیژن، سیاووش! آی فرهاد
منیژه یا نسیم یا یاسمن باش
ببین اینجا سپاه کرگدنهاست
اگر شیری حریف کرگدن باش
اگر رودابه ای، در جنگ شیخان
نه یک تن، بلکه صد تا تهمتن باش
به پیش صد حریف ناجوانمر
تو یک زن، اهل جنگ تن به تن باش
به هرگوشه کمین کرده گرازی
مهیای ز هرسو تاختن باش
به جنگ گرگ تا دندان مسلح
زره واکرده، یک تا پیرهن باش
به دست دشمنان تیغ و اسید است
بیا آماده بهر سوختن باش
ز سوز آتش سطل اسیدش
بیا بی چشم و بینی، بی دهن باش

کهن شد شیرآهنکوه مردی
بیا تو شیرآهنکوه زن باش
دفاع از خویش کن پیش مهاجم
سپس در رقص، آویز از رسن باش
جوانمردی دگر رسمی نوین نیست
جوانزن باش و هم سنت شکن باش
دلیری این زمان در یک کلام است
اگر مردی بیا ایران و زن باش

مبارزه مسالمت آمیزِ خالص، سراب است

مبارزه مسالمت آمیز در نظام های دیکتاتوری علی القاعده توسط این گونه رژیم ها به خشونت کشیده می شوند و اگر قرار باشد هر بار ملتی که به دنبال آزادی خویش است با دست خالی به خیابانها بیاید و آدم کشان رژیم خواسته های عادلانه و مسالمت جویانه آنان را با گلوله پاسخ دهند، سرکوب این جنبش ها برای دیکتاتوری حاکم آسان و عادت می شود. هر چند که در هر یک از این سرکوبها رژیم نیز منفورتر و فاصله اش با ملت بیشتر می شود و بدنه ارگانهای سرکوب نیز خسته تر و با تناقضات و سئوالات بیشتری که می تواند نهایتا به شکاف در این دستگاهها بیانجامد، مواجه می شوند.

فراموش نکنیم که در نظام های خودکامه نه مبارزه در چارچوب قوانین رژیم حاکم -که البته آن نیز تحمل نمی شود- به جائی می رسد و نه مبارزه مسالمت آمیز خالص که با سرکوب های خونین و وحشیانه مواجه می شود، این گونه رژیم ها را متلاشی می کند. مبارزه در چارچوب قانون و اعتراضات کاملا مسالمت آمیز فقط در نظام های مبتنی بر دموکراسی می تواند به موفقیت برسد. هر چند در همین گونه نظام ها هم گهگاه در حاشیه متن مبارزه قانونی و مسالمت آمیز برخوردهای خشونت آمیز میان پلیس و مردم رخ می دهد.

تجربه بسیاری از انقلاب های سیاسی علیه رژیم های خودکامه در آمریکای لاتین(مثلا شیلی، آرژانتین، برزیل و...)، آفریقا(مثلا آفریقای جنوبی، سومالی، کنگو...)، آسیا(مثلا نپال و حتی هندوستان) و بارزتر از هر جای دیگر در خود ایران نشان داده است که نباید در مبارزه علیه نظام های خود کامه از اصطلاح جنبش مسالمت آمیز و عدم خشونت این معنی مستفاد شود که شرکت کنندگان در این جنبش ها در مقابله با سرکوب خونین نظام حاکم به هیچ گونه مقابله به مثلی متوسل نمی شوند، چنین برداشتی از جنبش عدم خشونت، به کژراهه رفتن و پذیرش شکست همیشگی این جنبش هاست. وقتی می گوئیم ما طرفدار جنبش عدم خشونت هستیم یعنی آن که می خواهیم و آرزو داریم بدون خشونت و خونریزی به خواسته های عادلانه مان دست پیدا کنیم.

مقابله به مثل با قهر رژیم شرط پیروزی است

اما در نظام های توتالیتر که جان مردم پشیزی ارزش ندارد و هیچ گونه قانون و مرجعی برای پاسخ گو کردن آدم کشان، که در واقع تکیه گاه اصلی و پاره تن رژیم حاکم هستند، وجود ندارد، مقابله به مثل و مقاومت در برابر سرکوب مسلحانه مردم از راههای مختلف از جمله مقابله قهرآمیز لازمه پیروزی این جنبش هاست.

در منشور جهانی حقوق بشر تصریح شده است که هر ملتی آنگاه که از آزادیها و حقوق طبیعی اش توسط نظام دیکتاتوری و خود کامه پایمال می شود حق دارد به قیام مسلحانه متوسل شود. ما ایرانیان هرچند همچنان باید بر جنبش مسالمت آمیز که تعداد هرچه بیشتری از مردم را بسیج می کند تاکید کنیم، و حتی الامکان بکوشیم از طریق گذار مسالمت آمیز دموکراسی سکولار در ایران برقرار شود اما نباید در آنجا که برای حمایت از جنبش ملی دموکراسی خواهی و ممانعت از سرکوب و خاموش شدن آن به مقاومت و مقابله به مثل قهرآمیز نیاز است از آن رویگردان شویم.

جنبشی که به گوهر و در متن مسالمت آمیز است وقتی با سرکوب خونین مواجه می شود در حاشیه این متن مسالمت جو و بی خشونت مردم، مقابله با آدم کشان به هر شیوه ممکن ضرورت پیدا می کند. و البته فعالان جنبش اعتراضی ایران در اعتراضات مدام خود با رژیم تروریستی حاکم خود به تجربه اهمیت مقابله به مثل با آدم کشان در حمایت از متن جنبش مسالمت آمیز عمومی پی برده اند و به هوشیاری عمل می کنند.

مردم معترض بویژه جوانان وقتی مزدوران آدمکش آنان را به گلوله می بندد باید تا می توانند آنان را خلع سلاح کنند، تفنگشان را بشکنند و موتور و یا وسیله نقلیه اشان را از کار بیندازند. آدم کشان را نشانه کنند و اگر توانستند به نحوی سازمان یافته به سزای اعمالشان برسانند. این دفاع مشروع و منطقی به هیچ وجه ماهیت جنبش مسالمت آمیز مردم را خدشه دار نمی کند. چنین دفاعی دقیقا برای حفظ روحیه مردم و جلوگیری از کشتار مردم توسط نیروهای سرکوب لازم است و اجازه نمی دهد که چند مزدور مسلح هزاران هزار مردم تظاهر کننده و مسالمت جو را بترسانند و آنان را از خیابانها به خانه هایشان فراری دهند.

تحریف مفهوم جنبش مسالمت آمیز

مفهوم جنبش مسالمت آمیز در ایران عمدتا توسط طرفداران رژیم و یا کسانی که رژیم را دارای ظرفیت اصلاح شدن و پذیرش خواسته های مردم می دانند، تحریف شده و آن را به یک اصطلاح بی خاصیت که جنبش را برای همیشه خلع سلاح می کند تبدیل کرده است.

۱-در همه جنبش های بزرگ مسالمت آمیزی که به پیروزی رسیده اند مقاومت در برابر آدم کشان و خلع سلاح آنان و سوزاندن اتومبیل های آنان و تلاش برای جلوگیری از تحرک آنان همراه با دعوت مداوم از بدنه نیروهای سرکوب که خود از مردم ایران اند به خودداری از خشونت و همراهی با مردم حافظ تداوم این جنبش ها و ارتقاء روحیه مردم و بر عکس مایه افت روحیه و شکاف در نیروهای سرکوب بوده است. علاوه بر این هرگاه در حاشیه جنبش مسالمت آمیز عمومی چنین مقاومتی سازماندهی شود رژیم برای سرکوب جنبش سراسری به نیروهای سرکوبگر بسیار بیشتری نیاز دارد که از عهده آن به آسانی برنمی آید. برعکس اگر چنین مقاومتی که در ایران می تواند به تلفیق متن جنبش مسالمت آمیز با حاشیه آن که مقابله به مثل خواهد بود همراه نشود همواره چند مامور مسلح آدم کش می توانند به آسانی هزاران معترض را به خانه هایش بفرستند.

۲-لازم است که همه فعالان جنبش بکوشند هویت نیروهای سرکوب که دست به کشتار می زنند را شناسائی کنند، نام و نام خانوادگی، تصویر و آدرس آنان را تهیه کنند و در شبکه های اجتماعی به اشتراک بگذارند. این مساله از یکسو با توجه به معرفی فعالان سرکوب به مردم، می تواند از تظاهرات مسالمت آمیز مردم بهتر حفاظت کند و حتی الامکان تحرک این نیروها را محدود و اقدامات آنان را تا اندازه ای خنثی نماید. علاوه بر این شناسائی هویت سرکوبگران هشداری است به همه آنان که بدانند که جنایات آنان بی پاسخ نمی ماند و این جنایتکاران دیر یا زود باید پاسخگوی اعمال خود باشند. همین مساله خود نقشی بازدارنده در فعالیت سرکوبگران و ایجاد تردید در میان آنان ایفا می کند. ضمنا رژیم گاهی سرکوبگران را به میان مردم می فرستد، تا مثلا با آتش زدن اماکن و اقدامات خرابکارانه بهانه لازم برای سرکوب های خونین فراهم آورند و یا چهره های فعال سرکوب را برای ناشناخته ماندن از محله ای و شهری به محله و شهرهای دیگر می فرستد که اگر چهره های آنان برای مردم شناخته شده باشد پیش بینی وتدارک مقابله با اقدامات آنان آسان تر خواهد بود.

۳-بالاخره آن که هر چه تعداد بیشتری از مردم در اعتراضات و نافرمانی های مدنی شرکت کنند، و هرچه این اعتراضات در سراسر ایران هم زمان تر باشد کار سرکوب گران دشوار تر می شود، پس یکی از وظایف همه معترضان بویژه عناصر فعال رهبری کننده تلاش در جهت جلب افراد هرچه بیشتری به اعتراضات و برگزاری همزمان اعتراضات با اعتصابات کارگران، معلمان و کارمندان و دانشگاهیان است.

۴-از این گذشته جنبش ملی و آزادیخوهانه باید همه شعارهای عادلانه کنونی ملت یعنی نفی حجاب اجباری، رفع هرگونه تبعیض از زنان، رفع تبعیضات مذهبی و قومی، مبارزه با فقر و بیکاری، مبارزه با فساد و غارتگری منابع کشور و دفاع از آزادی های سیاسی و مدنی را در اعتراضات خود منعکس کند و بویژه کارگران صنایع بخصوص نفت، گاز، پتروشیمی و نیز معلمان و دانشگاهیان را به اعتصابات ادامه دار فراخواند. روزی که سرانجام تظاهرات گسترده و سراسری خیابانی با اعتصاب وسیع کارگران و معلمان و دانشگاهیان همراه گردد و مقاومت و مقابله به مثل در برابر عناصر سرکوب معمول شود، رژیم از ادامه سرکوب در می ماند و فروپاشی آن هموار می شود.

۵- کردها و بلوچ های ایران از آنجا که سنی مذهب اند توسط انتگریسم شیعه حاکم با سبعیت وحشیانه تر و بیشتری سرکوب می شوند. این دو قوم ایرانی بویژه کردها سالیان درازی است که به مبارزه و مقابله مسلحانه علیه ارگانهای سرکوبگر رژیم اسلامی روی آورده اند. من به یاد دارم که زنده یاد دکتر عبدالرحمان قاسملو می گفت از همراهی با رژیم صدام خسته شده ایم و به این نتیجه رسیده ایم که دعوت هاشمی رفسنجانی(رئیس جمهور وقت) برای دستیابی به خودمختاری و کنار گذاردن مبارزه مسلحانه را بپذیریم درست دو روز بعد از این گفته که به غیر از من دو نفر دیگر از فدائیان هم اکنون ساکن پاریس نیز حضور داشتند(علیرضا هادی طلب و ه-غ)، قاسملو بر سر میز مذاکره در شهر وین ترور شد. به باور من به این مبارزه مسلحانه کردها و بلوچ ها و موارد احتمالی دیگر عملا توسط رژیمی که هیچ راه دیگری نگذاشته به آنان تحمیل شده است و باید به عنوان مکمل جنبش دموکراسی خواهانه ایرانیان نگریست.

۶-جلب حمایت بین المللی از مبارزات مردم ایران در مقابله تروریسم اسلامی حاکم بر ایران در خور اهمیت ویژه ای است. ایرانیان در خارج از کشور باید بکوشند ضمن جلب حمایت نهادها، حکومت ها، مجالس و رسانه های جهانی از مبارزه مردم ایران، از حکومتهای آمریکا و اتحادیه اروپا بخواهند که با رژیم تروریستی جمهوری اسلامی همکاری نکنند، جنایات ضد بشری آنان را مدام محکوم کنند و بیش از این منافع حقوق بشر را قربانی مطامع اقتصادی خویش نکنند. یادآوری کنیم که بقای جمهوری اسلامی منافع دراز مدت ایالات متحده و اتحادیه اروپا و متحدان آنان را تامین نمی کند بلکه با از میان بردن ثبات سیاسی منطقه و تلاش دائم برای گسترش نفوذ حکومت اسلامی به سایر کشورهای خاورمیانه و نزدیک به صلح جهانی و منافع همه همسایگان و متحدان آمریکا و اتحادیه اروپا را در مخاطره دائم قرار می دهد. باید آنان را دعوت کنیم که در فروپاشی این نظام تروریستی که نابودی آن به سود دموکراسی و صلح جهانی است از جنبش ملی ایرانیان دفاع کنند. جهان امروز به یک ایران دموکراتیک که با همه جهان و همه همسایگان خود مناسبات دوستانه برقرار کند، نیازمند است.

۷-با فروپاشی جمهوری اسلامی شاید ایران نخستین کشوری در جهان باشد که انقلاب سیاسی آن به رهبری زنان به دموکراسی و نابودی همه تبعیضات جنسی، مذهبی و قومی بیانجامد.

دانش آموزان زیر بار روحانیون معلم‌نما نخواهند رفت!

بید مجنون

{این مطلب قبل از خیزش اعتراضی اخیر نوشته شده است.}

مدرسه؛ مدرسه است، نه حوزه و پادگان

یکی از فریادهای اعتراضی معلمان سراسر کشور نسبت به رویکرد حاکمیت در خصوص دستگاه تعلیم و تربیت :

مدرسه را حوزه و پادگان نکنید!

تلاش رژیم برای تبدیل مدارس به پادگان و حوزه (مکتبخانه) با ورود آخوندها و نیروهای بسیجی معلم نما در مدارس، نتیجه ی افکار یخ زده ی سیستم حاکمیتی است که چشم های خود را بسته و به جای تلاش برای تربیت دانش آموزان فهیم، شجاع و پرسشگر به دنبال تکثیر دانش آموزانی مطیع، مقلد و بله قربان گوست. بطور یقین نتیجه ی چنین رویکرد واپسگرا و طالبانی در سیستم آموزشی، باعث تربیت دانش آموزانی افسرده و ناامید شده که به جای روحیه تعاملی با جهان پیرامون، به دنبال ایجاد تشنج، خشونت طلبی و مقابله با انسانهای آزاد اندیش و ایده های خلاق دارد.

طبق ماده واحده ۲۸ اساسنامه فرهنگیان، حوزویان نیز می توانند در آزمون استخدامی آموزش و پرورش شرکت کرده و بعد از قبولی و طی کردن مراحل قانونی، باید یک سال در دانشگاه فرهنگیان مهارت آموزی نموده و سپس وارد سیستم آموزشی شوند.

متاسفانه این روزها شاهد حضور معلمان عاریتی و تحمیلی از سایر ارگان ها (حوزه و پادگان) بدون شرکت در آزمون استخدامی و طی کردن آموزش های لازم یک ساله در سیستم آموزش و پرورش ایران هستیم. تربیت طالبانی و واپسگرا ، عموما فاقد مهارت های لازم ارتباطی و شناختی از جهان مدرن است. لذا حضور این افراد نالایق در مدارس، آینده ی سیستم آموزشی را به دلیل تفکرات خشن پادگانی و نگاه واپسگرا و طالبانی آخوندهای معلم نما، در مقابل دانش آموزان پویا و جویای علوم مدرن قرار داده و سیستم آموزشی را دچار چالش های جدی می کند.

با توجه به مطالب فوق قابل پیش بینی است که دانش آموزان باهوش و شجاع زیر بار حضور بسیجی‌ها و آخوندهای نالایق بعنوان معلم نما، به دلیل نداشتن مهارت های لازم آموزش علمی، نخواهند رفت و مورد تمسخر دانش آموزان قرار گرفته و در نتیجه این افراد نالایق از کلاس های درس و دانش آموزان خسته شده و تمام تلاش خود را برای کسب پست های مدیریتی در سیستم آموزش و پرورش به شکل های زیر به کار می‌گیرند:

وزیر حوزوی یا پادگانی نالایق و بیسواد
دبیر کل حوزوی یا پادگانی خشن
رئیس ادارات شهرستان حوزوی یا پادگانی نادان
مدیر مدارس حوزوی یا پادگانی ترسو
معاون آموزشی حوزوی یا پادگانی بله قربان گو
و ...

جمهوری اسلامی، نظامی بحران‌زا، بحران آفرین و بحران‌زی

علیرضا منافزاده

نظام‌های سیاسی در دوره‌هایی از حیاتشان دچار بحران می‌شوند و برای آنکه بتوانند به حیات خود ادامه دهند ناگزیرند چاره‌ای بیندیشند، وگرنه دیر یا زود با خطر آشفتگی و حتی فروپاشی رو به رو می‌شوند. اما چرا جمهوری اسلامی به رغم بحران‌های ویرانگری که درگیر آن‌هاست، فرونمی‌پاشد؟ این رژیم سراسر هستی‌اش را با انبوهی از بحران‌ها زیسته بی‌آنکه از عهدهٔ حل حتی یکی از آن‌ها برآید. به راستی چرا جمهوری اسلامی هنوز پا برجاست؟ در تاریخ بوده‌اند رژیم‌هایی که گاه برای بقای خود بحران‌آفرینی کرده‌اند اما پس از چندی به حال عادی برگشته‌اند. در حالی که جمهوری اسلامی، چنان که در ۴۳ سال گذشته نشان داده، رژیمی است به ذات بحران‌زا و به نظر می‌رسد جز با بحران‌آفرینی و زیستن در بحران نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این رژیم از آغاز حیات خود تاکنون بسیاری از بحران‌های ممکن را آزموده است. در زیر برخی از آن‌ها را به اختصار از نظر می‌گذرانیم. اما نخست اشاره‌ای به یکی از مهم‌ترین پیامدهای منطقه‌ای و جهانی انقلاب اسلامی می‌کنیم.

رشد اسلام سیاسی در کشورهای مسلمان و گسترش اسلام‌گرایی در کشورهای غربی

پس‌لرزه‌های انقلاب اسلامی ایران مانند بیشتر انقلاب‌های تاریخ از چارچوب مرزهای ملی فراتر رفت و سبب‌ساز دگرگونی‌هایی در سطح منطقه‌ای و حتی جهانی شد. به عقیدهٔ بسیاری از پژوهشگران، رشد اسلام سیاسی در کشورهای مسلمان و رواج آن در میان جوانان مسلمان‌تبارِ کشورهای غربی یکی از نتایج جهانی آن انقلاب بود. جامعه‌شناسانی معتقدند که پس از انقلاب ایران بود که بعضی از رفتارهای به اصطلاح اسلامی در فضای عمومیِ شهرهای اروپا پدیدار و روز به روز پُررنگ‌ترشد. پیش از آن، مسلمانان در جامعه‌های غربی حضور داشتند اما در پی آن نبودند که اعتقادات و آداب و رسوم دینی‌شان را در آن جامعه‌ها به نمایش بگذارند. در حالی که پس از انقلاب اسلامی ایران بعضی از آداب و رسوم به اصطلاح «اسلامی» جزو نظام رفتاری گروه‌هایی از جوانانِ مسلمان‌تبار این کشورها شد.

به گفتهٔ اُلیویه روا، اسلام شناس فرانسوی، پیش از انقلاب اسلامی ایران، مادر بزرگ مسلمان‌تباری که با حجاب سنتی‌اش در فضایِ عمومی فرانسه و در مکان‌های محدودی ظاهر می‌شد، مشکلی ایجاد نمی‌کرد. فرانسوی‌ها بنابر اصل لائیسیته، با اعتقادات و آداب و رسوم دینیِ نسل اول مهاجرانِ مسلمان مشکلی نداشتند. حجاب آن زن مسلمان نماد فرهنگی مهاجر بود و تغییر محسوسی در فضای عمومی شهرها ایجاد نمی‌کرد. آن مادر بزرگ نمی‌خواست با حجاب سنتی‌اش ایمان دینی‌اش را در فضای عمومی به نمایش بگذارد. مشکل از زمانی آغاز شد که جوانان برخاسته از نسل دوم آن مهاجران زیر تأثیر انقلاب اسلامی ایران خواستند اعتقادات و آداب و رسوم دینی‌شان را در فضای عمومی به رخ دیگران بکشند.

باری، اگر حجاب سنتی آن مادر بزرگ مشکلی برای فرانسویان ایجاد نمی‌کرد، به عکس، روسریِ دختر جوان مسلمان‌تباری که در مدرسه‌های عمومیِ فرانسه آموزش لائیک می‌دید و در عین حال اصرار داشت که روسری‌اش را در کلاس درس از سر برندارد، مشکل‌ساز شد.

به عقیدهٔ اُلیویه روا، چنان نیست که جوانان مسلمان‌تبارِ جامعه‌های غربی از جمله فرانسه دیندارتر از پدران و مادرشان باشند. بسیاری از آنان مناسک دینی را هم به جا نمی‌آورند. به عبارت بهتر، مسلمان به معنای واقعی نیستند. فرقی که این جوانان با پدران و مادرانشان دارند این است که می‌خواهند تعلق دینی‌شان را در فضای عمومی به رخ دیگران بکشند. درواقع، دینداریِ بیشتر آنان مانند دینداری بسیاری از مدافعان جمهوری اسلامی ایران ظاهرسازی است.

نکتهٔ دیگری که این اسلام شناس فرانسوی بر آن تأکید می‌کند این است که این جوانان با به نمایش گذاشتن تعلق دینی‌شان در فضای عمومی می‌خواهند از هویت قومیِ پدران و مادرانشان فاصله بگیرند و در جامعهٔ فرانسوی نه به عنوان جوانان عرب‌تبار بلکه به عنوان مسلمان شناخته شوند. به عقیدهٔ اُلویه روا، همین مسئله سبب می‌شود که جریان‌های سلفی و تبلیغی در میان آنان نفوذ و یارگیری کنند.

به نوشتهٔ «توما دِلتوُمب» در کتاب «اسلام خیالی»، در سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ اسلام برای فرانسوی‌های کوچه و بازار پدیده‌ای بیگانه بود. اما در سال‌های پایانی آن دهه با انقلاب اسلامی ایران این دین وارد سالن غذاخوریِ فرانسوی‌ها شد. پیرمردی عجیب با ریشی انبوه و عمامه‌ای سیاه چندین هفته موضوع اخبار تلویزیون بود و از پشت صفحهٔ تلویزیون شام آنان را همراهی می‌کرد. آن پیرمرد از عراق به فرانسه آمده بود و در یکی از حومه‌های پاریس ساکن شده بود و از آنجا انقلابی عجیب را رهبری می‌کرد. انبوهی از زنان با چادرهای سیاه نام او را در خیابان‌های تهران فریاد می‌زدند: «خمینی! خمینی!». روشنفکران، روزنامه نگاران و سیاستمداران فرانسوی از سخن گفتن دربارهٔ آن پیرمرد باز نمی‌ایستادند. تلویزیون می‌کوشید اخبار آن انقلاب عجیب را لحظه به لحظه به آگاهی مردم فرانسه برساند.

بینندگان تصاویری شگفت‌انگیز و واژگانی جدید

کشف می‌کردند. بسیاری از فرانسوی‌ها تا آن زمان واژه‌هایی مانند «آیت الله»، «ملا»، «چادر»، «شیعه»، «سنی» و «شریعت» را نشنیده بودند. روزنامه نگاران می‌کوشیدند آن واژه‌ها را به مردم توضیح دهند. آن انقلاب بی‌همتا با رهبر عجیب و غریبش به یکی از موضوع‌های ملی فرانسه تبدیل شده بود.

تصاویر شگفت‌انگیزی که «توما دلتوُمب» از آن‌ها سخن می‌گوید، رفته رفته در ذهن جهانیان از جمله فرانسویان عادی شد. پس از مدتی افکار عمومی جهان با تصویر و رفتار آخوند و حتی گریه‌های او در مراسم عزاداری شیعی خو گرفت و اگر همان آخوند در مقام رئیس جمهورِ کشوری کهنسال به گوشه و کنار جهان می‌رفت و با رهبران جهان دیدار و گفت و گو می‌کرد، دیگر شگفتی کسی را برنمی‌انگیخت.

بحران در روابط ایران با عربستان سعودی

یکی دیگر از پیامدهای انقلاب اسلامی بحران در روابط میان عربستان سعودی و ایران بود. این بحران از فردای انقلاب ۱۹۷۹ ایران آغاز شد و هم‌چنان ادامه دارد. بر کسی پوشیده نیست که ایران و عربستان سعودی دربارهٔ بسیاری از مسائل اساسی مربوط به منطقه و به طور کلی جهان اسلام نه تنها مانند هم نمی‌اندیشند، بلکه از سیاست‌هایی ضد هم پیروی می‌کنند. آن‌ها در یمن و سوریه درگیر جنگی نیابتی اند. در عراق، عربستان سعودی نفوذ ایران را در دستگاه حکومتی آن کشور برنمی‌تابد. هر دو کشور می‌کوشند با استفاده از اختلاف‌های دینی در کشورهای مسلمان بر دامنهٔ نفوذ خود بیفزایند.

برخلاف آنچه گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی یا بعضی از مدافعان نظام پادشاهی می‌گویند، روابط میان ایران و عربستان سعودی پیش از انقلاب نیز خالی از ستیز و کشاکش نبود و گاه مانند امروز تیره می‌شد، اما کار به دشمنی پایدار و جنگ نمی‌کشید. ساده اندیشی است اگر علت اصلی تیرگی روابط این دو کشور را در عصر کنونی به هم‌چشمی تاریخی عرب و ایرانی و برافتادن ساسانیان نسبت بدهیم. اما تأثیر دشمنی میان وهّابی‌گری و شیعی‌گری را که از نیمهٔ دوم قرن هیجدهم آغاز شد، در روابط دو کشور نمی‌توانیم انکار کنیم. سعودی‌ها برپایهٔ اعتقادات وهّابی شیعیان را مسلمان نمی‌دانند و چندین بار در عربستان و عراق دست به کشتار آنان زده اند. در سال ۱۸۰۲ میلادی بسیاری از شیعیان کربلا را در کوچه و بازار و حتی در خانه‌هاشان کشتند، جواهرات حرم امام حسین را به غارت بردند و گنبد آن را ویران کردند.

در جنگ هشت سالهٔ ایران و عراق، عربستان سعودی از کمک مالی و نظامی به عراق دریغ نکرد. در آغاز قرن بیستم هنگامی که به اشارهٔ انگلیسی‌ها مطبوعات و رسانه‌های عربی نام تاریخی خلیج فارس را به خلیج عربی تغییر دادند، عربستان سعودی وجود نداشت. در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی این نام جعلی دوباره در مطبوعات و گفتارهای بعضی از رهبران عرب ظاهر شد اما سپس از یادها رفت. امروز عربستان سعودی و چند کشور عرب دیگر از این نام جعلی هم‌چنان استفاده می‌کنند.

شیعیان بحرین که بیش از ۶۵ در صد جمعیت آن کشورند، یکی دیگر از مسائل حساس در روابط میان ایران و عربستان سعودی اند. بحرین که مجمع‌الجزایری است در خلیج فارس، در سال ۱۷۸۳ به دست آل خلیفه از اعراب شبه جزیرهٔ عربستان افتاد و از ایران جدا شد. بحرین از قرن نوزدهم تا ۱۹۷۱ تحت‌الحمایهٔ بریتانیا بود، اما ایران چه در زمان قاجار و چه در زمان پهلوی‌ها هرگز از آن چشم نپوشید. در سال ۱۹۵۷ با تصویب قانون جدید تقسیمات کشوری، بحرین چهاردهمین استان کشور تعیین شد. اما در اوت ۱۹۷۱ پس از یک نظرسنجی و تأیید شورای امنیت سازمان ملل، بحرین مستقل شد و ایران آن را به رسمیت شناخت.

ایران استقلال بحرین را در برابر به رسمیت شناخته شدن حاکمیتش بر سه جزیرهٔ تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی پذیرفت. این سه جزیره را ایران در سی ام نوامبر ۱۹۷۱، دو روز پیش از تشکیل کشور امارات متحدهٔ عربی، از بریتانیا پس گرفت. کشور نوبنیاد امارات که اتحادی است از هفت شیخ‌نشین، آن سه جزیره را از آن خود می‌داند و عربستان سعودی از سال ۱۹۹۲ از آن پشتیبانی می‌کند. حاکمیت ایران بر این سه جزیره یکی دیگر از علت‌های تیرگی روابط میان دو کشور است.

پس از انقلاب ۱۹۷۹ و به قدرت رسیدن رژیمی شیعی در ایران، عربستان سعودی بر دشمنی خود با ایران افزود، به ویژه از آن رو که رهبران ایران به دنبال صدور انقلاب به کشورهای عربی بودند. در جنگ ایران و عراق، سعودی‌ها کوشیدند جبهه‌ای از همهٔ کشورهای عربی برضد ایران تشکیل دهند که با مخالفت سوریه در مقام رهبر کشورهای جبههٔ پایداری عرب، و لیبی رو به رو شدند. پیش از جنگ، آنان اطلاعاتی را که دربارهٔ اوضاع اقتصادی، اجتماعی و نظامی ایران از دستگاه‌های سری آمریکا به دست آورده بودند، در اختیار صدام حسین قرار دادند.

در ماجرای معروف به عملیات طبس برای رهایی گروگان‌های آمریکایی در ایران، عربستان سعودی جزو چند کشوری بود که به آمریکا یاری رساندند. بسیاری از تحلیل‌گران یکی از هدف‌های اصلی سیاست نفتی عربستان سعودی را ضعیف کردن هرچه بیشتر ایران می‌دانند. سعودی‌ها با افزایش بی‌سابقهٔ تولید نفت به ویژه در چند سال گذشته در پی کاهش بهای نفت در بازارهای جهانی بوده اند و از این راه اقتصاد ایران را آسیب‌پذیرتر کرده اند. آنان همواره از تحریم‌های غرب برضد ایران پشتیبانی کرده اند.

کشتن حُجاج ایرانی یکی دیگر از علت‌های اصلی بحران در روابط میان دوکشور است. در سال ۱۹۸۷ مأموران امنیتی سعودی چهار صد حاجی ایرانی و غیرایرانی را در یک راه‌پیمایی کشتند. این گونه راه‌پیمایی‌ها را در آن زمان انقلابیان ایرانی در مراسم حج سازمان می‌دادند. آن کشتار خشم خمینی را چنان برانگیخت که گفت: اگر از جنایت‌های صدام بگذریم، جنایت آل سعود را نمی‌بخشیم. در پی آن رویداد گروهی دانشجو به سفارتخانهٔ عربستان در تهران حمله کردند. از آن پس، سعودی‌ها بر حُجاج ایرانی سخت گرفتند. حادثهٔ منا در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ آخرین حادثهٔ مراسم حج بود که به سبب ازدحام و شلوغی رخ داد و در طی آن نزدیک به ۲۵۰۰ زائر از جمله ۴۶۴ حاجی ایرانی جان باختند. به دنبال آن حادثه به دستور خامنه ای سه روز عزای عمومی اعلام شد.

جاه‌طلبی هسته‌ای ایران یکی دیگر از علت‌های ستیز و کشاکش میان دو کشور است. بحران روابط میان دو کشور به نظر نمی‌رسد به این زودی‌ها پایان یابد. زیرا علل اصلی بحران تا زمانی که جمهوری اسلامی پابرجاست از میان نخواهد رفت.

پیامدهای پارادوکسال انقلاب اسلامی در ایران

نظام جمهوری اسلامی که خمینی برای دگرگون کردن جامعهٔ ایران بنیان گذاشت برقرار است، اما نه چنان که او می‌خواست. به عقیدهٔ بسیاری از ناظرانِ ایرانی و خارجی جامعهٔ ایران در ۴۳ سال گذشته اساساً در جهت مخالفِ آرزوها و خواسته‌های خمینی متحول شده است. از میراث فکری و سیاسیِ او چه چیزی باقی مانده است؟ پیروانِ وفادار خمینی هنوز می‌کوشند به ایده‌ها، اندیشه‌ها و خواسته‌های او جامهٔ عمل بپوشانند. اما به نظر می‌رسد هرچه در این راه می‌کوشند بیشتر ناامید می‌شوند.

یکی از ایده‌هایِ اصلیِ خمینی در بنیان‌گذاریِ جمهوریِ اسلامی مخالفتَ با ملی‌گرایی بود که شالودهٔ همهٔ کشورها و دولت‌های مدرن در جهان کنونی است. او از همان آغاز با هرچه رنگ و بوی ملی داشت دشمنی کرد و به تأکید گفت که «اسلام ملی نیست». اما حسّ ملی در زیر حاکمیتِ جمهوری اسلامی بیش از هر زمانِ دیگری نه تنها در میان مردم بلکه حتی در میانِ بخشی از حکومتگرانِ ایران رشد کرد، چنان که بسیاری از جامعه‌شناسانِ ایرانی و حتی خارجی، نیرومندترین جریان فکری و سیاسیِ ایرانِ امروز را جریانِ ملی‌گرا می‌دانند. این پدیده، درواقع، نتیجهٔ پارادوُکسال یا متناقضِ ملی‌ستیزیِ خمینی است. از آنجا که این ملی‌گراییِ در واکنشِ به برتری جویی و یکه تازی اسلام پس از انقلاب رشد کرده، جمهوری اسلامی را با بحران عمیقی رو به رو کرده است.

یکی دیگر از ایده‌های اصلیِ خمینی بازگشت به سنت و اصولِ اولیهٔ اسلام بود. خمینی در ۱۳۴۱ هم با «اصلاحِ قانون انتخابات» که به زنان حق رأی می‌داد و هم با «منشور انقلاب سفید» که نخستین اصلِ آن «اصلاحات ارضی» و «الغای نظام ارباب و رعیتی» بود به مخالفت برخاست. پس از انقلاب نیز بسیاری از حقوق قانونی و پذیرفتهٔ زنان را از آنان پس گرفت. اما در این عرصه نیز به نتیجهٔ مطلوب نرسید. هنوز پایه‌های جمهوری اسلامی استوار نشده بود که مسئلهٔ تجدد و توسعه در مرکز بحث‌های سیاسیِ ایران قرار گرفت و زنان برای بازستاندنِ حقوقِ خودِ به پا خاستند و چنان نیرو و شایستگی از خودِ نشان دادند که می‌گویند نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ کشورهای مسلمان بی‌سابقه است.

درست است که امروز میزان مشارکت زنان ایران در امور اقتصادی بیش از ۱۰ درصد کم‌تر از زنان خاورمیانه است، اما دستاوردهایِ بزرگ جنبش زنان را در جمهوری اسلامی نمی‌توان انکار کرد. هنوز چند سالی از مرگ خمینی نگذشته بود که جنبش زنان توانست درهای بسیاری از رشته‌های دانشگاهی را به روی زنان باز کند، مانند پزشکی، داروسازی، استادی دانشگاه، مهندسی، مترجمی و مددکاریِ اجتماعی. برپایهٔ آمارهای معتبر در اوایل دههٔ ۱۹۹۰ زنان ۵۶ درصد دانشجویانِ علوم طبیعی و ۲۰ درصد دانشجویانِ دورهٔ دکتری فلسفه را تشکیل می‌دادند. در سال تحصیلیِ ۱۹۹۸- ۱۹۹۹ چهارده درصدِ استادیارانِ دانشگاه‌هایِ ایران زنان بودند. البته زنان بر این حقیقت آگاهند که در جمهوریِ اسلامی دست‌یابیِ آنان به حقوق برابر با مردان ناممکن است. برای مثال، تا زمانی که جمهوریِ اسلامی برقرار است، زنان نمی‌توانند به مقام قضاوت و ریاست جمهوری برسند.

ایدهٔ «ولایت فقیه» یکی دیگر از ایده‌هایِ اصلیِ خمینی در بنیان‌گذاریِ جمهوریِ اسلامی است. این ایده را مهم‌ترین نظریهٔ سیاسیِ او می‌دانند. اساس جمهوری اسلامی را بر بنیاد آن استوار کرده‌اند. نظریهٔ ولایت فقیه را خمینی در اواخرِ دههٔ ۱۳۴۰ شمسی (دههٔ ۱۹۶۰ میلادی) تنظیم و تشریح کرد، اما در

دوران انقلاب و اوایل پیروزی انقلاب در مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و اعلامیه‌هایش سخنی از آن نگفت. البته پیش از خمینی علمای شیعه از ولایت فقیه در اموری مانند «ولایت بر شخص محجور» یعنی شخصی که از تصرف در مال خود منع شده، سخن گفته‌اند. اما ولایت فقیه به معنای حکومت‌داری ساخته و پرداختهٔ خمینی است. این ایده یکی از ایده‌های ناهمسازِ اوست. مخالفانِ ولایت فقیه این ایده را یک بدعت دینی و فقهی می‌دانند.

«مقام مُعَظّم رهبری»، نهادی که برپایهٔ نظریهٔ ولایت فقیه استوار شده، یکی از گره‌های کور نظام جمهوری اسلامی است. برخی از همراهان و کوشندگانِ نخستینِ انقلاب اسلامی به سبب مخالفت با این نظریه نه تنها از قدرت بلکه از کشور نیز رانده شدند. به گفتهٔ محسن کدیور، یکی از نخستین منتقدانِ ولایت فقیه، این نظریه جزو هدف‌های انقلاب نبود و در پیش‌نویس قانون اساسی جمهوریِ اسلامی پیش‌بینی نشده بود. آن را در مجلس بررسیِ نهایی قانون اساسی در ۱۳۵۸ خورشیدی اضافه کردند و شکل نظام را از اساس تغییر دادند. به عقیدهٔ کدیور، ولی فقیه دارای اختیارات نامحدودِ بالاتر از قانون اساسی و قوایِ سه‌گانهٔ جمهوریِ اسلامی است. مردم، دولت و نهادهای کشور باید از آن اطاعتِ بی‌چون و چرا کنند.

اما تحلیل‌گرانِ شوم‌ترین میراثِ خمینی را انزوایِ سیاسیِ ایران در جهان می‌دانند. می‌گویند جایگاهِ نامتعارفِ این کشور در جهان و به حاشیه رانده شدنِ آن در جامعهٔ بین‌المللی که از ۴۳ سال پیش آغاز شده و هم‌چنان ادامه دارد در تاریخِ درازآهنگ‌اش بی‌سابقه است. امروز ایران در جهانِ کشوری مطرود است. دشمنیِ خمینی با آمریکا و اسرائیل و به طور کلی با بیگانگانَ که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» خلاصه شد، رابطهٔ ایران را با کشورهای جهان از چارچوب قواعد متعارفِ دیپلماسی خارج کرد. مفهوم ناروشنی مانند «استکبارستیزی» که به یکی از اصول سیاستِ خارجی ایران تبدیل شد، نه تنها کشورهای غربی بلکهَ بسیاری از کشورهای مسلمان را نیز از برقراریِ روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه با ایران دودل و سرگشته کرد.

اعدام‌های بی‌حسابِ اول انقلاب و فرمانِ کشتارِ هزاران زندانیِ سیاسی در تابستانِ ۱۳۶۷ از سیاه‌ترینِ صفحات کارنامهٔ خمینی است. آن خونریزی‌ها نه تنها گروه‌های بزرگی از مردم ایران را به دشمنانِ آشتی‌ناپذیر نظام جمهوری اسلامی تبدیل کرد بلکه حتی بخشی از همراهانِ نزدیک و یارانِ وفادار خمینی را نیز از او دور کرد. جامعه شناسانی معتقدند که جدا از زخم‌های عمیق و ماندگارِ روحی و روانیِ آن کشتارها در میان بازماندگانِ قربانیان، یکی از پیامدهایِ جامعه‌شناختی آن‌ها شکافی بود که میان دستگاه حکومتیِ جمهوری اسلامی و بخشی از بدنهٔ جامعه گشوده شد و هرگز از میان نرفت.

جنبش‌های اعتراضی دامنه دار

جنبش‌های منطقه‌ای و قومیِ نخستین سال هایِ حیات جمهوریِ اسلامی جنبش‌هایِ اعتراضیِ گسترده در مقیاس کشور نبودند. به همین سبب، تحلیل‌گران و مورخان آن‌ها را جداگانه بررسی می‌کنند. از کشاکش‌هایِ سیاسی و درگیری‌های نظامیِ گروه‌ها و سازمان‌هایِ سیاسی و سیاسی- نظامی با جمهوری اسلامی نیز زیر عنوانِ جنبش‌های گستردهٔ اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی یاد نمی‌کنند. البته با توجه به تعریف «جنبش» در جامعه‌شناسیِ سیاسی همهٔ آن‌ها جنبش شمرده می‌شوند. در جامعه‌شناسی جنبش اجتماعی به هر نوع حرکت جمعی گفته می‌شود که برضد نظم اجتماعی، نهادهای موجود یا تصمیمی حکومتی به منظوراصلاح، تغییر یا واداشتن حکومتگران به عدول از تصمیم خود به راه می‌افتد.

در ایران امروز جنبش‌های اعتراضی به امری عادی تبدیل شده اند. بسیاری از آن‌ها منطقه‌ای و، به عبارتی، موضعی اند و به همین سبب اخبارشان در سطح محدودتری پخش می‌شود. معمولاً رژیم آن‌ها را فرومی‌نشاند تا دوباره سربلند کنند. اما جنبش‌هایی که هستی رژیم را به جد تهدید می‌کنند، جنبش‌های اعتراضی دامنه دار اند.

جنبش اعتراضیِ آبان ۱۳۹۸ را بسیاری از کارشناسانِ ایران، گسترده‌ترین و خونین‌ترین جنبش اعتراضیِ ۴۳ سال گذشته می‌دانند. نظرپردازی‌ها دربارهٔ دامنهٔ آن جنبش، خواسته‌هایِ واقعیِ آن، علل خشونت‌آمیز بودنِ آن، خاستگاه طبقاتیِ فعالانِ اصلیِ آن، میانگینِ سنّیِ آنان، شمار کشته شدگان و سرنوشتِ بازداشت شدگانِ هم‌چنان ادامه دارد. تحلیل‌گران و ناظرانِ جدی ایرانی در داخل و خارج کشور با استناد به حقایقِ انکارناپذیری که تاکنون دربارهٔ چند و چون این جنبش در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتشر شده جنبه‌های گوناگون آن را هم‌چنان بررسی و تجزیه و تحلیل می کنند. این جنبش ششمین جنبشِ اعتراضیِ گستردهٔ سال‌های پس از انقلاب بود.

برخلاف آنچه گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی یا بعضی از مدافعان نظام پادشاهی می‌گویند، روابط میان ایران و عربستان سعودی پیش از انقلاب نیز خالی از ستیز و کشاکش نبود و گاه مانند امروز تیره می‌شد، اما کار به دشمنی پایدار و جنگ نمی‌کشید. ساده اندیشی است اگر علت اصلی تیرگی روابط این دو کشور را در عصر کنونی به هم‌چشمی تاریخی عرب و ایرانی و برافتادن ساسانیان نسبت بدهیم. اما تأثیر دشمنی میان وهّابی‌گری و شیعی‌گری را که از نیمهٔ دوم قرن هیجدهم آغاز شد، در روابط دو کشور نمی‌توانیم انکار کنیم. سعودی‌ها برپایهٔ اعتقادات وهّابی شیعیان را مسلمان نمی‌دانند و چندین بار در عربستان و عراق دست به کشتار آنان زده اند. در سال ۱۸۰۲ میلادی بسیاری از شیعیان کربلا را در کوچه و بازار و حتی در خانه‌هاشان کشتند، جواهرات حرم امام حسین را به غارت بردند و گنبد آن را ویران کردند.

نخستین جنبش گستردهٔ سال‌های پس از انقلاب شورش خرداد ۱۳۷۱ مشهد بود. آن جنبش در ۹ خرداد با تظاهراتِ حاشیه نشینانِ «کویِ طلاب» در اعتراض به تخریبِ خانه‌هاشان آغاز شد و خیلی زود به جنبش گستردهٔ اعتراضی برضد نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. در آن جنبش که سراسر شهر مشهد را فرا گرفت مردم به ساختمان‌هایِ دولتی حمله کردند و چندین پاسگاه انتظامی، بانک و مرکز تجاری، سیاسی و فرهنگیِ وابسته به آستانِ قدس رضوی را آتش زدند. جنبش در روز دهم خردادِ با هجوم گستردهٔ نیروهایِ سپاه خراسان و استان‌های همجوار سرکوب شد. در آن جنبش ۶ نیروی امنیتی و ۳ نفر از مردم عادی کشته شدند، ۳۰۰ نفر زندانی شدند و شهر مشهد آسیبِ فراوان دید. اندکی بعد، علی جنتی از سِمَتِ استانداری خراسان عزل و به تهران فراخوانده شد. ۱۰ روز بعد ۴ تن از عاملانِ اصلی جنبش به دار آویخته شدند.

دومین جنبشِ اعتراضیِ گسترده را دانشجویانِ دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در اعتراض به توقیفِ روزنامهٔ سلام در زمان ریاست جمهوریِ محمد خاتمی به راه انداختند. آن جنبش تا ۲۳ تیر به طول انجامید. روزنامهٔ سلام نخستین روزنامهٔ منتقدِ نظام پس از مرگ آیت‌الله خمینی بود که از ۲۰ بهمن ۱۳۶۹ به سردبیری عباس عبدی منتشر می‌شد و در ۱۵ تیر ۱۳۷۸ به مدت ۵ سال توقیف شد. جنبشِ اعتراضی تیرماه با تجمعِ اعتراضیِ دانشجویان در خوابگاهِ کوی دانشگاه آغاز شد. در ۲۰ تیر دانشجویان دانشگاه تبریز نیز به نشانهٔ همبستگی با دانشجویان دانشگاه تهران و در اعتراض به توقیف روزنامهٔ سلام دست به تظاهرات زدند. در حملهٔ نیروهای انتظامی و گروه معروف به لباس شخصی‌ها به دانشجویان تبریز ده‌ها دانشجو زخمی شدند و به روایتی یک بسیجی کشته شد. در تهران نیز در حملهٔ سپاه و انصار حزب‌الله به کوی دانشگاه و خوابگاه‌های دانشجویی ۷ نفر کشته و بیش از ۳۰۰ نفر بازداشت شدند.

سومین جنبش اعتراضی گسترده، جنبشِ دانشجویی و دانشگاهی تابستان ۱۳۸۲ بود که در چهارمین سالگرد حملهٔ به خوابگاه دانشجویان در تیرماه ۱۳۷۸ در اعتراض به حکم اعدام هاشم آقاجری در دادگاه بَدْوی به راه افتاد. داستان از این قرار است که آقاجری، استاد دانشگاه تربیت مُدرّس، در ۲۹ خرداد ۱۳۸۱ در یک سخنرانی در تالار معلمِ دانشگاهِ همدان که به مناسبت سالگرد درگذشت علیِ شریعتی برگزار شده بود، سخنانی بر زبان راند که دادستان آن‌ها را توهین به اسلام و مقدساتِ مسلمانان دانست و از سخنران شکایت کرد. شعبهٔ ۱۴ دادگاه عمومی همدان پس از رسیدگی به شکایت شاکی آقاجری را به اتهام «ارتداد» به اعدام محکوم کرد. آن حکم با اعتراض گستردهٔ دانشجویان و جامعهٔ دانشگاهی و حتی بعضی از شخصیت‌هایِ سیاسی از جمله محمد خاتمی، رئیس جمهور، رو به رو شد. دانشجویان و دانشگاهیان با برگزاری جلسات سخنرانی و تجمع‌هایی در داخل دانشگاه به اعتراض‌های خود ادامه دادند تا که سرانجام دادگاه تجدید نظر حکم اعدام را به چند سال زندان تخفیف داد.

چهارمین جنبش اعتراضیِ گسترده در اعتراض به نتایج دهمین انتخابات ریاستِ جمهوری در سال ۱۳۸۸ به راه افتاد. آن جنبشِ خودجوش و خودانگیخته را که «جنبش سبز» نام گرفت، مردمی به راه انداختند که به امید تغییر با شور و شوق به پایِ صندوق‌های رأی

رفته بودند. اما آنچه از صندوق‌ها بیرون آمد، ناباوری، بیزاری و خشم آنان را برانگیخت. در آن جنبش طبقهٔ متوسطِ شهری سهم چشمگیر داشت، اما دامنهٔ جنبش بسیار گسترده تر و خواسته‌هایش فراتر از خواسته‌هایِ آن طبقه بود. از همین رو، قشرهایِ گوناگونِ اجتماعی به آن جنبش پیوستند، زیرا جمهوریِ اسلامی را پاسخگویِ خواسته‌هایِ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌شان نمی‌دیدند.

پنجمین جنبش اعتراضیِ گسترده در ۷ دی ماه ۱۳۹۶ در اعتراض به گرانی و سیاست‌های دولت حسن روحانی از مشهد و شهرهای بزرگ استان خراسان آغاز شد و خیلی زود بسیاری از شهرهای کشور از جمله اراک، ساوه، تهران، کرج، بندرعباس و اهواز را فراگرفت. خواست‌های آن جنبش که در آغاز اقتصادی بود، بی‌درنگ سیاسی شد و تظاهرکنندگان به دادن شعارهایی برضد علی خامنه‌ای و نظام جمهوری اسلامی و در حمایت از خاندان پهلوی پرداختند. آن جنبش را نیز علی خامنه‌ای به توطئهٔ آمریکا، اسرائیل و بریتانیا نسبت داد. در میان قربانیان آن جنبش که به ده‌ها نفر رسید دو تن دانش آموز بودند که به ضرب گلوله کشته شدند. در آن جنبش نیز مردم به بسیاری از نهادها و ساختمان‌های دولتی حمله کردند.

ششمین جنبش اعتراضیِ گسترده، چنان که گفتیم، در ۲۵ آبان ۱۳۹۸ در پی سهمیه بندیِ بنزین و افزایش ناگهانی و زیاده روانهٔ بهایِ آن به راه افتاد و بیش از ۱۰۰ شهر ایران را فرا گرفت. تظاهرات خیلی زود به درگیری با نیروهای امنیتی انجامید و صدها و به قولی نزدیک به هزار و پانصد کشته به جا گذاشت. این جنبش راگسترده‌ترین و خونین‌ترین جنبش اعتراضیِ ۴۳ سال گذشته می‌دانند.

نگاهی به کارنامهٔ جمهوری اسلامی در حفظ محیط زیست کشور

جمهوری اسلامی به سبب ندانم‌کاری و سیاست‌های نادرست، آسیب‌های جبران ناپذیری به محیط زیست کشور زده است. کارشناسان یکی از عوامل اصلیِ تخریب محیط زیست ایران را افزایش بی‌حسابِ جمعیت پس از انقلاب می‌دانند. رهبران جمهوریِ اسلامی به ویژه خامنه ای هنوز مدافع رشد جمعیت در ایران اند. در ۱۹۷۷ یعنی دو سال پیش از انقلاب، جمعیت ایران کم‌تر از ۳۴ میلیون نفر بود. در سال ۲۰۲۰ به حدود ۸۴ میلیون نفر رسیده بود.

از حدود ۵۰ هزار تُن زباله‌ای که این جمعیت روزانه تولید می‌کند، کم‌تر از ۱۰ درصد بازیافت می‌شود. بقیه یا در طبیعت رها می‌شود و یا زیر خاک دفن می‌شود. به گفتهٔ شهردار تهران، شهرداری هر روز ۹ هزار تُن زباله از خانه‌ها و سطل‌های آشغالِ خیابان‌های تهران جمع‌آوری می‌کند و به جنوبی‌ترینِ مناطق تهران یعنی آرادکوه منتقل می‌کند. یک خانوادهٔ ایرانی به اندازهٔ ۲ یا ۳ برابرِ یک خانوادهٔ آلمانی زباله تولید می‌کند. در حالی که میزان بازیافتِ زباله در آلمان بسیار بالاست و برپایهٔ آمارهای رسمی در مجموع بیش از ۹۰ درصد است.

عامل اصلی دیگرِ تخریبِ محیط زیست در ایران، افزایش خودروها و، درنتیجه، میزان بسیار بالای مصرف بنزین و گازوئیل است. برپایهٔ آمارهای مرکز آمار ایران، در سال ۱۹۷۹ شُمار خودروهای ایران کمی بیش از ۹۶۰ هزار، میزان مصرف بنزین پنج میلیارد لیتر و میزان مصرف گازوئیل نُه و نیم میلیارد لیتر بود. ۳۳ سال بعد یعنی در سال ۲۰۱۲ شُمار خودروها به ۱۶ میلیون، میزان مصرف بنزین به بیش از ۲۳ میلیارد لیتر و میزان مصرف گازوئیل به ۳۴ میلیارد لیتر رسیده بود.

سالانه ۴۵ هزار ایرانی بر اثر آلودگی هوا جان خود را از دست می‌دهند. در ۳۵ درصد کودکان تهران نشانه‌های بیماری آسم و دیگر آلرژی‌های مربوط به آلودگی هوا دیده می‌شود. در بعضی مناطق ایران مردم از آلودگی هوا با منشأ طبیعی نیز رنج می‌برند. در خوزستان ریزگردها و در آذربایجان طوفان نمک آلودگی هوا را دو چندان کرده است.

خشک‌سالی در ایران پدیدهٔ تازه‌ای نیست. این کشور در تاریخ دور و دراز خود بارها دچار خشک‌سالی شده است. بنابراین، علت اصلیِ خشک شدن رودهایی مانند کارون و زاینده رود یا دریاچه‌هایی مانند ارومیه و بختگان خشک‌سالی نیست. کم و بیش همهٔ کارشناسان، ناکارآمدی دولت‌های پیاپی و مدیریت نادرست منابع آبی را علت اصلی خشک شدن آن رودها و دریاچه‌ها می‌دانند.

به گزارش سازمان جهانی خوار و بار (فائو)، در سال ۱۹۷۹ یعنی در نخستین سال انقلاب مساحت عرصه‌های جنگلی ایران بیش از ۱۸ میلیون هکتار بود. در سال ۲۰۰۵ بانک جهانی فاش کرد که سالانه ۱۲۵ هزار هکتار از جنگل‌های ایران از میان می‌رود. با این آهنگ نابودی پیش‌بینی می‌کنند در ۵۰ سال آینده جنگلی در ایران باقی نخواهد ماند. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۶ و ۲۰۱۲ یعنی در عرض ۲۵ سال نزدیک به ۱۸ هزار مورد آتش‌سوزی عمدی و غیرعمدی در جنگل‌های ایران روی داده است.

یک سال پیش از انقلاب ۵ میلیون هکتار از مساحت کشور به صورت پارک ملی و پناهگاه حیات وحشْ منطقهٔ حفاظت شده بود. اسکندر فیروز، بنیان‌گذار «سازمان حفاظت محیط زیست ایران»، در خاطرات خود از آموزش ۲۳۰۰ محیط بان و ۱۴۰۰ افسر محیط بان سخن گفته است.

اگرچه آمارهای رسمی اکنون از افزایش وسعت مناطق حفاظت شده خبر می‌دهند، اما بر نیروی انسانی حفاظت کننده افزوده نشده است، چنان که بعضی از مناطق ارزش حفاظتی خود را از دست داده‌اند و حیات وحش در آن‌ها به کل نابود شده است. برای مثال، یک سال پیش از انقلاب در منطقهٔ حفاظت شدهٔ بیستون ده هزار رأس «کَل- و- بُز» وجود داشت. بیست سال بعد اثری از این گونهٔ بُز کوهی در آن منطقه یافت نمی‌شد. بر پایهٔ آمار سازمان محیط زیست، یک سال پیش از انقلاب در پارک ملی کویر ۲۰۰ گونهٔ کمیابِ گور ایرانی وجود داشت. بیست سال بعد حتی یک گور هم در آن پارک دیده نشد.

تحقیقات بی‌طرفانهٔ کارشناسان نشان می‌دهد که رهبران جمهوری اسلامی حفظ محیط زیست کشور را وظیفه‌ای فوری و جدّی نمی‌دانند، حتی زمانی که سلامتی و جان مردم در خطر است. آنان در زمینهٔ حفظ محیط زیست به کوشش‌های ایرانیان دلسوز و سازمان‌های غیردولتی نیز با نگاه امنیتی می‌نگرند و نمی‌گذارند دست‌کم آن کوشش‌ها به نتیجه برسد.

جمهوری اسلامی: خودی و غیرخودی، آشنا و غریبه

جمهوری اسلامی به مردم بعضی از استان‌های کشور به چشم غریبه می‌نگرد. کردستان و بلوچستان و خوزستان از آن جمله اند. شاید هیچ استانی در ایران به اندازه خوزستان از جمهوری اسلامی ایران زخم و ستم و آسیب ندیده باشد. آتش‌سوزی سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ که در طی آن نزدیک به ۷۰۰ تن کشته شدند و انقلابیان مسئولیت آن را به گردن ساواک انداختند، در پیروزی انقلاب نقش تعیین کننده داشت. زیرا خشم مردم را برضد نظام حاکم برانگیخت و راه را بر هرگونه راه حل سیاسی بست. اما سپس معلوم شد که آن جنایت هولناک کار انقلابیان متعصب مذهبی بوده است. در دادگاهی که پس از انقلاب برگزار شد، گروهی از انقلابیان مذهبی مسئول آن رویداد شناخته شدند.

در جنگ ایران و عراق که دومین جنگ طولانی قرن بیستم پس از جنگ ویتنام بود و به طور رسمی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و نزدیک به ۸ سال طول کشید، خوزستانی‌ها که سرزمین‌شان همواره صحنهٔ نبرد میان نیروهای ایرانی و ارتش عراق بود تاوان سنگینی دادند. حملات هوایی و زمینی به زیرساخت‌های اقتصادی و سرمایه‌های طبیعی، فرهنگی، مدنی و انسانی آن استان آسیب فراوان زد.

خوزستان که بیش از نیمی از مساحت آن جلگه‌ای است و به پرآب‌ترین استان ایران شهرت دارد، بر اثر بی‌کفایتی مسئولان و طرح‌های سودجویانهٔ دولت‌های پیاپی دچار بی‌آبی شد، فاجعه‌ای که هم‌چنان ادامه دارد. در حالی که کارون، بزرگ‌ترین رود ایران، و کرخه، سومین رود بلند ایران، از آن استان می‌گذرد.

بخش بزرگی از تالاب هورالعظیم که با مساحتی بیش از ۱۲۰ هکتار در انتهای رود کرخه در منطقهٔ مرزی دشت آزادگان قرار دارد به سبب نرسیدن آب خشک شد چنان که همهٔ روستاها و آبادی‌های مجاور آن بر اثر کوچ مردم از میان رفت. یکی دیگر از پیامدهای خشک شدن آن تالاب طوفان‌های ریزگردی است که سال‌هاست مردم استان را گرفتار گرد و غباری بیش از ۲۱ برابر میانگین عادیِ گرد و غبار در جهان کرده است. این طوفان‌ها سبب‌ساز قطع پی در پی آب و برق و مخابرات در اهواز و چندین شهر دیگر آن استان اند.

اما بحران آبی خوزستان در درجهٔ نخست نتیجهٔ «طرح‌های انتقال آب از سرشاخه‌های کارون» و افتادن بار تأمین آب آشامیدنیِ استان به دوش رودخانهٔ کرخه است. امروز کارون حتّی توان ورود به دریا را ندارد و آب شور دریاست که وارد کارون می‌شود و این به معنای مرگ آن رودخانه است.

به گفتهٔ یکی از کارشناسان محیط زیست، وزیر نیرو و مسئولان شورای عالی آب خواستند زادگاه‌های خود را در فلات مرکزی ایران به بهای ویرانی خوزستان آباد کنند. آنان برای ایجاد کارخانه‌های فولاد و پتروشیمی و پالایشگاه در زادگاه‌های خود مسیر آب کارون را از سرچشمه‌های آن برگرداندند و جلگهٔ حاصلخیز خوزستان را در پایین‌دست اسیر تشنگی و گرفتار طوفان‌های ریزگردی کردند.

خوزستان یکی از استان‌های پُرمُناقشهٔ ایران است. این استان نفت خیز ثروتمندترین استان کشور است. رشد جریانِ هویت‌طلبی در میان عرب‌های آن استان به ویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق مسئولان کشور را گهگاه به چاره جویی‌های نیندیشیده واداشته است. در دهه‌های گذشته دولت‌ها بنا به ملاحظات امنیتی خواسته‌اند ترکیب جمعیتی آن استان را به طور مکانیکی تغییر دهند یا آن را به دو استان شمالی و جنوبی تقسیم کنند. این سیاست‌ها با اعتراض نمایندگان آن استان مانند حبیب آقاجری رو به رو شده است.

کم و بیش همهٔ کارشناسان معتقدند که تجزیهٔ استان‌ها به ویژه استان‌های مرزی به واحدهای

کوچک‌تر یا واداشتن بومیان یک استان به ترک سرزمین آبا و اجدادی خود نه تنها به جنبش‌های هویت‌طلبانه پایان نمی‌دهد بلکه حس تعلق به کشور را در میان مردم آن استان‌ها از میان می‌برد.

عرب‌ها از بومیان خوزستان‌اند و هویت‌طلبی آنان به ویژه سرآمدانشان لزوماً به معنای جدایی‌طلبی نیست. البته حضور جریانی جدایی‌طلب را در آن استان، چنان که در دیگر استان‌های مرزی کشور، نمی‌توان انکار کرد. با تغییر مکانیکی بافتِ جمعیتی یک استان یا تقسیم آن به واحدهای کوچک‌تر جریان‌های جدایی‌طلب از میان نمی‌روند. به گفتهٔ کارشناسان، ایران نیازمند دولتی ملی است که با احترام به تنوع قومی و فرهنگی حس تعلق به کشور را در میان باشندگان کشور تقویت کند. باید عرب خوزستانی همان‌اندازه خود را ایرانی بداند که فارسی زبان خراسانی.

جمهوری اسلامی سال‌هاست با بدگمانی، ندانم‌کاری، تبعیض و زورگویی استان خوزستان را به یکی از صحنه‌های اصلیِ جنبش‌های اعتراضی دامنه دار تبدیل کرده است. تیراندازی به سوی معترضان، بازداشت‌های جمعی و زندانی کردن فعالان سیاسی و مدنی استان پاسخی است که رهبران جمهوری اسلامی تاکنون به آن جنبش‌ها داده‌اند.

سرچشمهٔ اصلی نابرابری و تبعیضِ دینی در جمهوری اسلامی تنها اصطلاحِ «دین رسمی» در اصل ۱۲ قانون اساسی نبود. بنابه اصل ۱۳ آن قانون، تنها سه دین زرتشتی، کلیمی و مسیحی اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند. برپایهٔ این اصل، دینی که بیش از همه از حقوق مدنی و آزادی‌های قانونی محروم شد، دین بهایی بود. به نظر می‌رسد اصل ۱۳ را در درجهٔ نخست برای آزارِ پیروان دین بهایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانده باشند. درواقع، آن اصل دست گروه‌های ضد بهایی را از همان آغاز در کشتار و آزارِ بهاییان باز گذاشت، چنان که در دوره‌های بحرانی مانند گروگان‌گیری و جنگ، از آنجا که افکار عمومی درگیر مسائل دیگری بود، فرصت یافتند و دست به کشتار بهاییان زدند.

سال‌ها پیش خبرنامهٔ دانشجویان ایران که از هواداران نظام جمهوری اسلامی است، نوشت: آلودگی، بوی لجن و کمبود آب گریبان شهروندان خوزستانی را گرفته است. این بحران بر اثر بی توجهی مسئولان به بحران امنیتی- اجتماعی تبدیل شده است. تا چندی پیش دولت و مجلس این بحران را جوسازی منتقدان و بازی سیاسی توصیف می‌کردند و بحران بی آبی را که می‌توانستند مهار کنند به غولی تبدیل کرده‌اند که همه ملت از آن می‌ترسند.

مرگ مهسا (ژینا) امینی و جنبش اعتراضی کم‌نظیری که برانگیخت، با نگاهی به جنبش زنان ایران

مرگ جانگداز مهسا امینی، دختر ۲۲ سالهٔ اهل سقز، در ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ به دنبال بازداشت او به دستاویز بدحجابی، موج گسترده‌ای از خشم و نفرت در میان ایرانیان و مردم جهان برانگیخت. جنبش اعتراضی مردم به ویژه کُردها در همدردی با خانوادهٔ مهسا دامنه‌ای کم سابقه پیدا کرد. این دختر جوان کُرد بر اثر ضربهٔ مغزی به دست مأموران گشت ارشاد تهران جان سپرد.

برکسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی ارمغانی جز ویرانی و تباهی برای ایرانیان نداشته است. اما این رژیم بنا به طبیعت خود ستمی دوچندان بر زنان ایران روا می‌دارد. چگونه رهبران جمهوری اسلامی مقوله‌ای زیر عنوان «بدحجابی» را ابداع کردند و آن را دستاویزی برای زورگویی و ستم مضاعف بر زنان ایران قرار دادند؟ با نگاهی به تاریخچهٔ این ماجرا می‌بینیم که ابداع کنندهٔ این مقوله خمینی بود و خامنه‌ای ادامه دهندهٔ راه اوست.

در سال ۱۳۵۸ خمینی در نامه‌ای به دولت موقت بازرگان درخواستِ تشکیل وزارتخانهٔ مستقلی با عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» کرد. درخواست او در اوضاع و احوال آشوب‌زدهٔ سال‌های اول انقلاب عملی نشد. او در خرداد ۱۳۶۸ درگذشت و خامنه‌ای که خود را شاگرد وفادار خمینی و مُجری آرزوهای او می‌داند، جانشین او شد.

در محرم سال ۱۳۷۲ خامنه‌ای در یک سخنرانی در جمع بسیجی‌ها از تهاجم فرهنگی، غارت فرهنگی و شبیخون فرهنگی سخن گفت و خواستار احیای دو فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر در کشور شد.

در پی آن سخنرانی جلسه‌ای با شرکت خود او و جمعی از مسئولان جمهوری اسلامی تشکیل شد که موضوع آن ایجاد «ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر» بود. خامنه‌ای وظیفهٔ ایجاد تشکیلات آن ستاد را به آیت‌الله جنتی واگذار کرد. به دستور او هفتهٔ اول ماه محرم را «هفتهٔ امر به معروف و نهی از منکر» نامگذاری کردند.

ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر رفته رفته به یکی ارکان جمهوری اسلامی تبدیل شد. در کتاب «فرهنگ‌نامهٔ نهادهای انقلاب اسلامی» که به توضیح ۹۷ نهاد تأسیس شده پس از انقلاب اسلامی پرداخته، وظیفهٔ آن ستاد «ارتقا و تقویت روحیهٔ مسئولیت‌پذیری در مردم» تعریف شده که باید از راه «فرهنگ سازی»، «الگوسازی» و «رفتارسازی» انجام گیرد.

یکی از وظایف اصلی این ستاد نظارت بر رفتار و پوشش زنان ایرانی در فضای عمومی است. در شهریور ۱۳۸۰ دفتری در آن ستاد زیر عنوان «دفتر امور زنان» تشکیل شد که هدف آن، چنان که در توضیح ساختار و تشکیلات ستاد آمده، «ترویج معروف و نهی منکرات در میان بانوان» است. مبارزه با بی حجابی و بدحجابی به این دفتر واگذار شده است.

تا سال ۱۳۶۲ جمهوری اسلامی نتوانسته بود به حجاب اجباری جنبهٔ قانونی ببخشد. در اوایل انقلاب بعضی از روحانیان بانفوذ با اجباری کردن حجاب مخالفت کردند و گفتند چنین اجباری نه تنها توجیه شرعی ندارد بلکه امری غیراخلاقی است. در قرآن نیز اشارهٔ روشنی به آن نشده است. اما با تصویب قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۶۲ جمهوری اسلامی توانست به حجاب اجباری در فضای عمومی جنبهٔ قانونی ببخشد.

موضوع حجاب اجباری را نخستین بار خمینی در ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ نزدیک به یک ماه پس از پیروزی انقلاب و یک روز پیش از نخستین تظاهرات زنان در ۸ مارس، روز جهانی زن، مطرح کرد. تظاهرات گستردهٔ زنان برضد حجاب اجباری در ۸ مارس و سخنانِ آشتی جویانهٔ آیت الله طالقانی سبب شد که خمینیِ برای مدتی از پافشاری بر حجاب اجباری دست بردارد.

روزنامهٔ اطلاعات در ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ نوشت: در مورد حجاب اجبار در کار نیست. حتی دادستان کل انقلاب اعلام کرد: مزاحمان خانم‌های بی‌حجاب ضدانقلابی‌اند.

در آن زمان سراسر کشور آشفته و ناآرام و جمهوری نوبنیاد اسلامی ناپایدار بود. اما همین که پایه‌های نظام اندکی استوارتر شد، دوباره صدای خمینی برضد «نشانه‌های شاهنشاهی» در ادارات دولتی بلند شد. او در تیرماه ۱۳۵۹ در یک سخنرانی دولت را به سبب اهمال در اسلامی کردن ادارات به باد انتقاد گرفت و به بنی صدر ۱۰ روز مهلت داد تا ادارات را اسلامی کند.

شورای انقلاب در ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹ به ریاست ابوالحسن بنی‌صدر حجاب اجباری را تصویب کرد و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی آن را ابلاغ کرد: «خانم‌ها بدون حجاب اسلامی حق ورود به ادارات را ندارند».

نبردی که از آن پس میان زنان آزادی‌خواه ایران و جمهوری اسلامی درگرفت، هرگز فرو ننشست. مشعل این نبرد تاریخی را نسل‌های تازه‌ای از زنان که پس از انقلاب به عرصه آمدند فروزان نگاه داشتند. درست است که تاکنون زنان در این نبرد نابرابر بسیار قربانی داده‌اند، اما لحظه‌ای از پای ننشسته‌اند. بسیاری از کارشناسان ایرانی و جهانی معتقدند که زنان آزادی‌خواه ایران در به زانو درآوردن جمهوری اسلامی نقش تعیین کننده خواهند داشت.

مهسا امینی آخرین قربانی حجاب اجباری در جمهوری اسلامی بود. با مرگ این بانوی جوان و دامنهٔ گستردهٔ اعتراض‌ها در ایران و جهان، شکافی نیز دربارهٔ حجاب اجباری در دل جمهوری اسلامی ایجاد شده است. بی‌شک، رهبران رژیم می‌دانند که عقب‌نشینی آنان در این عرصه، نویدبخش پایان نظامِ بحران‌زدهٔ جمهوری اسلامی است.

نابرابری و تبعیض دینی در جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی مدعی است که در ایران همهٔ ادیان از شرایط برابر و از احترام یکسان برخوردارند. در این باره قانون اساسیِ جمهوری اسلامی چه می‌گوید؟

آن قانون که در همه پُرسیِ دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ برابر با سی‌ام و سی و یکم مارس ۱۹۷۹ تصویب شد، چندین اصل را به دین‌ها و پیروانِ آن‌ها اختصاص داده است. در اصل ۱۲ آن آمده است: «دین رسمیِ ایران اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این دین الی الابد غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی طبق فقه خودشان آزادند».

در اصل سیزدهم نیز گفته شده است: « ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌هایِ دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجامِ مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند».

متن قانون اساسیِ جمهوری اسلامی پیش از آنکه در یک همه پُرسی به تصویب مردم ایران برسد، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۹ برابر با ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ در جلسه‌ای به ریاست آیت‌الله منتظری به تصویب «مجلس بررسانِ نهاییِ قانون اساسی» رسید. در آن جلسه نمایندگانِ اقلیتِ زرتشتی و تسنّن خواستارِ حذف اصطلاحِ «دینِ رسمی» از اصل ۱۲ شدند و تأکید بر «مذهبِ شیعهٔ اثنی عشری» به عنوان یک اصلِ قانونی را تبعیض در حق پیروان دیگر دین‌ها و مذاهب کشور دانستند. مولوی عبدالعزیز، نمایندهٔ مردم بلوچستان و سیستان، خواهانِ بردباری و تسامح در تدوین قانون اساسی شد و اصطلاحِ «دین رسمی» را در اصل ۱۲ آن قانون نشانهٔ نابرابریِ اَفراد جامعه در برابر قانون دانست.

اما سرچشمهٔ اصلی نابرابری و تبعیضِ دینی در جمهوری اسلامی تنها اصطلاحِ «دین رسمی» در اصل ۱۲ قانون اساسی نبود. بنابه اَصل ۱۳ آن قانون، تنها سه دین زرتشتی، کلیمی و مسیحی اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند. برپایهٔ این اصل، دینی که بیش از همه از حقوق مدنی و آزادی‌های قانونی محروم شد، دین بهایی بود. به نظر می‌رسد اصل ۱۳ را در درجهٔ نخست برای آزارِ پیروان دین بهایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانده باشند. درواقع، آن اصل دست گروه‌های ضد بهایی را از همان آغاز در کشتار و آزارِ بهاییان باز گذاشت، چنان که در دوره‌های بحرانی مانند گروگان‌گیری و جنگ، از آنجا که افکار عمومی درگیر مسائل دیگری بود، فرصت یافتند و دست به کشتار بهاییان زدند.

البته، خمینی در نخستین روزهای ورودش به ایران در مصاحبه‌ای گفته بود که در جمهوری اسلامی بهاییان حق برگزاریِ مراسم دینی ندارند و با این سخن سیاست نظام جدید را در بارهٔ این گروه از ایرانیان تعیین کرده بود. در چارچوب این سیاست از پیش تعیین شده بود که مسئولان جمهوری اسلامی هرجا فرصتی یافتند دشمنی خود را با بهاییان آشکار کردند. چندی پس از تشکیل جمهوری اسلامی، نمایندهٔ آن در امریکا در مصاحبه‌ای با نمایندگان جامعهٔ یهودیانِ آن کشور گفت که در ایران اقلیت‌های دینی حقوقیَ دارند، اما بهاییان گروهی سیاسی‌اند نه دینی و به همین سبب از چنین حقوقی محروم‌اند.

با چنین نگرشی بود که کشتار و آزار بهاییان در جمهوری اسلامی امری عادی شد. در زمانِ دولت موقتِ مهدی بازرگان، کمیته‌های مبارزه با بهائیت ده‌ها بار به خانه‌های بهاییان در تهران و شهرستان‌ها حمله کردند. انجمن حجتیه که پیش از انقلاب «انجمن ضد بهائیت» نام داشت و اعضایش بیشتر از میان بازاری‌های متعصب و پیشه وران خشکه مقدس برخاسته بودند، پس از انقلاب قدرتیَ بی‌کران یافت. آن انجمن در دورهٔ نه ماههٔ دولت موقت عامل و سبب‌ساز کشته شدن ده‌ها بهایی در گوشه و کنار ایران، آتش زدن خانه‌ها و ویرانی کشتزارهای بهاییان شد. در واکنش به دادخواهی جامعهٔ بهایی در ایران و جهان، سفارت‌خانه‌های جمهوری اسلامی اعلام کردند که گناه بهاییان کشته شده یا اعدام شده، نه اعتقادات دینی‌شان بلکه روابطشان با اسرائیل و صهیونیسم بوده است.

در زمان محمدعلی رجایی عرصه بر بهاییان بیش از پیش تنگ‌تر شد. او خود از اعضای سابق انجمن حجتیه بود و با دین بهایی دشمنی دیرینه داشت. هنگامی که در دولتِ موقتِ بازرگان به وزارت آموزش و پرورش منصوب شد، بی درنگ با صدور بخشنامه‌ای بهاییان را از مدارس و دبیرستان‌ها بیرون کرد. سپس خواهان قطع حقوق بازنشستگی معلمانِ بهایی شد. وزارتخانه‌های دیگر نیز از او پیروی کردند. رجایی در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر نخست وزیر شد و مبارزه با بهاییان را با قدرت بیشتری پیش برد. به گفتهٔ فریدون وَهْمَن، نویسندهٔ کتابِ «یک‌صد و شصت سال مبارزه با دیانت بهایی»، در جمهوری اسلامی بیشترین بهاییان را از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ کشتند. اگرچه از شدتِ آزار و کشتار بهاییان سپس کاسته شد، اما ستیز با دیانت بهایی به پایان نرسید. جمهوری اسلامی هنوز به بهایی‌ستیزی میدان می‌دهد. بازداشت بهاییان به بهانه‌های گوناگون و حتی کشته شدن آنان به دست متعصبان شیعی هم‌چنان ادامه دارد.

در جمهوری اسلامی تبعیض در حق مسلمانانِ اهل سنت نیز، که یکی از بزرگ‌ترین اقلیت‌هایِ دینی ایران‌اند و گفته می‌شود یک سوم جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند، امری پذیرفته و عادی شمرده می‌شود. جمهوری اسلامی از همان آغاز بنیان‌گذاری‌اش به بهانه‌های گوناگون و با جنگ و کشتار عرصه را بر اهل سنت که بیشترشان در استان‌های مرزی کشور زندگی‌می‌کنند، تنگ کرد. این مسلمانان حتی یک مسجد در کلان‌شهرِ تهران ندارند. متعصبان شیعی به تحریک امامان جمعه و آخوندها اماکن مقدسِ آنان را ویران می‌کنند. مردم مراسم توهین‌آمیزیَ مانند «عُمرکُشان» را که پیش از انقلاب ممنوع شده بود، در بعضی از شهرها برگزار می‌کنند. تاکنون کم نبوده‌اند کنشگران سُنی مذهب کُرد و بلوچ که با اتهام‌های سنگین اعدام یا به زندان‌هایِ درازمدت محکوم شده باشند.

بسیاری از ایرانیان سُنّی مذهب احساس می‌کنند که حکومت مرکزی با آنان مانند مهاجران و افراد غیرایرانی رفتار می‌کند. بیشتر استان‌های مرزی که در آن‌ها مسلمانان سُنّی مذهب زندگی می‌کنند، جزو محروم‌ترین استان‌های کشورند. جمهوری اسلامی گردهم‌آیی سُنّی مذهبان را حتی برای ادایِ تکالیفِ دینی‌شان برنمی‌تابد. برای مثال، مسلمانان سُنّی نمازِ جماعتِ عید فطر را زیر نظارت مأموران حکومتی برگزار می‌کنند.

یهودیانِ ایرانی نیز از آغاز انقلاب تاکنون همواره زیر تیغ جمهوری اسلامی بوده‌اند. پس از انقلاب اسلامی جمعیت بزرگی از آنان از ترس جان ایران را ترک کردند. یهودیان ایرانی مانند بهاییان جزو نخستین اقلیت‌هایِ دینی بودند که اسلام‌گرایانِ تازه به قدرت رسیده به آنان به چشم دشمن و برانداز نگریستند. اقتصاد ایران با بیرون رفتنِ بسیاری از یهودیان از کشور، که بیشترشان صاحبانِ سرمایه بودند، میلیون‌ها دلار زیان دید.

جمهوری اسلامی برخلاف ادعاهایِ سخنگویان دولت تاکنون به مسیحیان ایران نیز مانند یهودیان و بهاییان رحم نکرده است. به ویژه آنکه بسیاری از مسیحیانی که امروز در ایران زندگی می‌کنند، مسیحیانی هستند که پس از انقلاب از مذهب رسمی روی گردانده‌اند و به مسیحیت گرویده‌اند. در ایران مسیحیان حق ندارند دین و شریعت خود را در میان مسلمانان تبلیغ کنند. تاکنون کم نبوده‌اند مسیحیانی که تنها به سبب تبلیغ دین خود زندانی و شکنجه شده باشند. هم اکنون بسیاری از ایرانیانِ مسیحی که شُمار آنان را تا چند ده هزار تخمین می‌زنند در ترکیه زندگی می‌کنند. در استانبول یک کلیسای فعال ایرانی وجود دارد که بیشتر مسیحیان ایرانی برای ادای تکالیف دینی‌شان به آنجا می‌روند.

جمهوری اسلامی ایران، چنان که از نامش پیداست، نظامی است که تار و پود آن را با اصول و مبانیِ مذهب شیعهٔ اثنیٰ عشری به هم پیوسته‌اند و چنانَ که در مقدمهٔ قانون اساسی‌اش آمده نظامی است که برپایهٔ مکتب اسلام شیعی و ولایتِ فقیه بنا شده است. چنین نظامی برای بقای خود راهی جز این ندارد که دین‌های دیگر را به حاشیه براند یا سرکوب کند. کافی است قانون اساسی جمهوری اسلامی را با قانون اساسیِ جمهوری فرانسه مقایسه کنیم تا ببینیم چگونه در اولی تبعیض و نابرابری در حق دین‌ها قانونی است و در دومی همهٔ دین‌ها و پیروانشان در برابر قانون برابر و مساوی‌اند. دین‌ها در یک نظام واقعی لائیک می‌توانند همزیستی کنند.

سپاه پاسداران نیرویی بحران‌آفرین در منطقه

سپاه پاسدارانِ انقلاب اسلامی در ماه مه ۱۹۷۹ به فرمان خمینی تشکیل شد. در فرمان خمینی آمده بود که سپاه زیر نظر «دولت موقت» فعالیت خواهد کرد، اما کمی بعد به درخواست تنی چند از فرماندهان سپاه، خمینی نظارت بر فعالیت آن را به عهدهٔ «شورای انقلاب» گذاشت. نخستین وظیفه‌ای که خمینی به عهدهٔ این نیرو گذاشت، پاسداری از نظام جمهوری اسلامی در برابر دشمنان داخلی و خارجیِ نظام بود. به این ترتیب، سپاه از همان آغاز در بیرون اَز اقتدار دولت قرار گرفت و به زیر فرمانِ رهبر انقلاب درآمد.

درواقع، با تشکیل سپاه و واگذاریِ اختیاراتِ فراقانونی به رهبر انقلاب، دولتی بر فراز دولتِ به ظاهر قانونی شکل گرفت که تاکنون عالی‌ترین تصمیم‌ها را دربارهٔ سرنوشت کشور گرفته و پاسخگوی هیچ مرجع و نهادی نبوده است. سپاه پاسداران برایِ حفظ استقلال خود رفته رفته به فعالیت اقتصادی روی آورد و اکنون بیش از ۶۰ درصد اقتصاد کشور را به انحصار خود در آورده است.

اما آنچه دولت آمریکا را به تحریم سپاه پاسداران و قرار دادن آن در فهرست گروه‌های تروریستی واداشت، عملیات نظامی برون مرزی سپاه است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. یکی از هدف‌های اعلام شدهٔ سپاه «صدور انقلاب» است. برای این منظور نیرویی به نام «سپاه قدس» تشکیل شده که مأموریت اصلی‌اش سازماندهی جنبش‌های انقلابی اسلامی در جهان و تجهیز آن‌هاست. سپاه قدس بازوی نظامی سیاست خارجی جمهوری اسلامی است که خطوط کلی آن را رهبر تعیین می‌کند. حضور فعال این نیرو در عراق، لبنان و سوریه بر کسی پوشیده نیست. سپاه قدس در بسیاری از کشورها به اعتبار قدرت مالی‌اش کارگزاران بومی را به خدمت گرفته که همه در جهت پیشبرد سیاست‌های آن عمل می‌کنند. حزب‌الله لبنان یکی از آن‌هاست که به کمک سپاه قدس در سال ۱۹۸۲ تشکیل شد.

سپاه قدس در افغانستان نیز هر زمان به حزبی یا نیرویی یاری رسانده است. گفته می‌شود طالبان در جنگ با حکومتِ «حامد کرزَی» از کمک‌های بی‌دریغ این نیرو برخوردار بودند.

انفجار قرارگاه تفنگداران آمریکایی و فرانسوی را در بیروت در اکتبر ۱۹۸۳ کار سپاه قدس می‌دانند. در آن انفجار نزدیک به ۲۹۰ تن از نیروهای آمریکایی و فرانسوی کشته شدند. در انفجار پایگاه نیروهای آمریکایی در شهر ظَهرانِ عربستان سعودی در ژوئن ۱۹۹۶ نیز نیروی قدس دست داشت. در آن انفجار ۱۹ سرباز آمریکایی کشته و در حدود ۴۰۰ نفر زخمی

شدند.

به نوشتهٔ روزنامهٔ «الشرق الاوسط»، سپاه قدس در همهٔ عرصه‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادیِ منطقهٔ حفاظت شدهٔ سبز بغداد نفوذ کرده است. عراقی‌هایی که به خدمت این سپاه درآمده‌اند شیعه مذهب‌اند و بی آنکه وابستگی‌شان را به این نیرو آشکار کنند در همه جا حتی در دور و برِ مقامات و سیاستمداران عراقی حضور دارند. آنان در مناطق کردنشینِ عراق نیز با تأسیس شرکت‌های تجاری نفوذ کرده‌اند.

گفته می‌شود در تظاهرات سراسریِ سوریه در ۲۰۱۱ بشار اسد با اطمینان از کمک‌های مالی، انسانی، تسلیحاتی و نظامیِ سپاه قدس بود که تصمیم به سرکوب خونین آن جنبش گرفت. خامنه‌ای قاسم سلیمانی، فرمانده پیشین سپاه قدس، را راهی سوریه کرد تا به بشار اسد اطمینان بدهد.

آمریکایی‌ها حمایت مالی و تسلیحاتیِ سپاه قدس را از حوثی‌های یمن بزرگ‌ترین مانع صلح در آن کشور می‌دانند. کارشناسان پدیدهٔ «گروه‌های نیابتی» را به گونه‌ای که امروز در کشورهای خاور میانه دیده می‌شود از فراورده‌های سپاه قدس می‌دانند. مدل نیروهای امنیتی خارج از کنترل دولت نیز مدلی است که سپاه قدس به کشورهای منطقه منتقل کرده است. کارشناسانی مانند «تام واریک» معتقدند که با جایگیر شدن چنین مدلی در کشورهای منطقه بعید به نظر می‌رسد که آن کشورها روی آرامش به خود ببینند.

دیپلماسی گروگان‌گیری

جمهوری اسلامی در ۴۳ سال گذشته «دیپلماسی گروگان‌گیری» را در روابطش با کشورهای غربی به کار بسته و معمولاً به نتایج دلخواهش رسیده است. در این مختصر تنها به نمونه‌هایی از این دیپلماسی در حق دوتابعیتی‌ها می‌پردازیم.

دیپلماسیِ گروگان‌گیری با اشغال سفارت آمریکا در تهران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ آغاز شد. در آن روز دانشجویان خط امام به سفارت آمریکا حمله کردند و ۶۶ دیپلمات آمریکایی را گروگان گرفتند. آن گروگان‌گیری پس از ۴۴۴ روز در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۸۰ در میانهٔ مراسم سوگند رونالد ریگان، رئیس جمهور منتخب آمریکا، به پایان رسید و سرآغاز تغییری اساسی در سیاست خارجی ایران شد.

در ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۴ «جیسون رضاییان»، خبرنگار دوتابعیتیِ ایرانی-آمریکایی و مدیر دفتر روزنامهٔ «واشنگتن پست» در تهران به همراه همسرش یگانه صالحی به اتهام جاسوسی دستگیر شدند. یگانه صالحی در ۶ اکتبر آن سال آزاد شد، اما جیسون رضاییان در ۲۶ ماه می ۲۰۱۵ در دادگاهی به جرم جاسوسی و فعالیت تبلیغی برضد نظام محکوم شد. او در ۱۶ ژانویهٔ ۲۰۱۶ به همراه سه ایرانی-آمریکاییِ زندانی در ایران با هفت زندانیِ ایرانی وابسته به جمهوری اسلامی در آمریکا مبادله شد. در همان روز دولت آمریکا ۱.۷ میلیارد دلار از حساب‌های مسدود شدهٔ ایران را آزاد کرد.

در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۵ سیامک نمازی، شهروند ایرانی-امریکایی، مدیر دفتر برنامه‌ریزیِ استراتژیک شرکت نفتی «کرسنت» در امارات که برای دیدار خانواده‌اش به ایران رفته بود، بازداشت شد. در ۲۲ فوریهٔ ۲۰۱۶، باقر نمازی، پدر ۸۳ سالهٔ سیامک، نیز که برای آگاهی از وضع فرزندش به ایران رفته بود، بازداشت شد. این پدر و پسر به اتهام «همکاری با دولت آمریکا» به ۱۰ سال زندان محکوم شده‌اند.

در دوم ژانویهٔ ۲۰۱۶ کامران قادری، شهروند ایرانی-اتریشی، در سفری به ایران بازداشت شد. او مدیر شرکتی تجاری در وین بود و پیش از بازداشت بارها برای داد و ستد تجاری و شرکت در سمینارهای علمی و تحقیقی به تهران رفته بود. قادری در دادگاه انقلاب به اتهام «همکاری با دولت‌های متخاصم» به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در ۱۴ مارس ۲۰۱۸ «وزارت اطلاعات» خانم «ارس امیری»، دانشجویِ کارشناسیِ ارشد دانشگاه «کینگستون» را که برای دیدن مادر بزرگ بیمارش به ایران رفته بود، به اتهام «تبانی و اجتماع علیه امنیت ملی» بازداشت و سپس با قرار وثیقه آزاد کرد. خانم امیری با «شورای فرهنگیِ بریتانیا» همکاری می‌کرد. او در سپتامبر ۲۰۱۸ به اتهام «ادارهٔ شبکهٔ براندازی علیه امنیت داخلی کشور» دوباره بازداشت و به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

در ۱۰ اوت ۲۰۲۰ کامیل احمدی، شهروند دوتابعیتیِ ایرانی- بریتانیایی، پژوهشگر اجتماعی و مردم‌شناس، بازداشت شد. او در دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست ابوالقاسم صلواتی به ۹ سال و ۳ ماه زندان و پرداخت ۶۰۰ هزار یورو جریمه محکوم شد. جرم او را کوشش برای «اعمال نفوذ در طرح افزایش سن ازدواج، ترویج همجنس‌گرایی، ارسال گزارش خلاف به سازمال ملل به منظور تجزیه ایران» اعلام کردند.

در ۳ آوریل ۲۰۱۶ ماموران «حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران» نازنین زاغری رَتکلیف، شهروند دوتابعیتی ایرانی- بریتانیایی را در فرودگاه «امام خمینی» هنگام خروج از ایران به همراه دختر نوزادش بازداشت کردند. دادگاه انقلاب او را به اتهام «جاسوسی»، به پنج سال زندان محکوم کرد. او در پایان محکومیتش دوباره برای یک «پروندهٔ جدید» محاکمه شد.

نازنین زاغری سرانجام در ۱۵ مارس ۲۰۲۲ همراه با انوشه آشوری، مهندس ۶۵ ساله و زندانی ایرانی-بریتانیایی، آزاد شد. آن دو در فرودگاه خمینی به تیم انگلیسی تحویل داده شدند. بریتانیایی‌ها ۵۳۰ میلیون دلار که از زمان شاه بدهکار بودند، به جمهموری اسلامی پرداخت کردند. انوشه آشوری در اوت ۲۰۱۹ به اتهام «جاسوسی برای موساد» بازداشت و به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود.

ناهید تقوی، ۶۶ ساله، زندانی دوتابعیتی ایرانی-آلمانی در ۱۶ اکتبر ۲۰۲۰ بازداشت شده است. او معمار بازنشسته است وسال‌ها با دو گذرنامه و بدون هیچ مشکلی به ایران رفت و آمد می‌کرد. به گفتهٔ دختر او، اتهامات ناهید تقوی در آغاز «امنیتی» اعلام شد.

در ۱۴ ژوئیهٔ ۲۰۱۹ رسانه‌های ایرانی در خارج خبر دادند که حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران فریبا عادل‌خواه، پژوهشگر دوتابعیتی ایرانی- فرانسوی، را به اتهام جاسوسی بازداشت کرده است. او به ۵ سال زندان محکوم شد. رولان گابریل مارشال، شریک زندگی او، نیز که برای دیدنش به ایران رفت بازداشت شد. مارشال در مارس ۲۰۲۰ با جلال روح‌الله نژاد مبادله و آزاد شد.

در فوریهٔ ۲۰۱۹ مسعود مصاحب، ۷۳ ساله، تاجر و دبیر کل انجمن دوستی اتریش و ایران، بازداشت شد. او از ۱۹۶۵ ساکن اتریش است. مصاحب به اتهام انتقال اخبار و اطلاعات مربوط به «فناوری پهپادی، موشکی و اتمی ایران» به سازمان اطلاعات آلمان به ۱۰ سال حبس محکوم شده است.

جمهوری اسلامی تا زمانی که دیپلماسی گروگان‌گیری‌اش نتیجه می‌دهد، دست از این دیپلماسی بر نخواهد داشت.

حزب‌الله لبنان، عصای شکستهٔ جمهوری اسلامی در منطقه و زخمی ناسور در کالبد سیاسی لبنان

کمک‌های بی‌دریغ ایران به حزب‌الله یکی از موضوع‌هایی است که کم و بیش همهٔ رهبران و دست اندرکارانِ جمهوری اسلامی دربارهٔ آن اتفاق نظر دارند. حزب‌الله شاخه‌ای از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. گفته می‌شود این سازمانِ سیاسی- نظامی با جمهوری اسلامی ایران پیوندی ناگسستنی دارد.

حزب‌الله لبنان در سال ۱۹۸۲ یعنی نزدیک به چهل سال پیش به پیروی از افکار سیاسی خمینی تشکیل شد و سه سال بعد در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۸۵ با انتشار بیانیه ای در روزنامهٔ «السفیر» اعلام موجودیت کرد. در آن بیانیه آمده است که گروه‌های تشکیل دهندهٔ حزب‌الله همه از آیت‌الله خمینی پیروی می‌کنند.

در ششم ژوئن ۱۹۸۲ هنگامی که ارتش اسرائیل برای پایان دادن به حمله‌های سازمان آزادیبخش فلسطین از خاک لبنان، جنوب آن کشور را اشغال کرد، سپاه پاسداران وارد میدان شد و آموزش نظامی گروه‌ها و سازمان‌های شیعیِ لبنانی را که همه شیفتهٔ انقلاب اسلامی ایران بودند، به عهده گرفت. در همان سال هستهٔ اولیهٔ حزب‌الله از اتحاد نیروها و سازمان‌هایی مانند سازمان جهاد اسلامی، شاخهٔ ابوجهاد جنبش فتح، اعضای حزب الدعوه، بخشی از سازمان اَمَل به نام «اَمَل اسلامی» به رهبری سید عباس موسوی و گروه‌های دیگرِ شیعیِ درگیر با ارتش اسرائیل شکل گرفت.

در بیانیهٔ ۱۹۸۵هدف‌های اصلی سازمان برقراری نظام اسلامی در لبنان، نابودی اسرائیل و بیرون راندن آمریکایی‌ها، فرانسوی‌ها و اسرائیلی‌ها از خاک لبنان اعلام شده است. فهرست عملیات تروریستی حزب‌الله، چه در لبنان و چه در بیرون از لبنان، فهرست بلند بالایی است.

کشورهای کانادا، ایالات متحد آمریکا، بریتانیا، هلند، استرالیا و بحرین آن را رسماً سازمانی تروریستی می‌دانند. از مارس ۲۰۱۶ نیز کشورهای عربستان سعودی، قطر، امارات متحد عربی، عُمان و کویت آن را سازمانی تروریست می‌شناسند. در دهم مارس ۲۰۰۵ پارلمان اروپا قطعنامه ای را به تصویب رساند که در آن آمده است: شواهد انکارناپذیر برای تروریسم حزب‌الله وجود دارد و اتحادیهٔ اروپا برای پایان دادن به آن باید گام‌های عملی بردارد. در ژوئیهٔ ۲۰۱۳ وزیران امور خارجهٔ اروپا شاخهٔ نظامی حزب‌الله را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار دادند.

جمهوری اسلامی کمک‌های تسلیحاتی‌اش را به حزب‌الله هرگز انکار نکرده است. اما دربارهٔ میزان کمک‌های مالی‌اش همواره سکوت کرده است. البته حقیقتِ امر بر کسی پوشیده نیست. سید حسن نصرالله، رهبر آن سازمان، همواره اعلام کرده است که حزب‌الله از ایران کمک می‌گیرد و به آن افتخار می‌کند.

در فوریهٔ ۲۰۲۰ شیخ نعیم قاسم، معاون دبیر کل حزب‌الله، نیز در مراسم چهل و یکمین سالگرد انقلاب گفت: همه ملت ها، احزاب و رهبران باید زیر پرچم و رهبری جمهوری اسلامی ایران، امام خامنه ای، باشند و از اینکه ما را به داشتن رابطه با ایران متهم کنند نباید بترسیم. زیرا ارتباط با ایران سبب افتخار، عزّت، آزادی و سربلندی است و تجربه ثابت کرده که هرکس در کنار ایران و مقاومت باشد به نتیجه می رسد.

برپایهٔ گزارشی که «بنیاد دفاع از دموکراسی» در

۲۱ اردیبهشت برابر با ۱۱ ماه مه ۲۰۲۱ منتشر کرد، گروه هکر ناشناسی در دسامبر ۲۰۲۰ به مجموعه‌ای از اسناد «مؤسسهٔ قرض‌الحسنهٔ حزب‌الله» دست پیدا کرد که نشان‌دهندهٔ ابعاد کمک‌های مالی جمهوری اسلامی به حزب‌الله است.

اطلاعات منتشرشده به بیش از ۴۰۰ هزار فرد حقیقی و حقوقی مربوط می‌شود. افزون بر شهروندان لبنانی پاره‌ای از نهادهای ایرانی، شماری از کادرها و مؤسسات وابسته به حزب‌الله و بعضی از بانک‌های مهم لبنان جزو شبکهٔ پیچیدهٔ انتقال پول به موسسهٔ قرض‌الحسنهٔ حزب‌الله لبنان اند.

در اسناد منتشر شده نام چندین نهاد ایرانی آمده است، از جمله شعبهٔ «بنیاد شهید» جمهوری اسلامی در لبنان، کمیتهٔ امداد امام خمینی، شرکت هواپیمایی ماهان ایر و اسکای گیفت، هلال‌احمر ایران، صدا وسیمای جمهوری اسلامی و شعبهٔ بانک صادرات ایران در لبنان.

سه سال پیش تیلور ستابلتون، کارشناس روابط خارجی و خاورمیانهٔ «بنیاد دفاع از دموکراسی» در حساب توئیتری خود نوشت: «در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ ایران سالانه ۷۰۰ تا ۸۰۰ میلیون دلار به حزب الله لبنان کمک مالی کرده است». این رقم را در آن سال رسانه‌های گوناگون منتشر کردند بی آنکه درستی آن را تأیید کنند.

البته در سال‌هایی که ایران با افزایش تحریم‌ها رو به رو شد، کمک‌های مالی جمهوری اسلامی به حزب‌الله کاهش پیدا کرد. به گزارش العربیه کمک‌های مالی ایران به حزب‌الله در آغاز ۱۰۰ میلیون دلار در سال بود و سپس به ۲۰۰ میلیون دلار افزایش پیدا کرد. در سالهای ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ با افزایش بهای نفت، میزان کمک مالی ایران به حزب الله به ۳۵۰ میلیون دلار در سال رسید.

درواقع، وضع مالی حزب‌الله تابعی است از وضع اقتصادی ایران. شکی نیست که این سازمان بدون کمک‌های مالی ایران نمی‌تواند با چنین نیرویی به حیات خود ادامه دهد. به گفتهٔ رفیق خوری، نویسنده و روزنامه نگار لبنانی، حزب‌الله به دنبال چیرگی دینی و ایدئولوژیک بر لبنان است و می‌خواهد این کشور را در وابستگی به جمهوری اسلامی ایران و به عنوان بخشی از پروژه ولایت فقیه آن کشور سازماندهی و اداره کند.

تعقیب کیفری بعضی از مقام‌های بلندپایهٔ جمهوری اسلامی در خارج از ایران

تاکنون مسئولان هیچ دولتی در جهان به اندازهٔ مسئولان جمهوری اسلامی با خطر بازداشت و محاکمه در بیرون از کشورشان رو به رو نبوده‌اند. فهرست مأموران و اجیرشدگان جمهوری اسلامی متهم به عملیات تروریستی، خرابکاری و بمب‌گذاری در کشورهای خارجی فهرست بلندبالایی است. اما آنچه بیش از همه شگفتیِ جهانیان را برمی‌انگیزد احکامی است که مراجع قضایی بعضی از کشورهای بزرگ جهان دربارهٔ شماری از مسئولان درجه اول جمهوری اسلامی صادر کرده‌اند.

در سال ۱۳۶۸ خورشیدی دولت ترکیه منوچهر مُتّکی، سفیر جمهوری اسلامی ایران، را به سازماندهی عملیات تروریستی و برنامه ریزی برای قتل مخالفان ایرانی در آن کشور متهم کرد و از او خواست که در عرض ۲۴ ساعت خاک ترکیه را ترک کند.

در تیرماه ۱۳۷۳ در انفجار ساختمان ۷ طبقهٔ انجمن همکاری‌های آرژانتین و اسرائیل به نام «آمیا» ۸۵ شهروند یهودی تبار آرژانتینی جان باختند. در آن زمان هادی سلیمانپور، سفیر جمهوری اسلامی در آرژانتین بود. ۹ سال بعد به درخواست قاضی آرژانتینی که رسیدگی به پروندهٔ انفجار را به عهده داشت، سلیمانپور در بریتانیا بازداشت شد. اما چون نام او هنوز در فهرست انترپل، پلیس بین‌الملل، نبود دولت بریتانیا نتوانست او را به آرژانتین بازگرداند.

سیزده سال پس از انفجار آمیا، سرانجام در فروردین ۱۳۸۶ دادستانی کل آرژانتین حکم جلب نه نفر از جمله هاشمی رفسنجانی و علی اکبر ولایتی را صادر کرد. دولت آرژانتین رسماً اعلام کرد که نقشهٔ انفجار در ایران طراحی شده بود و حزب‌الله لبنان آن را به اجرا گذاشته است.

سپس انترپل برای ۶ تن از ۹ متهم حکم جلب بین‌المللی صادر کرد. در ۱۳۷۵ که مسئولیت ایران در انفجار داشت مطرح می شد، هاشمی رفسنجانی و ولایتی مصونیت سیاسی داشتند، اما یک سال بعد با پایان یافتن دومین دورهٔ ریاست جمهوری رفسنجانی، مصونیت آنان نیز به پایان رسید. آن ۶ نفر این‌ها بودند :

علی فلاحیان، وزیر اطلاعات

محسن رضایی، فرمانده کل سپاه

احمدرضا اصغری، دبیرسوم سفارت ایران در آرژانتین

احمد وحیدی، فرمانده نیروی ویژهٔ قدس

محسن ربّانی، رایزن فرهنگی سفارت ایران در آرژانتین

عماد مُغنیه، فرمانده عملیات ویژهٔ حزب‌الله لبنان

مُغنیه سپس در عملیاتی به دست اسرائیل کشته شد. اما آن ۵ نفر ایرانی تاکنون از ترس انترپُل نتوانسته‌اند از کشور خارج شوند. البته لازم است یادآوری کنیم که برپایهٔ تحقیقاتی که سپس انجام گرفت، اعلام شد که رهبران ایران در آن انفجار دست نداشتند. به هرحال، حتی اگر دستی در آن انفجار نداشتند، همین قدر که انگشت اتهام به سوی آنان نشانه رفته بود، کشتار آمیا مایهٔ ننگ جمهوری اسلامی بود.

در ماجرای ترورهای میکونوس در شهریور ۱۳۷۱ که در طی آن چند تن از رهبران کُرد ایرانی در رستورانی در برلن کشته شدند، رهبران بلندپایهٔ جمهوری اسلامی دست داشتند. دادگاهی که برای رسیدگی به پروندهٔ آن ترورها تشکیل شده بود، در فروردین ۱۳۷۶ حکم خود را صادر کرد. بنا به رأی آن دادگاه ترورهای میکونوس با اطلاع علی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و ولایتی انجام گرفته بود.

سفیران اروپایی در پی آن حکم تهران را ترک کردند و تا اوایل ریاست جمهوری محمد خاتمی بازنگشتند. علی خامنه‌ای که متهم به قتل شده بود تا بازگشت همهٔ سفیران اروپایی به ایران اجازهٔ بازگشتِ سفیر آلمان را به تهران نداد.

با احکامی که دادگاه‌های دو کشور آرژانتین و آلمان پس از بررسیِ پرونده‌های انفجار آمیا در پایتخت آرژانتین و ترورهای میکونوس در برلن صادر کردند راه برای تعقیب قضایی رهبران جمهوری اسلامی در عرصهٔ بین‌المللی گشوده شد.

دادگاه‌های بین‌المللی رهبران جمهوری اسلامی را تنها به اتهام همدستی با عاملان ترورهای خارج از کشور تحت تعقیب قضایی قرار نداده‌اند. بعضی از عالی‌ترین مقام‌های ایران مانند ابراهیم رئیسی به اتهام کشتار شهروندان ایرانی در داخل کشور تحت تعقیب قرار دارند.

نتیجه گیری

آنچه گذشت گزیده‌ای بود از بحران‌هایی که جمهوری اسلامی در ۴۳ سال گذشته خود و جامعهٔ ایران را با آن‌ها درگیر کرده است. رهبران رژیم به ویژه علی خامنه‌ای بیشتر این بحران‌ها را ودیعهٔ خداوندی می‌دانند. زیرا رژیمی که بر ایران حاکم کرده‌اند جز در بحران و با بحران نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

داریوش شایگان در کتاب «انقلاب دینی چیست؟»، انقلاب اسلامی ایران را با دو جنبش فاشیسم و ناسیونال- سوسیالیسم در نیمهٔ اول قرن بیستم مقایسه کرده است. به عقیدهٔ او، در آن دو جنبش دنیایِ از نظر روحی بدوی در قالب جامعه‌ای ریخته شد که بر مبنای عقلانیتِ نامعقولِ شایسته‌سالاری سازمان‌یافته بود. چیزی که آن‌ها کم داشتند بُعد دین در معنای سنتی آن بود. آن دو جنبش تالی فاسد سکولاریزاسیون بودند.

اما در انقلاب اسلامی دیگر آن سرخوردگی روح سرکوب شدهٔ خرده بورژوازی نبود که بالا آمد و به سطح رسید و توده‌های تک افتاده و بی‌هویت را بسیج کرد، بلکه این بار وظیفهٔ بسیج توده‌ها را دین عهده دار شد که با بشارتی فرجام‌شناختی، کتابی آسمانی و فرهنگ شهادت سازمان یافته بود.

به گفتهٔ شایگان، بدین‌سان دین در دام تاریخ افتاد، شکل غالب آن را به خود گرفت، به ضرورت‌های آن تن داد و معادل دینیِ شکل جدید فاشیسم شد. اما برخلاف نظام‌های فاشیستی نظامِ دینی فاقد کارآیی فنی و اقتصادی است.

با الهام از آنالیز شایگان می‌توان از خود پرسید که آیا بشارت فرجام‌شناختی و، به عبارتی، نگاه آخرالزمانی است که سبب می‌شود رهبران جمهوری اسلامی به پیشواز بحران‌های تازه بروند؟ زیرا بیشینهٔ مردمی که در آغاز به حمایت از آنان برخاستند دیری است که نه تنها از خود آنان بلکه از دین نیز روی گردانده‌اند.

فروریزی پایه‌های دین در ایران از فردای انقلاب اسلامی آغاز شد. این رژیم با شعار بازگشت به اسلام بر سر کار آمد و اکنون پس از ۴۳ سال حاکمیت بی چون و چرا بر کشور اکثریت مردم را از اسلام رویگردان و جمهوری اسلامی را با مهلک‌ترین بحران هستی خود رو به رو کرده است.

تاکنون مسئولان هیچ دولتی در جهان به اندازهٔ مسئولان جمهوری اسلامی با خطر بازداشت و محاکمه در بیرون از کشورشان رو به رو نبوده‌اند. فهرست مأموران و اجیرشدگان جمهوری اسلامی متهم به عملیات تروریستی، خرابکاری و بمب‌گذاری در کشورهای خارجی فهرست بلندبالایی است. اما آنچه بیش از همه شگفتیِ جهانیان را برمی‌انگیزد احکامی است که مراجع قضایی بعضی از کشورهای بزرگ جهان دربارهٔ شماری از مسئولان درجه اول جمهوری اسلامی صادر کرده‌اند.

سپاه پاسداران و نجات ایران

فرهاد یزدی

قدرت سیاسی نظام اسلامی در حال فروپاشی کامل می باشد. رژیمی که حیاط خود را به "حجاب" گره زده، مایل است که هرچه کم تر در جامعه در این باره بحث و یا حتا مطرح گردد. در حال حاضر این رژیم به اندازه ای آسیب پذیر است که می داند در برابر حضور چند ده هزار زن بدون حجاب در خیابان ها، تاب تحمل نداشته و به گسست کامل،

حال اگر در پناه این واقعیت ها، به رستاخیز کشور نگاهی افکنیم، آینده را چه خواهیم دید؟ نخست انکه نظام اسلامی تمام تلاش خود را انجام خواهد داد که در کف خیابان ها به دست ملت ساقط نگردد. معنای این سخن این است که از دادن هر امتیاز به کشورهای خارجی و استخدام مزدور از آنان ابایی نخواهد داشت، حتا از از دشمنان قسم خورده: طالبان.

دچار خواهد شد. نظام اسلامی پیش از آن آسیب پذیر است که مخالفان گمان می کنند و موافقان نشان می دهند. سال های چندی است که رژیم دچار چنین سستی شده است. اگر تا کنون سرپا مانده است، تنها در سایه نبود گزیدار تثبیت شده بوده است. اگر گزیدار تثبیت شده وسیله ملت در صحنه حضور داشت، نه قدرت آتش (توان سرکوب نظام) و نه تبلیغات و توسل به اعتقادات مذهبی قادر نبودند که نظام را حفظ کنند. سقوط نهایی نظام از مدت پیش ممکن بود و اکنون نیز همزمان با زایش جایگزین تثبیت شده، به سرعت شکل خواهد گرفت. شوربختا که رژیم سیاسی، ادامه زندگی خود را با بقا ایران گره زده است.

در حالی که "رهبر" نظام یا به دلیل از کار افتادگی و یا کنار گذارده شدن از سلسله مراتب قدرت، به طور عملی از صحنه تصمیم گیری کنار است[۱]، دیگر مراکز متعدد قدرت که در این رژیم وجود دارند، هیچیک به تنهایی دارای توان تعیین کننده نمی باشند. تنها نهادی که تاکنون در نهایت توانسته در تمامی تنگناها رژیم را نجات دهد، سپاه پاسداران بوده است. از این رو، شهرت و اعتبار سپاه نزد ملت در فساد، بدنامی و نفرت عمومی با تمامی رژیم گره خورده است. بدون تردید این بار نیز تمام امید رژیم نه به امت مسلمان، بلکه بر همین نهاد متمرکز است.

آیا همان طور که رژیم تصور می کند و تاکنون تجربه کرده است، سپاه پاسداران اینبار نیز بهمین سادگی وظیفه پیشین خود را بدوش خواهد کشید؟ یا با در نظر گرفتن خطرات ویژه که ایران با آن روبروست، سیاست دیگری را در پیش خواهد گرفت؟

خیزش بزرگ ملت ایران که دلایل آن بسیار و شاید بزرگ ترین آن قربانی کردن امید به آینده وسیله ی رژیم فاسد و جنایتکار باشد، بدون رهبری و بدون داشتن جایگزین تثبیت شده، در حال گسترش و توسعه است. عدم مشروعیت آخوندها که دونسل ایرانی را فدا کرده اند، به اندازه ای فراگیر (حتا در داخل نهادهای وابسته به رژیم) است که ادامه و توسعه این خیزش را توجیه می کند. نسل جوان امروز تاب ویران شدن آینده و امید خود را بدست چند آخوند کهنسال، دیگر ندارد. نبود امید و آینده، انگیزه بسیار مهمی برای جنگیدن تا پای جان را می آفریند. می توان با جرات ادعا کرد که اینبار این خیزش دارای توان بالقوه پایان دادن به دوران ترکتازی رژیم باشد. این توان بالقوه با چند روز پایداری می تواند به توان بالفعل بدل گردد. اما، شوربختا که چون جایگزین تثبیت شده ندارد، نمی تواند به حکومتی نوین که توانایی اداره کشور را داشته باشد، بدل گردد. کافی است که شرایط را با وضعیت خمینی در سال ۵۷ مقایسه نماییم. در آن

برهه به فوریت که نظام پیشین از همپاشید، رژیمی جدید هرچند منحوس و عقب افتاده، بدون مقاومت و اشکال جدی، زمام امور را در دست گرفت. هر چقدر هم ویران کرد، ایران در سایه همبستگی ملی، ملت و اقتصاد توانایی که به ارث گذاشت، تاکنون برسر پا مانده است. ایران در آن سال با خطر جنگ داخلی روبرو نبود. امروز چنین وضعیتی وجود ندارد. در نبود قدرت حکومت مرکزی به فوریت مراکز قدرت های محلی در هر شهر و استانی زایده خواهد شد. در آن روز، تجزیه ایران را تهدید نمی کرد. حتا شوروی پس از وقایع سال های ۱۳۲۴ و ۲۵ به طور جدی کوششی در این راه به کار نمی برد و در انتظار تحولات داخلی ایران نشسته بود.

امروزه تمامی همسایگان توانا، چه از نظر اشتراک زبانی - مذهبی و چه دارای توان مالی و دستکم بخش بزرگی از سیاست گزاران قدرت های جهانی، در پی تجزیه ایران می باشند. از منطقه آذربایجان گرفته تا کردستان تا خوزستان و سیستان وبلوچستان، پول، جنگ افزار و تبلیغات به گروه های مسلح تجزیه طلب روان است. اتحاد ترکیه با آران (جمهوری آذربایجان) تمام تلاش خود را برای جذب بخش بزرگی از ایران و بستن راه ارتباطی ایران با ارمنستان را بکار می برند. در این تلاش ترکیه به خاطر عضویت در ناتو و موقعیت ویژه ای که پس از حمله روسیه به اوکراین کسب کرده، دست بالا را دارد. ترکیه از همراهی اسراییل و بخشی از سیاستمداران در آمریکا و انگلستان، نیز برخوردار هستند. روسیه، نمی تواند کمک موثری به عمل آرد، حتا برای حمایت از ارمنستان. در عراق، در اقلیم کردستان، نیروهای ضد ایرانی به طور تقریب با همان ترکیب، در فعالیت هستند که کردان ایرانی تبار را نیز به سرنوشت کردهای مقیم ترکیه، عراق و سوریه گرفتار کنند. برداشت کردها به طور کلی براین مبناست که با وجودی که حکومت ها در ایران در مواقعی از خواست های مشروع کردها در ترکیه و در میان اعراب حمایت نکرده اند، بخاطر ایرانی بودن به سود آنان است که با ایران در برابر اعراب و ترک ها متحد باشند. تبلیغات و پول خارجی، تلاش براین می کند که دیکته کند که کردستان یکپارچه[۲] نه آرزو بلکه در حال انجام است و در راستای منافع کردها می باشد. همین وضعیت در مورد خوزستان حکم فرماست. عرب های ساکن کرانه های جنوبی ایران، با پشتیبانی دیگر اعراب و از آن میان مصر و اردن، با تمام نیرو و ثروت در راه جدا کردن خوزستان از پیکر ایران می کوشند. همراه با همسایگان، بخشی از قدرت های جهانی و از آن میان روسیه، گرچه در چندماه گذشته بسیار تضعیف شده، ایران چند تکه را در جهت منافع خود می بینند.

حال اگر در پناه این واقعیت ها، به رستاخیز کشور نگاهی افکنیم، آینده را چه خواهیم دید؟ نخست انکه نظام اسلامی تمام تلاش خود را انجام خواهد داد گرفت که نیروهای مسلح کشور (ارتش و سپاه) را مجبور به سرکوب ملت کند. رژیم تمام تلاش خود را بکار خواهد انداخت که دستان پاک ارتش را به خون جوانان وطن آلوده کند. اما با تمام دگرگونی که رژیم در کانون ارتش بوجود آورد، اطمینان کافی به وفاداری آنان را ندارد. در نهایت، مانند همیشه رژیم بناچار روی به سپاه خواهد آورد. سپاه پاسداران با یک پرسش تاریخی و بیش از آن حیاتی روبروست: آیا همچنان در خدمت آخوندها به عنوان عمله ظلم در صحنه باقی ماند و یا برای نجات ملت، مرزها و خود نهاد سپاه، با قبضه حکومت در کنار ملت، این رژیم را از صحنه خارج کند. فرماندهان سپاه و بیش از آن ارتش می دانند که با در هم شکسته که در کف خیابان ها به دست ملت ساقط نگردد. معنای این سخن این است که از دادن هر امتیاز به کشورهای خارجی و استخدام مزدور از آنان ابایی نخواهد داشت، حتا از از دشمنان قسم خورده: طالبان.

دوم اینکه، در نهایت تمام تلاش خود را بکار خواهد شدن قدرت سیاسی در مرکز، کشور با خطر جنگ داخلی فوری روبروست. تنها مداخله آنان بصورت قبضه قدرت سیاسی، پیش از آنکه قدرت مرکزی از هم پاشد، امکان نجات کشور از جنگ خانمانسوز داخلی وجود خواهد داشت. همزمان سپاه می داند که از نام نیک نزد ملت برخوردار نیست و باید از تنها نهاد در جمهوری اسلامی که از مشروعیت نزد ملت برخوردارست یعنی ارتش یاری طلبیده و همراه آنان وارد صحنه گردد. نهاد سپاه همچنان نیک آگاه است که در صورت برخورد با ملت، بدنه آن به سرعت فروپاشیده و اگر تمامی به ملت نپیوندند، دستکم خود را کنار خواهند کشید. همزمان سپاه از پیوستگی ارتش با ملت سخت هراسناک است. اما از فرماندهان سپاه که بسیاری در جنک مجاهدت ها کردند و یاد آنان همیشه نزد ملت باقی است، باید پرسید که فرمان برداری از مشتی آخوند فاسد، چه ثمری و چه افتخاری برای شما به بار می آورد. اکنون زمان عمل است و اگر به همبستگی سرزمینی ایران به عنوان اولویت مطلق باور دارید، دیگر جای درنگ نیست. تفنگت را کنار نگذار، آن را به سوی ایران ویران کنندگان نشانه گیر.

باید به سپاه اخطار کرد که برای نجات ایران و نجات خود راهی به جز پیوستن به ملت و در این راستا، در دست گیری قدرت پیش از آنکه خیلی دیر شود، ندارد. آنان که دوشادوش ارتش، از مرزهای ایران در برابر عراق دفاع کردند، باید بدانند که موقعیت در حال حاظر بسیار وخیم تر از دوران هفت ساله جنگ می باشد.امروز موجودیت کل ایران در خطر است.

نظام اسلامی پیش از آن آسیب پذیر است که مخالفان گمان می کنند و موافقان نشان می دهند. سال های چندی است که رژیم دچار چنین سستی شده است. اگر تا کنون سرپا مانده است، تنها در سایه نبود گزیدار تثبیت شده بوده است. اگر گزیدار تثبیت شده وسیله ملت در صحنه حضور داشت، نه قدرت آتش (توان سرکوب نظام) و نه تبلیغات و توسل به اعتقادات مذهبی قادر نبودند که نظام را حفظ کنند. سقوط نهایی نظام از مدت‌ها پیش ممکن بود و اکنون نیز همزمان با زایش جایگزین تثبیت شده، به سرعت شکل خواهد گرفت. شوربختا که رژیم سیاسی، ادامه زندگی خود را با بقا ایران گره زده است.

قدرت سیاسی نظام اسلامی در حال فروپاشی کامل می باشد. رژیمی که حیاط خود را به «حجاب» گره زده، مایل است که هرچه کم تر در جامعه در این باره بحث و یا حتا مطرح گردد. در حال حاضر این رژیم به اندازه ای آسیب پذیر است که می داند در برابر حضور چند ده هزار زن بدون حجاب در خیابان ها، تاب تحمل نداشته و به گسست کامل، دچار خواهد شد. نظام اسلامی پیش از آن آسیب پذیر است که مخالفان گمان می کنند و موافقان نشان می دهند. سال های چندی است که رژیم دچار چنین سستی شده است. اگر تا کنون سرپا مانده است، تنها در سایه نبود گزیدار تثبیت شده بوده است. اگر گزیدار تثبیت شده وسیله ملت در صحنه حضور داشت، نه قدرت آتش (توان سرکوب نظام) و نه تبلیغات و توسل به اعتقادات مذهبی قادر نبودند که نظام را حفظ کنند. سقوط نهایی نظام از مدت‌ها پیش ممکن بود و اکنون نیز همزمان با زایش جایگزین تثبیت شده، به سرعت شکل خواهد گرفت. شوربختا که رژیم سیاسی، ادامه زندگی خود را با بقا ایران گره زده است.

---

[۱] - اگر می توانست یا اگر اجازه می دادند، او تاکنون به چندین سخنرانی دست زده بود.

[۲] - تا هنگامی که ترکیه پابرجاست، اجازه چنین کشوری را نمی دهد. کردستان بدون داشتن راه به دریا، از نظر اقتصادی بسیار آسیب پذیر است. کردها در ایران هیچگاه خواستار جدایی نبودند. نظام اسلامی شرایط را به سود تجزیه طلبان چرخانده است. با این وجود کردستانی که بخشی از ایران باشد، همیشه برای کردها جذاب است.

تسخیر شهرها به جای اعتصاب عمومی

محسن یونسی

”ز ویرانی این اوضاع هستم مطمئن زان رو
خرابی چون‌که از حد بگذرد آباد می‌گردد
ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را
دهی گر آب‌وآتش دشنه پولاد می‌گردد.“ (فرخی یزدی)

در روزهای پرآشوبی که حکومت دوباره با مردم درگیر شده و خون هم‌وطنان و نوجوانان و کودکان بسیاری را بر زمین ریخته است، جدای از سوگ بزرگی که هر یک تنی که به خاک میافتد با خود می‌آورد،[۱]به دست آوردن نقشه‌ای از آنچه در پیش رو ست از ارزشی بایسته برخوردار است، بر وطن دوستان واجب است که در این دوران احساسات خود را مهار کرده بکوشند فهمی درست از شرایط و جامعه شناسی قدرت به دست بدهند، تا شاید بتوان دانست چه در پیش رو کوشش مردمان را انتظار میکشد.

از سال ۸۸ استراتژی صندوق رای ناکارآمدی خود را نشان داده است و طی فرآیندی جامعه از آن عبور کرده به خیزش‌های خیابانی رسیده است، اما این فاز نیز در آینده‌ای نه‌چندان دور به پایان خود خواهد رسید. در سال ۸۸ برای ماههای پی در پی مردم مرتب به خیابان آمدند، زندانی و کشته و زخمی دادند و دستاورد ملموس و عینی‌ای به دست نیاوردند، پس خسته، خشمگین و افسرده به خانه‌ها برگشتند، در خیزش جدید نیز هرچند حکومت نمی‌تواند مانند ۹۸ کشتار کند(این‌که چرا نمی‌تواند با همان بی پروایی بکشد خود نکته جدایی است.) روشی را در پیش‌گرفته که نهایت آن سرخورده کردن معترضین است. البته این بدان معنا نیست که حکومت بر همه‌چیز اشراف دارد و با اعتماد به نفس و اندیشیده عمل می‌کند. منظور برونداد آن چیزی است که از ا ین سراسیمگی بیرون می‌آید. حکومت چند صد تن را در این دور کشته است، دانشگاه‌ها را مورد هدف قرار داده و بدین ترتیب به جنبش پیام می‌دهد که داغدارتر و زخمین تر خواهید شد و دستاوردی ”به جز باد و به جز خون خویشتن“ نخواهید داشت. بی تردید بسیاری از کشتن ها با انگیزه و به دستور است و به اتفاق رخ نمی دهد. شکارچیان حکومت کسانی را از بین معترضین میزنند تا بدین ترتیب به جامعه پیامی از ترس و بی رحمی را بفرستند. از سویی توان آن اندازه از کشتار را نیز ندارد که مردم را به رگبار ببندد و با حمام خون ماجرا را جمع کند.

پرسش این است اگر استراتژی حضور خیابانی بدین شکل که در جریان است، به پایان خود برسد فاز بعدی چه خواهد بود.

در این فضا آنچه بیشتر مطرح میشود و به مثابه بن بست شکن عنوان میشود اعتصاب سراسری است. اما به نظر نگارند ه اعتصاب نه ممکن است و نه موثر. اعتصاب تنها زمانی قابل اندیشیدن است که نشانه‌های نیرومندی از سرنگونی هویدا شده باشد. یعنی اعتصاب تنها درآستانه فروپاشی ممکن است .چرا که اعتصاب بدنه دولت و حقوق بگیران با توجه به هزینه‌ای که برای آن‌ها دارد به‌راحتی ممکن نیست کسانی که همه زندگی‌شان حقوقی است که دریافت می‌کنند و سمتی است که گرفته‌اند، حاضر نمی‌شوند درحالی‌که هیچ نشانه‌ای از سرنگونی وجود ندارد با همه سرمایه شغلی و حتی اجتماعی خود قمار کنند. محیط‌های کارگری نیز به خاطر مناسبات درونی آن این استعداد را ندارند.

اضافه بر آن چیزی که در محیط های کارمندی وجود دارد، در محیط‌های کارگری مناسبات بسیار غیرانسانی‌تر است. محیط پر از تملق و زیرآب زنی و سرکوب زیردستان توسط مدیران رده‌های بالایی و حتی یک مسئول جزء، کارگران را از لحاظ روان‌شناختی در موقعیتی به‌شدت محافظه‌کارانه و ضد اخلاقی قرار می‌دهد. چرا که آن‌ها گرفتار نبرد درونی در مناسبات کاری هستند و ازلحاظ اخلاقی هم حاضر به گذشت و فداکاری نیستند. و هیچ عاملی نمی‌تواند آن‌ها را به‌صورت یکپارچه به کنشی مؤثر وادار کند.کسانی که برای پیشی گرفتن از همکاران خود به نبردی درونی مشغول‌اند و از همه ابزارهای ممکن و حتی غیراصولی هم استفاده می‌کنند، برای ارزشی والاتر هزینه نخواهند داد.از این رو ممکن است

اعتصاب هایی به طور موقت و موضعی رخ بدهد ولی اعتصاب سراسری و موثر در این چشم انداز غیر ممکن است.

اگر این خیزش با سال ۸۸ مقایسه شود می‌توان دید که مسیر از یک اعتراض مدنی با راهپیمایی سکوت به جایی رسیده که درگیری و خشونت در آن پررنگ است. در این گام معترضین اگرچه درگیر می‌شوند ولی از درگیری هدف خاصی را دنبال نمی‌کنند به‌طور نمونه اشنویه برای یک روز در دست مردم بود ولی دوباره نیروهای نظامی به آن وارد شدند. اگر بعد از این گام جامعه به این نتیجه برسد که باید شهرها را تسخیر کند وضعیت به ایجاد جنگ داخلی نزدیک خواهد شد. روشن است که این اتفاق در شهرهایی چون تهران یا کردستان رخ نخواهد داد. اگر چند شهر سقوط کند و به دست مردم بیفتد، تسخیر دوباره آن برای حکومت خیابان به خیابان می‌شود و حکومت بایست با نیروی نظامی جنگی به شهر حمله کند و یا شهر را بمباران کند. در این صورت است که کشورهای غربی نیز می‌توانند نقش پررنگ و مؤثری بازی کنند، آنها در این صورت می توانندبا التیماتوم نظامی از در هم کوبیده شدن شهر ها توسط حکومت جلوگیری نمایند.

افزون بر آن این‌که، برای حکومت الگوی پیش رو در بدترین حالت نمونه سوریه یا لیبی و یمن است؛ حتی اگر اعتصاب سراسری هم شکل بگیرد حکومت می‌تواند نیروهای خود را حفظ کرده آن‌ها را تأمین نماید، اعتصابی که بخواهد مؤثر باشد باید برای ماه‌ها بپاید تا همه‌چیز را فلج کند، در آن صورت در مملکت قحطی خواهد شد و ممکن است براثر بی‌نظمی و قحطی میلیون‌ها نفر آواره و کشته شوند برای حکومت این نکته دارای ارزش نیست، آن‌ها حاضرند مانند اسد مملکت را تکه‌پاره کنند ولی بر جای خود بمانند و حتی در محدوده‌ای کوچک سلطنت خود را پایدار نگهدارند. حکومت میداند که در اعتصاب سراسری نیز این مردم هستند که بیشتر ضرر میکنند.آنها میتوانند در شرایط بحرانی با توجه به این که پول و قدرت نظامی را در اختیار دارند خود را حفظ کنند و نظاره گر پریشانی مردم و فجایعی باشند که در حال رخ دادن است.چه بسا حکومت به این نیز می اندیشد که در صورت آشفتگی و قحطی مردم دوباره به سمت آنها خواهند آمد تا وضعیت را دست کم به حالت پیشین برگرداند.

بنابراین در حالی استراتژی حضور در خیابان دارد به پایان خود می‌رسد که جایگزینش اعتصاب نخواهد بود،و استراتژی یا راهکار نوینی نیز هنوز زاده نشده است.

اما این موج از خیزش نشانه‌هایی را آشکار کرد که دارای اهمیت است.در این دور، درگیری‌های بین مردم و نیروهای سرکوب جدی بوده است و نیروهای سرکوب نیز کشته و زخمی داده‌اند.و تمایل به خشونت از طرف معترضین در زبان آنها نیز به شدت خود را نشان داده است .تا آنجا که از ناسزا نیز به راحتی در شعار استفاده میکنند.

اگر این خیزش با سال ۸۸ مقایسه شود می‌توان دید که مسیر از یک اعتراض مدنی با راهپیمایی سکوت به جایی رسیده که درگیری و خشونت در آن پررنگ است و دارد مشروعیت پیدا میکند و در غالب " دفاع مشروع" جای خود را مییابد. در این گام معترضین اگرچه درگیر می‌شوند ولی از درگیری هدف خاصی را دنبال نمی‌کنند. به‌طور نمونه اشنویه برای یک روز در دست مردم بود ولی دوباره نیروهای نظامی به آن وارد شدند. اگر بعد از این گام جامعه به این نتیجه برسد که باید شهرها را تسخیر کند وضعیت به ایجاد جنگ داخلی نزدیک خواهد شد. روشن است که این اتفاق در شهرهایی چون تهران یا کردستان رخ نخواهد داد. اگر چند شهر سقوط کند و به دست مردم بیفتد، تسخیر دوباره آن برای حکومت خیابان به خیابان می‌شود و حکومت بایست با نیروی نظامی جنگی به شهر حمله کند و یا شهر را بمباران کند.

پرسش این است اگر استراتژی حضور خیابانی بدین شکل مسالمت‌آمیز به پایان خود برسد فاز بعدی چه خواهد بود. در این فضا آنچه بیشتر مطرح است اعتصاب سراسری است. اما به نظر نگارنده اعتصاب نه ممکن است و نه موثر. اعتصاب تنها زمانی قابل اندیشیدن است که نشانه‌های نیرومندی از سرنگونی هویدا شده باشد. یعنی اعتصاب تنها درآستانه فروپاشی ممکن است .چرا که اعتصاب بدنه دولت و حقوق بگیران با توجه به هزینه‌ای که برای آن‌ها دارد به‌راحتی ممکن نیست. کسانی که همه زندگی‌شان حقوقی است که دریافت می‌کنند و سمتی است که گرفته‌اند حاضر نمی‌شوند درحالی‌که هیچ نشانه‌ای از سرنگونی وجود ندارد با همه هستی شغلی و حتی اجتماعی خود قمار کنند. محیط‌های کارگری نیز به خاطر مناسبات درونی آن این استعداد را ندارد.

در این صورت است که کشورهای غربی نیز می‌توانند نقش پررنگ و مؤثری بازی کنند، آنها در این صورت می توانند با التیماتوم نظامی از در هم کوبیده شدن شهر ها توسط حکومت جلوگیری نمایندو روشن است که اگر شهری سقوط کند هر چند در پرتگاه فاجعه انسانی قرار میگیرد ولی حکومت نیز نمیتواند به راحتی دوباره آن راپس بگیرد.

البته این که نیروهای نظامی در آن انسجام و فرمان‌برداری خواهند ماند که شهرها را در هم بکوبند خود نکته‌ای قابل بررسی است.ولی به نظر می‌رسد ایده تسخیر شهرها و به یک معنی جنگ داخلی، با توجه به شواهدی که دیده می‌شود چندان دور از ذهن نیست. بر خلاف تصور حکومت ایران نه شبیه لیبی است و نه سوریه. چرا که حکومت از بستر قومی یا حتی جغرافیایی ویژه برخوردار نیست که بتواند در آنجا برای خود منطقه ای ایجاد کند و حکومتش را پایدار بدارد.و با قبیله خود در برابر کسانی که دشمن میداند بجنگد.

در آن شرایط از آنجا که حکومت با مردم در تمام کشور درگیر است بنا بر این هیچ منطقه ای را مال خود ندارد تا بتوان گفت یک منطقه علیه منطقه دیگر میجنگد. در صورتی که شهر هایی که بلند میشوند در صدد تسخیر و نگهداری شهر برآیند، حکومت تنها پادگان ها را خواهد داشت، در خوشبینانه ترین حالت در این وضعیت سرنگونی به سرعت رخ میدهد چرا که طولانی شدن جنگ میتواند فجایع انسانی بزرگی به بار آورد.

نسلی که در خیابان است اراده گرا است و نسبتی با تاریخ و تجارب گذشته برقرار نمیکند و همین بی پروایی آنها را مصمم تر میگرداند. یعنی در اینجا ندانستن تاریخ و گذشته ای که میتواند باعث نا امیدی و محافظه کاری بشود به آنها امید میبخشد و به همین نسبت نیز آنها را رادیکال تر میکند. این"ندانستن" و رادیکالیسم، تاریخی که حکومت از ترس و وحشت برای خود ساخته است را بی اثر میکند و از آنجا که هیچ نشانه ای از طرف حکومت به چشم نمیخورد که صدای مردم را شنیده باشد، دوران پر خاک و خونی را بایست انتظار کشید. روشن است پایان استراتژی حضور خیابانی بدین شکل بدان معنا نیست که لزوما بازه ای از سکوت و خاموشی در پیش است، ممکن است روند رخداد ها به سویی باشد که فاز جدید از دورن همین انسداد زاییده شود. توحش حکومت و خشم و صبر و شجاعت روز افزون مردم میتواند زمان این عبور را تعیین نماید.

---

[۱] - جان و کرامت هر انسان یک "بینهایت" است و نبایست و نمیتوان جان آدمیان را با عدد سنجید، اما برای نشان دادن عمق فاجعه، گریزی از دست یازیدن به ارقام و اعداد نیست، هر چند با شرمگینی و سر افنکدگی.

میهن

شماره بعدی پاییز ۱۴۰۱

جنبش زن، زندگی، آزادی
دستاوردها و راهبردها

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را ازطریق آدرس زیر ارسال فرمایید.
contact@mihan.net

mihan.net

telegram.me/mihansitebot